

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

سخنِ حسین میراد

کردآوری و تحقیق:
ابولقاسم علیان نژادی دامغانی



الحمد لله
الكرجمن الكريم



آیة اللہ العظمیٰ مکارم سیرات



فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

سرشناسه: علیان‌نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳-

عنوان و نام پدیدآور: نخستین آفریده خدا / تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژادی
مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ص.

ISBN: 978-964-533-219-6

شابک:

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: آدم

موضوع: آدم در قرآن

موضوع: انسان - آفرینش - جنبه‌های مذهبی - اسلام

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ن ۳ ع ۸ / ۱ / ۸۸ BP

رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷ / ۱۵۶

شماره کتابشناسی: ۳۸۸۵۴۲۷

ناشر برتر

نوزدهمین نمایندگانه بین المللی کتاب تهران

نخستین آفریده خدا

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان‌نژادی

تیراژ: ۲/۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۲۰۰ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۴

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۱۹-۶



انتشارات
امام علی بن ابی‌طالب

قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۵
۱. موانع شناخت.....	۱۷
۱. طمع.....	۱۷
۲. آرزوهای طولانی.....	۲۰
۳. زیورهای فریبنده.....	۲۱
۲. اهمیّت حُسن خلق.....	۲۳
رابطه کمال عقل و حُسن خلق.....	۲۳
حُسن خلق، معجزه پیامبر ﷺ.....	۲۴
حُسن خلق در کلام معصومین علیهم السلام.....	۲۵
۳. عقل و اخلاق.....	۲۷
تفاوت انسان‌ها در مقدار عقل و خرد.....	۲۸

- ۳۰ مراحل چهارگانه مسائل اخلاقی.
- ۳۱ روش تحصیل صفات اخلاقی.
- ۳۱ اشتباه بزرگ.
- ۳۳ **۴. عقل و عبادات**
- ۳۳ «لَا يَرْفَعُ بَدَلِكُ مِنْهُ» یعنی چه؟
- ۳۴ اهمیت عقلانیت.
- ۳۴ رابطه عقلانیت و اعمال عبادی.
- ۳۵ عقل از کجاست؟
- ۳۷ **۵. فلسفه متفاوت بودن معجزات پیامبران**
- ۴۰ پیام‌های روایت.
- ۴۰ ۱. علما مجهز به سلاح روز باشند.
- ۴۰ ۲. عقل، بهترین داور.
- ۴۳ **۶. رشد فوق‌العاده عقل در عصر ظهور**
- ۴۳ روش تبلیغی پیامبران.
- ۴۵ فعالیت‌های فرهنگی و فکری حضرت مهدی علیه السلام.
- ۴۶ پیشرفت، یا پسرفت؟
- ۴۷ وظیفه منتظران.
- ۴۹ **۷. عقل و پیامبر، دو حجت خدا**
- ۴۹ عقل وسیله اثبات توحید و نبوت.
- ۵۰ هماهنگی معارف دینی با عقل.

۵۳ ۸. ستون وجود انسان
۵۴ میوه‌های عقل الهی
۵۷ ۹. راهنمای مؤمن
۶۱ ۱۰. جایگاه رفیع عقل
۶۱ ۱. حقیقت عقل
۶۳ ۲. عقل مختار است
۶۳ ۳. دشمنان عقل
۶۳ الف) هوی و هوس
۶۴ ب) تعصبات کورکورانه
۶۴ ج) تکبر و خودبرتربینی
۶۴ د) تقلیدهای کورکورانه
۶۵ ه) خرافات
۶۷ ۱۱. معیار مباهات
۶۸ ظاهر و باطن اعمال
۷۱ آفات عبادات بدون اندیشه
۷۵ ۱۲. نشانه‌های عاقل و جاهل
۷۵ مراتب و مراحل عقل
۷۶ نشانه اول: غفور بودن
۷۸ نشانه دوم: نرمی و ملایمت
۷۸ نشانه سوم: اصالت خانوادگی و ژنتیکی

- دستورات سه گانه خداوند به پیامبرش ﷺ ۷۹
۱۳. انسان‌های بی عقل و بی دین ۸۱
- رابطه دین و امنیت ۸۱
۱. امنیت جانی؛ ۸۲
۲. امنیت مالی؛ ۸۳
۳. امنیت آبرویی؛ ۸۳
۱۴. خودپسندی نشانه کم عقلی ۸۵
- حب ذات ۸۵
- خودپسندی ۸۶
- ارتباط خودپسندی و ضعف عقل ۸۷
- قارون، مست مال و ثروت ۸۷
- بی وفایی دنیا ۸۸
۱۵. برترین مخلوق خدا ۹۱
- «اخذ» و «عطا» ۹۲
- تسلیم بودن ۹۲
۱۶. فاصله ایمان و کفر ۹۵
۱. توحید افعالی ۹۵
۲. همه چیز از خداست ۹۶
۳. بدترین وابستگی‌ها! ۹۸
۱۷. رابطه عقل و حکمت ۹۹
- دو تشبیه زیبا ۹۹

- علوم ذاتی و علوم اکتسابی ۱۰۰
- حکمت چیست؟ ۱۰۱
- سیاست چیست؟ ۱۰۱
- ۱۸. تفکر، مایهٔ حیات قلب** ۱۰۳
- میوهٔ درخت عقل ۱۰۳
- تفکر و اندیشه چیست؟ ۱۰۴
- در چه چیز بیندیشیم؟ ۱۰۵
- ۱۹. همه چیز در پرتو عقل** ۱۰۹
- عظمت عقل و خرد ۱۱۱
- عقل، راهنمای ایمان ۱۱۱
- عقل، راهنمای اعمال نیک ۱۱۲
- ۲۰. عقل و جهل و مشورت!** ۱۱۵
- حمران و صفوان که بودند؟ ۱۱۵
- پربرکت‌ترین ثروت ۱۱۶
- بدترین نوع فقر ۱۱۷
- مهم‌ترین پشتیبان ۱۱۷
- شرایط مشاور ۱۱۸
- این همه تأکید بر عقل برای چه؟ ۱۱۹
- ۲۱. اغنیای واقعی!** ۱۲۱
- غنای درونی و برونی ۱۲۱

- ۱۲۲..... ویژگی مهم غنای درون ذاتی.
- ۱۲۳..... عقل چیست؟
- ۱۲۵..... **۲۲. شمشیر عقل و پوشش حلم**
- ۱۲۵..... نیروی محرکه و بازدارنده
- ۱۲۶..... انذار و تبشیر
- ۱۲۶..... عقل و حلم
- ۱۲۷..... روایاتی در مورد حلم و عقل
- ۱۲۹..... **۲۳. عقل های اسیر شهوت!**
- ۱۲۹..... عقل و شهوت
- ۱۳۱..... **۲۴. عقل های نورانی و چشم های تیزبین!**
- ۱۳۱..... عقل و احساسات
- ۱۳۳..... **۲۵. عقل بی مانند علی علیه السلام**
- ۱۳۳..... لیلۃ المبیت
- ۱۳۴..... دفاع جانانه علی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۳۷..... **۲۶. تفاوت عاقل و جاهل**
- ۱۳۷..... امتیاز انسان
- ۱۳۸..... عقل چیست؟
- ۱۳۹..... پیامدهای شهوت پرستی و پیروی از هوای نفس
- ۱۴۱..... **۲۷. مواد امتحانی بزرگان!**
- ۱۴۱..... فلسفه خلقت انسان
- ۱۴۲..... مواد امتحانی خداوند

- ۱۴۲..... مادهٔ اول: مال و ثروت
- ۱۴۲..... مادهٔ دوم: مصائب و مشکلات زندگی
- ۱۴۳..... مادهٔ سوم: پست و مقام
- ۱۴۳..... چند نکته در مورد امتحانات الهی
- ۱۴۵..... ۲۸. سینۀ عاقل، گنجینۀ اسرار
- ۱۴۶..... کشف اسرار در عصر و زمان ما
- ۱۴۹..... ۲۹. تفاوت جایگاه زبان عاقل و احمق
- ۱۴۹..... سخنان سنجیده و نسنجیده
- ۱۵۰..... تفسیر سید رضی
- ۱۵۱..... اهمّیت فوق العادهٔ زبان
- ۱۵۳..... ۳۰. باز هم تفاوت عاقل و احمق
- ۱۵۴..... انسان عاقل بدون مطالعه سخن نمی‌گوید
- ۱۵۵..... مفهوم واقعی عقل و حُمت
- ۱۵۷..... ۳۱. سودمندترین سرمایه
- ۱۵۷..... مهم‌ترین امتیاز انسان بر حیوان
- ۱۵۸..... عجب و خودپسندی
- ۱۵۹..... عاقبت‌اندیشی
- ۱۶۱..... ۳۲. قربانگاه عقل!
- ۱۶۵..... ۳۳. آثار حلم و سفاقت
- ۱۶۶..... عقلائیّت در اسلام و دیگر ادیان و مذاهب
- ۱۶۷..... اهمّیت عقل از دیدگاه قرآن و روایات

۳۴. اسیران جهالت و نادانی ۱۶۹
- معنای «اسیر» ۱۶۹
- اسیران هوای نفس ۱۷۰
۳۵. اظهار محبت، همسنگ نیمی از عقل ۱۷۳
- نقش محبت در جامعه اسلامی ۱۷۳
- عقل به چه معناست؟ ۱۷۴
- روش محبت کردن ۱۷۴
- تبلیغ چهره به چهره ۱۷۵
۳۶. چشم پوشی از خطاها ۱۷۷
۱. اسلام دین عقل ۱۷۸
۲. مدارا و چشم پوشی ۱۷۸
- معنای سوء الحساب ۱۷۹
۳۷. رابطه سکوت و عقل ۱۸۱
- اهمیت سکوت ۱۸۲
- سکوت و بهشت ۱۸۲
- سکوت پسندیده و ناپسند ۱۸۳
- سخنی از امام سجّاد علیه السلام ۱۸۳
۳۸. برترین سرمایه ۱۸۵
- نکته اول و دوم: برترین سرمایه و بدترین فقر ۱۸۵
- نکته سوم: وحشتناک ترین وحشت ها ۱۸۶

- نکته چهارم: اخلاق نیک ۱۸۶
- سرچشمه عجب ۱۸۷
۳۹. عاقل کیست؟ ۱۸۹
- اهمیت عقل ۱۹۰
۴۰. تفاوت خردمند و بی خرد! ۱۹۳
- آثار و پیامدهای آرزوهای بلند ۱۹۴
- فهرست منابع ۱۹۵

پیشگفتار

این کتاب مشتمل بر چهل حدیث ارزشمند از حضرات معصومین علیهم‌السلام در مورد «عقل و خرد» است، که مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) با بیان سلیس و شیوا و در عین حال عمیق و موشکافانه خویش به شرح و تفسیر آن پرداخته است.

بیست روایت اول در طول هشت ماه، از ۸۷/۷/۲۳ تا ۸۸/۳/۲۷ در مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، برای کارمندان و اعضای دفتر معظم له بیان شده، و بیست روایت بعد، از کتاب‌های مختلف ایشان گرفته شده که در پایان هر حدیث آدرس دقیق آن مکتوب گردیده است.

با مطالعه دقیق این کتاب جایگاه عقلانیت در اسلام، و نقش عقل و خرد در سرنوشت انسان، روشن خواهد شد و به فلسفه اصرار و پافشاری دین و آیین بر تفکر و اندیشه و به کارگیری عقل و خرد پی خواهید برد.

نام این کتاب نیز از کلام گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ گرفته شده که می‌فرماید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»^۱.
 از خداوند متعال، که این نعمت بی‌بدیل و فوق‌العاده ارزشمند را در اختیار بشر قرار داده، عاجزانه درخواست می‌کنیم که این خدمت کوچک را قبول فرموده، ما را مشمول روایات «اربعین»^۲ قرار دهد و توفیق استفاده صحیح را از عقل و خرد به ما و شما خوانندگان گرامی عنایت فرماید.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

قم، مدرسه امام سجّاد عليه السلام

ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

۱۳۹۳ / ۶ / ۲۰

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۰۷، باب ۲۷۳۶، ح ۱۳۴۲۷.

۲. این روایات ارزشمند را می‌توانید در بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، باب ۲۰، مطالعه فرمایید.

موانع شناخت

حضرت علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَّالِ تَسْتَفِرُّهَا الْأَطْمَاعُ وَتَزْتَهِنُهَا الْأُمْنَى وَتَسْتَعْلِقُهَا الْأَخْدَائِعُ؛ قلب‌های نادانان را طمع‌ها از جا برمی‌کند و آرزوهای بی‌جا آن را به گروگان می‌گیرد، و زیورها به دام می‌اندازد».^۱

افراد جاهل و نادان مبتلا به سه بلا می‌شوند و عقل آن‌ها با این سه بلا از کار می‌افتد؛ یعنی حجابی از این نظر بر روی عقلشان قرار می‌گیرد. این سه صفت در واقع سه نمونه از موانع شناخت محسوب می‌شوند.

۱. طمع

طمع سبب می‌شود که عقل از مقرّ اصلی آن خارج گردیده، سبک و بی‌ارزش شود. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۶.

«أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ قربانگاه عقل‌ها غالباً زیر برق طمع‌هاست».^۱ در عصر و زمان ما این روایت مصادیق فراوانی پیدا کرده که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) یکی از برق‌های طمع که چشم عقل عده زیادی را کور کرده و باعث گرفتاری آن‌ها و مصیبتی برای دادگاه‌ها شده، شرکت‌های مضاربه‌ای دروغین است. عده‌ای انسان‌های مکار و فریب‌کار یا ناشی و بی‌تجربه شرکت مضاربه‌ای تشکیل داده و با وعده سودهای کلان، سرمایه‌های مردم را جمع می‌کنند. اگر بازار، سالیانه ۳۰٪ سود می‌دهد آن‌ها تا ۱۰۰٪ و گاه بیشتر وعده سود می‌دهند. عده‌ای از مردم فقیر، اموال خود، حتی زیورآلات همسران و بلکه فرش زیر پای خود را می‌فروشند و عضو این شرکت‌ها می‌شوند. صاحبان شرکت برای جلب اعتماد مردم، به عده‌ای از اعضا سودهای کذایی پرداخت می‌کنند تا بتوانند سرمایه بیشتری جذب کنند. سپس پول مردم را به جیب زده، فرار می‌کنند و عده فراوانی متضرر باقی می‌مانند، که عامل اصلی ضرر آن‌ها طمع آن‌هاست. طمع اجازه نداد صاحبان سرمایه در ابتدای کار بررسی کنند که مدیران این شرکت چقدر توانایی عمل به وعده‌های خود را دارند و اصلاً صلاحیت این کار را دارند یا نه؟

ب) نمونه دیگر، که شبیه نمونه اول است، شرکت‌های اینترنتی

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۰، حکمت ۲۱۹.

عمدتاً خارجی است که در سال، گاه ۲۰۰ تا ۳۰۰٪ سود می دهند. طمع سبب می شود که عقل در قربانگاه طمع ذبح گشته، طمع کار، عضو این شرکت ها شود. غافل از این که هیچ معامله مشروعی چنین سود کلانی ندارد و هیچ نامی جز کلاهبرداری زینده آن نیست!

ج) نمونه سوم، شرکت های هرمی و شبکه ای است، که اساس آن بازاریابی به روش خاص هرمی یا شبکه ای است که هرکس (مثلاً) دو مشتری را معرفی کند و آن ها نیز هریک دو نفر دیگر را معرفی کنند و به همین شکل پیش برود، به همه بازاریابی ها سودی تعلق می گیرد، که گاه سرشاخه ها از این راه سود کلانی به دست می آورند اما ردیف های آخر همه مال باخته می شوند. برق طمع اجازه نمی دهد انسان فکر کند که این درآمدهای کلان از کجا و چگونه تأمین می شود؟ طمع گاه آنچنان پرده و حجاب ضخیمی روی عقل می اندازد که انسان تقوا و دیانتش را هم از دست می دهد و برای رسیدن به مقصود، مرجع تقلیدش را متهم به بی اطلاعی، مسئولین کشورش را متهم به سیاسی کاری، و متخصصان و آگاهان امور اقتصادی را متهم به بی کفایتی می کند!^۱ آری، حرص و طمع مشکلات فراوانی برای طمع کار و خانواده اطرافیان و حتی جامعه او به بار می آورد.

۱. شرح بیشتر فعالیت های هرمی را در کتاب ما، «بازاریابی شبکه ای یا کلاهبرداری مرموز» مطالعه فرمایید.

۲. آرزوهای طولانی

یکی دیگر از موانع شناخت و بلاهایی که دامنگیر گوهر گران‌بهای عقل و خرد شده، مانع سعادت انسان می‌گردد، آرزوهای طولانی است.

آرزوهای طولانی عقل را به گروگان می‌گیرد، و عقل به گروگان گرفته شده نمی‌تواند انسان را به سوی خوبی‌ها هدایت کند و از بدی‌ها بازدارد، بلکه تابع و پیرو می‌شود و به دنبال گروگان‌گیر حرکت می‌کند (كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَى أَمِيرٍ).^۱ انسان‌های قارون‌صفت که در این دام افتاده‌اند کم نیستند. قارون روزی اراده کرد ثروتش را به نمایش بگذارد. بدین منظور چهارهزار اسب گران‌قیمت را که دارای زین زرین بودند و غلامانش آن‌ها را هدایت می‌کردند به رخ مردم فقیر و بیچاره کشید و آن‌ها را از برابر دیدگان مردم عبور داد.^۲ آیا نامی جز جنون و دیوانگی می‌توان بر این کار نهاد؟ چراکه چنین نمایش‌هایی باعث می‌شود مردم نفرت و کینه صاحبان قدرت و ثروت را به دل بگیرند و زندگی در میان جمعیتی که کینه انسان را در دل می‌پروراند آسان نخواهد بود. آیا انسانی که آن‌قدر ثروت دارد که تا پایان عمر خود و خانواده و قوم و قبیله‌اش کافی است، عاقلانه است که باز هم برای تحصیل ثروت بیشتر، دست به کارهای حرام بزند؟

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳۶، باب ۲۷۷۸، ح ۱۳۷۲۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۷۷، ذیل آیه ۷۹ سوره قصص.

۳. زیورهای فریبنده

زر و زیورهای پرفریب، عقل انسان را صید می‌کند، و هنگامی که صید در دام افتاد اختیاری از خود ندارد. به آیات ۳۳ تا ۳۵ سوره زخرف که تعبیرات جالبی در این زمینه دارد، توجه فرمایید:

«وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»؛ اگر (تمکن فراوان کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای خانه‌های کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی (نقره‌ای) که از آن بالا روند قرار می‌دادیم و برای خانه‌هایشان درها و تخت‌هایی (زیبا و نقره‌ای) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند، و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیا است، و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزکاران است.»

به راستی تعبیری رساتر از آنچه در آیات فوق آمده برای درهم شکستن ارزش‌های دروغین پیدا نمی‌شود، برای دگرگون ساختن جامعه‌ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن، تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، و تعداد غلامان و کنیزان و خانه‌ها و وسایل تجملی است. تا آنجا که تعجب می‌کنند چرا «محمّد ﷺ» که یتیم و از نظر مادی فقیر است، به نبوت برگزیده شده است؟!!

اساسی‌ترین کار این است که این چهارچوب‌های غلط ارزشی

درهم شکسته شود، و بر ویرانه آن، ارزش‌های اصیل انسانی، تقوا و پرهیزکاری، علم و دانش، ایثار و فداکاری، شهامت و گذشت بنا شود. در غیر این صورت همه اصلاحات، روبنایی و سطحی و ناپایدار خواهد بود.^۱

* * *

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۷۰، ذیل آیات ۳۳ تا ۳۵ سوره زخرف.

اهمیت حُسن خلق

قال الصادق عليه السلام: «أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً؛ عقل کسی از همه کامل تر است که اخلاقش از همه بهتر باشد».^۱

در مورد حُسن خلق روایات فراوانی داریم، و اهمیتی که در این روایات به این فضیلت مهم اخلاقی داده شده در کمتر مسئله‌ای دیده می‌شود. تا آنجا که طبق برخی روایات، «اسلام» مساوی با «حُسن خلق» معرفی شده است (الْإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ).^۲

رابطه کمال عقل و حُسن خلق

راستی چه رابطه‌ای بین حُسن خلق و کمال عقل وجود دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام صادق عليه السلام عقل کسی را از همه کامل تر می‌دانند که اخلاقش از همه بهتر باشد؟

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۷.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۳، باب ۱۱۱۱، ح ۵۲۲۰.

در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: انسان به تنهایی نمی‌تواند به جنگ مشکلات مادی و معنوی، و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و مانند آن برود؛ زیرا مشکلات، فراتر از نیرو و توان انسان‌اند. در صورتی در این نبرد نابرابر پیروز خواهد شد که بتواند از نیروی دیگران هم استفاده کند و کسانی که توانایی جذب نیرو و کمک دیگران را نداشته باشند و به تنهایی به استقبال این خطرات بروند محکوم به شکست خواهند بود. حال باید دید که چگونه می‌توان این نیروی کمکی را به دست آورد؟ این کار روش‌های مختلفی دارد که یکی از بهترین آن‌ها، حُسن خلق و برخورد خوش با مردم است. بنابراین، کامل‌ترین مردم از نظر عقل کسی است که از طریق برخورد خوش با مردم، همیشه آن‌ها را در کنار خود داشته باشد.

حُسن خلق، معجزه پیامبر ﷺ

خداوند متعال در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران حُسن خلق را از معجزات پیامبر اسلام ﷺ ذکر می‌کند: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ﴾ اگر اخلاق عظیم و برخورد فوق‌العاده زیبای پیامبر ﷺ نبود مردم از اطرافش پراکنده می‌شدند؛ اما به واسطه حُسن خلق، مردم گرد آن حضرت جمع شدند. یکی از مشکلات جوامع بشری آن زمان، به‌ویژه عرب جاهلی این بود که نه عقلی داشتند و نه علمی و نه وحدتی؛ اما پیامبر اکرم ﷺ در میان همان مردم و با بهره گرفتن از همان انسان‌ها، پایه حکومتی را گذاشت که اکنون بیش از ۵۰ کشور

جهان تابع آن هستند و از مهم‌ترین رموز موفقیت آن حضرت، اخلاق خوش وی بود.

حُسن خلق در کلام معصومین علیهم‌السلام

به سه روایت کوتاه توجه فرمایید:

۱. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي فَقَوَاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ وَلَمَّا خَلَقَ اللهُ الْكُفْرَ قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي، فَقَوَاهُ بِالْبُخْلِ وَسُوءِ الْخُلُقِ؛ هنگامی که خداوند متعال ایمان را آفرید، ایمان گفت: خدایا! مرا تقویت کن، خداوند او را با حسن خلق و سخاوت تقویت کرد. و هنگامی که کفر را آفرید، کفر گفت: خدایا! مرا تقویت کن، خداوند او را با بخل و اخلاق بد تقویت کرد».^۱

آنچه در این روایت آمده کنایه از این است که حسن خلق و سخاوت، دو رکن اساسی ایمان، و بخل و سوء اخلاق، دو پایه اصلی کفر است، نه این که ایمان و کفر قبل از انسان آفریده شده باشند.

۲. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «رَبِّ عَزِيزٍ أَدَلَّهُ خُلُقُهُ، ذَلِيلٍ وَأَعَهُ خُلُقُهُ؛

چه بسیار انسان‌های عزیزی که سوء خلق، آن‌ها را به خاک ذلت نشانده، و انسان‌های ذلیلی که حسن خلق آن‌ها را عزیز کرده است».^۲

۳. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «عُنْوَانُ صَاحِبَةِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۳، باب ۱۱۱۱، ح ۵۲۲۰.

۲. همان، باب ۱۱۱۰، ح ۵۲۱۹.

سرلوحه نامه اعمال مؤمن حسن خلق اوست»^۱. در روایت دیگر از پیامبر اسلام ﷺ حَبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيَّ عُنْوَانُ صَحِيفَةِ مُؤْمِنٍ شمرده شده است (عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ)^۲. و از این دو روایت استفاده می شود که مولا علی ﷺ الگوی حسن خلق است که هم محبت او و هم حسن خلقی که از او گرفته شده تیر اصلی نامه اعمال است.

حضرت آن قدر خوش اخلاق بود که دشمنان گفتند: چون زیاد شوخی می کند به درد خلافت نمی خورد!
راستی جوامع اسلامی و مسلمانان چقدر به این معجزه بزر اهمیت داده اند؟!

* * *

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۴، باب ۱۱۱۱، ج ۵۲۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۲۹.

عقل و اخلاق

ابوهاشم جعفری^۱ می‌گوید: «كُنَّا عِنْدَ الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَذَاكَرْنَا الْعَقْلَ وَالْأَدَبَ فَقَالَ: يَا أَبَا هَاشِمٍ! الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَالْأَدَبُ كُفْلَةٌ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا؛ خدمت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ بودیم و در مورد عقل و ادب گفتگو می‌کردیم. امام فرمود: ای ابوهاشم! عقل موهبتی الهی است و اخلاق (به‌طور عام، نه فقط ادب به‌معنای مجالست) تمرین و تجربه است (با تمرین و ممارست حاصل می‌شود) بنابراین کسی که بخواهد با تمرین اخلاقش را تقویت کند موفق می‌شود، اما کسی که بخواهد تمرین عقل کند بیش از جهل چیزی عایدش نمی‌شود!»^۲

۱. نام او، داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب است. او پنجم امام (امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری و حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ) را درک کرده، و جزء سفرای امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ شمرده شده است. داود بن قاسم انسانی موثق و جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن بوده و منزلت بزرگی نزد امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ داشته است. (مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۳۶۲، شماره ۵۴۸۰).

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳، کتاب العقل والجهل، ح ۱۸.

تفاوت انسان‌ها در مقدار عقل و خرد

این حدیث از احادیث پیچیده کتاب عقل و جهل کافی است. به نظر ما تفسیر آن به شرح زیر است:

خداوند متعال عقل را به‌طور یکسان در میان بندگانش تقسیم نکرده است، چون اگر یکسان بود جامعه انسانی اداره نمی‌شد. جامعه نیاز به رئیس حکومت، مدیران عالی‌رتبه، وزراء، اطباء، مهندسان، روحانیون، معلمان، کارگران، کشاورزان و مانند آن دارد. اگر عقل همه یکسان بود همگی در یک بخش متمرکز می‌شدند و سایر بخش‌ها لنگ می‌ماند و جامعه اداره نمی‌شد، لذا باید عقول و جاذبه عقل‌ها متفاوت باشد تا هر گروه جذب یکی از بخش‌های جامعه شود.

به تعبیر دیگر، جامعه انسانی همچون بدن انسان است که از اعضای مختلف تشکیل شده است. روشن است که توان و تحمل اعضای بدن یکسان نیست. استخوان پاها که تمام سنگینی بدن را تحمل می‌کند قوی‌تر از استخوان دست‌هاست، همان‌گونه که استخوان دست قوی‌تر از استخوان انگشتان است. عضله‌های اعضای مختلف نیز چنین هستند. عضله بازوهای انسان که باید اشیای سنگین را جابه‌جا کند بسیار قوی و درشت است؛ اما عضلات شبکیه چشم که وظیفه جابه‌جا کردن شیء سنگینی را ندارد بسیار ظریف و کوچک است.

بنابراین، همان‌گونه که استعداد اعضای مختلف بدن انسان

یکسان نیست، عقل و خرد انسان‌ها نیز که جامعه را تشکیل می‌دهند متفاوت است و از هر شخصی به مقدار عقل و خردش انتظار می‌رود.

بر این اساس، کسی که توانایی‌اش در حدّ اداره کردن یک خانه است، نباید خود را به تکلف بیندازد و فرماندار یک شهر شود و کسی که عقل و خرد او به مقدار اداره یک شهر است نباید مسئولیت اداره یک استان را بپذیرد و کسی که تنها می‌تواند استاندار شود نباید مدیریت اداره یک کشور را بپذیرد. و چنانچه کسی بیش از توانایی و محدوده عقل و خردش مسئولیتی را بپذیرد، گرفتار جهالت و نادانی و ضلالت شده و خطاهای زیادی از او سر می‌زند. ما نمی‌توانیم به معلمی که بالاترین حدّ توان مدیریتی او اداره کردن یک دبستان است، پیشنهاد ریاست دانشگاه را بدهیم که اگر چنین مطلبی رخ دهد جز ضلالت و گمراهی اثری نخواهد داشت.

یکی از مشکلات دنیای امروز همین است که پست و مقام‌ها بر اساس توان مدیریتی افراد و مقدار عقل و خرد آن‌ها تقسیم نمی‌شود؛ بلکه رابطه‌ها، دوستی‌ها، خویشاوندی‌ها، مسائل جناحی و سیاسی و مانند آن ملاک قرار می‌گیرد. وقتی که فلان آقا رئیس فلان اداره شد، دوستان و خویشان و هم‌جناحی‌های خود را دعوت به کار می‌کند، هرچند عقل آن کار را نداشته باشند و این کار، بسیار خطرناک است.

نتیجه این که بخش اول حدیث، اشاره به تفاوت انسان‌ها در مقدار عقل و خرد آن‌هاست که معمولاً این عقل و خرد با تمرین و تجربه زیاد نمی‌شود.

مراحل چهارگانه مسائل اخلاقی

بخش دوم روایت در مورد اخلاق است که با تمرین و ممارست تقویت می‌گردد. علمای علم اخلاق معتقدند که مسایل اخلاقی چهار مرحله دارد:

۱. مرحله فعل؛ و آن انجام عمل اخلاقی است.
 ۲. مرحله حالت؛ که با تکرار عمل اخلاقی حاصل می‌شود.
 ۳. مرحله عادت؛ که با تکرار بیشتر به دست می‌آید.
 ۴. مرحله ملکه؛ که با تمرین و ممارست افزون‌تر حاصل می‌شود و در اعماق وجود انسان رسوخ می‌کند.
- مثلاً کسی که مبتلا به رذیله ترس است و انسان ترسوئی است در مرحله اول باید در حضور جمع جرأت و شجاعت به خرج دهد و سؤالی مطرح کند، یا مطلبی بگوید، یا مقاله‌ای بخواند، هرچند شرمنده گردد و عرق بریزد و دست و پایش بلرزد. در مرحله دوم، این کار را تکرار کند تا تبدیل به حالت شود، و در مرحله سوم، تمرین بیشتر و ممارست فراوان‌تری کند تا تبدیل به عادت شود و در مرحله پایانی آن قدر تکرار کند که شجاعت ملکه‌اش گردد.

روش تحصیل صفات اخلاقی

تمام صفات اخلاقی را از دو راه می‌توان کسب کرد:
 نخست: مطالعه آثار خوب صفات نیکو (فضایل) و تبعات
 زشت و نامیمون صفات ناپسند (رذایل) در دنیا و آخرت. مثلاً اگر
 انسانِ بخیل آثار زشت بخل را در دنیا و آخرت مطالعه کند دست از
 بخل می‌کشد.

دوم: تمرین و ممارست؛ مثلاً اگر آدم بخیل هر روز هرچند به
 مقدار کمی صدقه دهد و در این کار ممارست داشته باشد
 و به تدریج مقدار صدقه را زیاد کند از بخل رها می‌شود.

اشتباه بزرگ

کسانی که برای تهذیب اخلاق و تربیت نفس از اجتماع
 کناره‌گیری کرده و منزوی می‌شوند، و تصوّر می‌کنند که از این راه
 بهتر می‌توانند به این هدف بزرگ دست یابند، سخت در اشتباه‌اند.
 زیرا آن‌ها در واقع موضوع اخلاق اجتماعی را از بین می‌برند،
 و این عمل گرچه آن‌ها را از مفاسدی برکنار می‌دارد، ولی در واقع
 فضیلت محسوب نمی‌شود.

کار آن‌ها شبیه کسی است که برای ترک فحشا و شهوت‌رانی
 آلت جنسی خود را قطع می‌کند! درست است که چنین فردی آلوده
 بی‌عفتی نمی‌شود، ولی این کار فضیلتی برای او نخواهد بود.

از این گذشته، تجربه نشان داده که انزوا و گوشه‌گیری از اجتماع

یک رشته مفسد اخلاقی را مانند کج خلقی، بدبینی به مردم، عجب و غرور، و سوء ظن به تقدیر خداوند، در انسان ایجاد می‌کند. بدین علت اسلام مسلمانان را به زندگی اجتماعی و حتی زندگی در «سواد اعظم» (شهرهای بزرگ) تشویق کرده و رعایت اصول اخلاقی را در دل اجتماع به انسان توصیه می‌کند.^۱

۱. زندگی در پرتو اخلاق، ص ۳۱ و ۳۲.

عقل و عبادات

اسحاق بن عمار به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي جَاراً كَثِيراً الصَّلَاةِ كَثِيراً الصَّدَقَةِ كَثِيراً الْحَجِّ لَا بَأْسَ بِهِ قَالَ: فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ! كَيْفَ عَقْلُهُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ، قَالَ: فَقَالَ: لَا يَزُتْفَعُ بِذَلِكَ مِنْهُ؛ فِدَايْتُ شَوْمٍ، هَمْسَايَةَ أَي دَارِمٍ كَه بَسِيَّارِ نَمَازٍ مِي خَوَانِدِ وَفِرَاوَانِ صَدَقَةٍ مِي دَهْدِ وَ زِيَادِ حَجِّ بَه جَا مِي آوَرْدِ وَ عَيْبِ ظَاهِرِي نَدَارْدِ (وَ خِلَاصَه دَر هَر مِيدَانِي وَارْدِ شَوْدِ مِي دَر خَشْدِ) اِمَامِ فَرْمُودِ: أَي اِسْحَاقُ! عَقْلَشِ چِگونَه اِسْتِ؟ گُفْتِ: فِدَايْتُ شَوْمِ عَقْلِي نَدَارْدِ. اِمَامِ فَرْمُودِ: اِعْمَالِ وَ مَقَامَاتِ اَوْ بَالَا نَمِي رُودِ»^۱.

«لَا يَزُتْفَعُ بِذَلِكَ مِنْهُ» یعنی چه؟

این جمله را به دو شکل می توان تفسیر کرد: ۱. به دلیل ضعف عقلانی اش اعمال او در نزد خداوند بالا نمی رود، در حالی که به تعبیر قرآن اعمال صالح بالا می رود: ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۲ و یا در

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴، کتاب العقل و الجهل، ح ۱۹.

۲. فاطر، آیه ۱۰.

روایتی آمده است که سه چیز به آسمان‌ها بالا می‌رود و حجاب‌ها را پاره می‌کند که یکی از آن‌ها صدای آهسته نوک قلم دانشمندان به هنگام نوشتن بر روی کاغذ است (ثَلَاثٌ تَخْرُقُ الْحُجُبَ، وَيُنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ: صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَوَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ، وَصَوْتُ مَغَازِلِ الْمُحْصَنَاتِ).^۱ به هر حال چنین انسانی که ضعف عقلی دارد اعمالش بالا نمی‌رود.

۲. به دلیل ضعف عقل و خرد، مقام چنین انسانی بالا نمی‌رود و پله‌های ترقی را طی نمی‌کند، بلکه همواره درجا می‌زند. البته هر دو تفسیر به یک معنا بازمی‌گردد.

اهمیت عقلانیت

ما پیرو دین و آیینی هستیم که منطقتش منطق عقلانیت است، لذا همه چیز را در یک سو و عقل را در سوی دیگر می‌نهد. این که چنین معارف بلندی از مرکز جاهلیت برخاسته، خود معجزه بزرگی است؛ زیرا سخن گفتن از عقلانیت در دنیای امروز کار مشکلی نیست، اما در آن زمان بسیار مشکل و مهم بوده است.

رابطه عقلانیت و اعمال عبادی

سؤال: چه رابطه‌ای بین عقلانیت، و صلاة و صدقه و حج وجود دارد؟

۱. الشهاب في الحكم والآداب، ص ۴۰، ح ۳۵۱.

جواب: اگر عقل نباشد اعمال مذکور به درستی انجام نمی‌شود. مثلاً چنانچه کسی بخواهد بدون تعقل و تدبیر عزاداری کند سر از غلّ و کفر درمی‌آورد و اگر بخواهد بدون تفکر و اندیشه مجالس شادی و موایید حضرات معصومین علیهم‌السلام را برگزار کند سر از موسیقی حرام و رقص و مانند آن درمی‌آورد و به بهانه «يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا»^۱ آلوده برخی از گناهان می‌شود، و یا چنانچه بدون تفکر و اندیشه به عبادت روی آورد مبتلا به عجب و غرور می‌شود.

شخصی را می‌شناختم که برای عبادت به کوهستان رفته بود. در مدّت کوتاهی دچار غرور شد و تصوّر کرد که تصرفات ولایی و تکوینی پیدا کرده است، لذا به اتومبیلی که در آن سوی کوهستان در مسیر اتوبان در حال حرکت بود فرمان ایست داد، ولی فرمانش هیچ اثری نکرد و اتومبیل به حرکت خود ادامه داد!

اما چنانچه عمل انسان با تعقل و تدبیر همراه شود، اگر بزرگترین عابد هم باشد می‌گوید: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۲، نه این که دچار غرور شود و از خداوند طلبکار گردد.

عقل از کجاست؟

مقداری از عقل، ذاتی و مقداری اکتسابی است و با تجربه به

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ ج ۴۴، ص ۲۸۷، ح ۲۶.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۲۳، ح ۱.

دست می‌آید. نه تنها از تجربه خود، که از تجربه دیگران هم باید استفاده کرد. حضرت علی علیه السلام در وصیت‌نامه‌اش خطاب به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم! اگرچه من در تمام تاریخ گذشته همراه اقوام پیشین نبوده‌ام؛ ولی تاریخ و آثار و کاخ‌ها و قبرها و ویرانه‌های آن‌ها را دیده و عبرت گرفته‌ام، به گونه‌ای که گویی از اوّل خلقت حضرت آدم تاکنون همراه قافله بشری بوده‌ام، چون تمام تجارب و آزموده‌های آن‌ها را در اختیار گرفته‌ام».^۱

* * *

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۴، نامه ۳۱.

فلسفه متفاوت بودن معجزات پیامبران

ابن سکیت^۱ می‌گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و از آن حضرت پرسیدم: «لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام بِالْعَصَا وَبَدِيهِ الْبَيْضَاءِ وَآلَةَ السُّحْرِ وَبَعَثَ عِيسَى بِآلَةِ الطَّبِّ وَبَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلامِ وَالْحُطْبِ؛ چرا خداوند متعال (معجزات انبیا را متفاوت قرار داد؟ مثلاً) حضرت موسی علیه السلام را با

۱. او یعقوب بن اسحاق السکیت الاهوازی، از بزرگان اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است. به اتفاق علمای رجال وی شخصی ثقه و جلیل‌القدر بود. (مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۲۶۹، شماره ۱۶۴۱۶).

ابن سکیت در بغداد متولد شد و از شاگردان کسایی بود. وی در بغداد و سامرا به تدریس پرداخت و متوکل عباسی آموزش فرزندان، معتز و مؤید را به او واگذار کرد. وی از دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و شیعی بود. هنگامی که خلیفه از او پرسید: حسن و حسین علیهم السلام را بیشتر دوست داری یا فرزندان مرا؟ گفت: من تو و فرزندان را با قنبر، غلام علی علیه السلام نیز قابل مقایسه نمی‌دانم! متوکل از این جواب برآشفت و فرمان داد زبانش را از کامش بیرون کشیدند. سپس مأموران متوکل او را زیر پای خود افکنده و شکنجه‌اش کردند، تا این که در سال ۲۴۶ برابر همان آزارها رحلت کرد. (از ابن آدم تا ابن یمین، ص ۲۹۰، شماره ۱۰۵۶).

معجزه عصا و ید بیضا و ابزار سحر و جادو مبعوث کرد؟ و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را با ابزار طبّی (و شفای بیماران غیر قابل علاج) فرستاد؟ و پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با قرآن و اعجاز کلامی مبعوث کرد؟».

امام رضا علیه السلام فرمود: معجزاتِ هریک از پیامبران الهی متناسب پیشرفت‌ها و نیازهای مردم همان زمان بود و در عین حال از نوع کارهایی بود که مردم قادر به انجام آن در یک سطح خاصّی بودند اما پیامبر آن زمان به اذن پروردگار مرحله‌ای از آن را انجام می‌داد که دیگران از انجام آن عاجز بودند.

لذا هنگامی که حضرت موسی علیه السلام مبعوث شد مهارت مهم آن عصر و زمان سحر و جادوگری بود. خداوند در همان زمینه به حضرت موسی علیه السلام قدرتی داد که هیچ‌کدام از آنان چنان قدرتی را نداشتند و به همان وسیله سحر ساحران را باطل و حجّت را بر مردم آن عصر و زمان تمام کرد.

و از آنجا که در عصر حضرت عیسی علیه السلام بازار طب و طبابت داغ بود و طبیبانِ سرآمدی وجود داشتند و بیماری‌های لاعلاج و زمین‌گیرکننده فراوان شده بود و مردم نیازمند علم طب بودند، خداوند به حضرت عیسی علیه السلام دانش فوق‌العاده طب را داد، به گونه‌ای که می‌توانست مرده‌ها را زنده کند، و کوران مادرزاد و مبتلایان به پیسی را با اذن پروردگار شفا دهد (کارهایی که اطباء

آن زمان از انجام آن عاجز و ناتوان بودند) و بدین وسیله حجّت را بر آن‌ها تمام کرد.

و خداوند حضرت محمد ﷺ را زمانی مبعوث کرد که بازار سخنان فصیح و کلمات بلیغ و سخنرانی‌های سرشار از بلاغت و فصاحت و اشعار بسیار بلند سحرآمیز داغ بود (که معلقات سبع شاعران آن دوره به‌عنوان اثر بدیع شعر عرب در خانه کعبه نصب شده بود و اکنون نیز جزء برترین شعرهای عرب محسوب می‌شود) لذا خداوند به پیامبر اسلام ﷺ فصاحت و بلاغت بی‌مانندی در سخن داد و او کلمات خداوند را با فصاحت و بلاغت خیره‌کننده در قالب قرآن به مردم عرضه کرد، تا بدین وسیله حجّت را بر مردم تمام کند.

ابن سکیت که این جواب زیبا و کلام امام علی را شنید گفت: به خدا قسم! تاکنون پاسخی کامل و مبسوط همچون این جواب نشنیده بودم. سپس سؤال دیگری مطرح کرد: (امروز مردم چگونه حق را از باطل و سره را از ناسره و حقیقت را از دروغ و آب را از سراب تشخیص دهند و) امروز حجّت بر مردم چیست؟ امام علی فرمود: «الْعَقْلُ، يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيَصْدَقُهُ وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكْذِبُهُ؛ عقل، بهترین حجّت و دلیل و برهان برای مردم است. با کمک گرفتن از عقل می‌توان کسی را که به خداوند نسبت راست می‌دهد شناخت و تصدیق کرد، همان‌گونه که می‌توان کسی را که بر خدا دروغ می‌بندد شناخت و تکذیب کرد».

ابن سکیت با شنیدن این سخن گفت: قسم به خدا! که این پاسخ صحیحی است.^۱

پیام‌های روایت:

۱. علما مجهز به سلاح روز باشند

از روایت مورد بحث، استفاده می‌شود که علما و دانشمندان دینی نیز که ورثه انبیا و جانشینان آنها هستند (إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ)^۲ باید از نیازهای روز جامعه آگاه، و برای پاسخگویی به شبهات آماده باشند؛ بلکه باید قبل از طرح شبهات در جامعه، خود را آماده پاسخگویی کنند. نه این‌که پس از طرح و شیوع شبهه، تازه به فکر پیدا کردن جوابی برای آن بیفتند.

۲. عقل، بهترین داور

در عصر و زمان ما که مدعیان دروغین، فراوان، و مکتب‌های انحرافی زیادند و کتاب‌ها و مجلات و فیلم‌ها و نشریات فاسد در جامعه کم نیستند، باید با استفاده از نور چراغ عقل، راه صحیح را انتخاب و در آن مسیر حرکت کرد چراکه مدعیان دروغین برای سوء استفاده از مردم به سراغ خرافات و مسایل بی‌اساس می‌روند و بطلان این امور با مراجعه به عقل و اندیشه کار سختی نیست.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵، کتاب العقل والجهل، ح ۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۲.

فراموش نمی‌کنم که از اسقف مسیحی کرمان پرسیدم: «بالاخره ما نفهمیدیم که شما قائل به سه خدا هستید یا خدای واحد را می‌پرستید؟» گفت: «معتقدیم که هم یکی است و هم سه تا! خدای یکتا حقیقت است و خدایان سه‌گانه هم حقیقت!» گفتم: این که با عقل سازگار نیست، زیرا سخن شما مانند آن است که بگوییم یک مساوی سه است! گفت: این امور با عقل درک نمی‌شود، بلکه با دل قابل درک است. سپس این اشعار را خواند:

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به عقل این ره نمی‌شود طی
 به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا^۱
 در حالی که شعر مذکور دربارهٔ کنه ذات خداست نه وحدت
 و یگانگی او. آری، آن‌ها که به حقیقت اعتراف نمی‌کنند چاره‌ای
 جز خداحافظی با عقل ندارند.

برخی از مدعیان دروغگو که اخیراً دستگیر شده‌اند مراسمی
 به‌عنوان اعطای سیادت داشتند، به این صورت که به افرادی که
 نسل‌اندرنسل سید نبودند با اعطای شالی سبز مقام سیادت اعطا
 می‌کردند! در حالی که این قدر قدرت تفکر نداشتند که سیادت یک
 امر واقعی و حقیقی مربوط به نسب است و قابل اعطا و بخشش به
 دیگری نیست. این خرافه به این می‌ماند که شخص بیگانه‌ای را به
 فرزندی فلان‌کس منصوب کنند و مقام فرزندی به او عطا نمایند

۱. اشعار فوق از «میرمشتاق اصفهانی» است.

به گونه‌ای که تمام آثار فرزندی، از قبیل محرمیت و ارث و ولایت
و حضانت و مانند آن مترتب شود!
آری، عقل بهترین حجت برای تشخیص راه از بیراهه است.

* * *

رشد فوق العاده عقل در عصر ظهور

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامَهُمْ؛ هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند خداوند دست خود را (یا دست حضرت مهدی علیه السلام را که دست اوست) بر سر مردم می گذارد و بدین وسیله عقل های مردم کامل می شود و تکامل عقلی پیدا می کند»^۱.

روش تبلیغی پیامبران

پیامبران تبلیغ آیین خود را چگونه آغاز کردند؟ با برنامه های اقتصادی یا نظامی، یا با برنامه های فکری و فرهنگی؟ شکی نیست که آغاز کار آن بزرگواران با برنامه های فکری و فرهنگی بود؛ چون دین با فکر و فرهنگ مردم سروکار دارد و طبیعی است که از همان نقطه شروع می کند. این مطلب در آیات متعددی از قرآن مجید آمده، که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵، کتاب العقل والجهل، ح ۲۱.

۱. در آیه شریفه ۴۶ سوره سبأ می خوانیم:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِئَىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»؛
 بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می دهیم، دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید. این دوست و همنشین شما [=محمد] هیچ گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

موعظه خدا و پیامبر ﷺ در این آیه شریفه، دعوت به فکر و اندیشه است. خدا و رسولش ﷺ از مردم می خواهند که به طور جدی به صورت فردی یا گروهی در مورد دعوت پیامبر ﷺ بیندیشند. که اگر چنین کند، فلسفه دعوت پیامبر ﷺ را در اصول و فروع و احکام و اخلاق خواهند یافت. خلاصه این که دعوت پیامبر ﷺ دعوت به تفکر و فرهنگ و عقلانیت است.

۲. خداوند متعال در آیات هفت گانه ابتدای سوره مزمل می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الْمُرْتَلُّ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ ای جامه به خود پیچیده! شب را، جز کمی به پا خیز. نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفز، و قرآن را با تأمل و دقت بخوان. چراکه ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد. به یقین نماز و عبادت شبانه گامی استوار و گفتاری پایدارتر است، زیرا تو در

روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت».

در این هفت آیه، که جزء اولین آیاتی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده، برنامه هفتگی اسلام آشکار است. در زمانی که مشرکان اجازه تلاوت آشکار قرآن را به پیامبر اسلام ﷺ نمی دادند، و در آن هنگام که تعداد اندک مسلمانان مرکز تجمعی همچون مسجد و حسینیه و مانند آن نداشتند، آن‌ها شبانه در خانه یکی از مسلمانان جمع می شدند که پیامبر ﷺ تا نیمه شب و گاه تا بعد از نیمه شب و گاه به مقدار $\frac{1}{3}$ از شب، برای آن‌ها قرآن بخواند و آن‌ها با استماع کلام وحی و تفکر و تدبّر در آن ایمانشان را تقویت کنند. بنابراین، شروع کار انبیا، به ویژه پیامبر اسلام ﷺ بلکه عمده فعالیت آن بزرگواران، فعالیت فرهنگی و فکری بود و جز در موارد ضرورت و ناچاری دست به قبضه شمشیر نمی بردند.

فعالیت‌های فرهنگی و فکری حضرت مهدی علیه السلام

طبق روایت مورد بحث، هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام فرماید، او نیز کار خود را با فعالیت‌های فکری و فرهنگی آغاز کند. بنابراین، این که گفته می شود آن حضرت عملیات نظامی را سرلوحه کار خود قرار داده و آن قدر از دشمنان می کشد تا رکاب اسبش را خون فراگیرد، مطلب صحیحی نیست.

ما اگر از حضرت مهدی علیه السلام چنین چهره‌ای برای مردم دنیا ترسیم کنیم، باعث وحشت و دوری آن‌ها از دین می شود. اما آنچه

در روایت امام باقر علیه السلام آمده، که آمدن حضرت مهدی علیه السلام زمینه ترقی و تکامل عقل و خرد مردم است، باعث جذب آنها به دین می‌گردد. البته آن حضرت در مقابل یک عدّه لجوج عنود فاسد و مفسد، که هدایت‌های او در آنها بی‌اثر باشد، به شیوه دیگری رفتار می‌کند؛ اما محور کارهای حضرت برنامه‌های فکری و فرهنگی جذاب است، و از این طریق بر جهان غلبه پیدا می‌کند و تمام عالم تحت فرمان حضرتش درمی‌آیند.

پیشرفت، یا پسرفت؟

عدّه‌ای می‌پرسند: این که در روایات آمده است: «آن حضرت قیام به سیف می‌کند»^۱ آیا شمشیر در مقابل سلاح‌های فوق مدرن روز توان مقابله دارد؟ یا زمان به عقب بر می‌گردد و همه سلاح‌های روز نابود می‌شود و همچون گذشته همه با سلاح‌های سرد ابتدایی، نظیر شمشیر و نیزه و مانند آن، می‌جنگند؟

پاسخ: با توجه به روایت فوق و دیگر روایات، نه تنها زمان به عقب باز نمی‌گردد، بلکه پیشرفت خیره‌کننده‌ای پیدا می‌کند و طبعاً حضرت سلاح‌هایی به مراتب برتر و مدرن‌تر از سلاح‌های روز ظالمان در اختیار خواهد داشت، و برای جلوگیری از کشتار بی‌گناهان، سلاح‌های کشتار جمعی آنها را نابود خواهد کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷، ح ۳ و ۴ و ص ۲۱۸، ح ۶ و ۷.

در برخی روایات^۱ می‌خوانیم: همان‌گونه که حضرت سلیمان علیه السلام در عصر خود امکاناتی همچون باد را در اختیار داشت که با آن در هر لحظه با کم‌ترین وقت به هر جایی که مایل بود می‌رفت، بالاتر از آن در اختیار حضرت مهدی علیه السلام قرار خواهد گرفت. حضرت چیزی شبیه ویدئو کنفرانس در اختیار خواهد داشت و با تمام یارانش در سراسر کره زمین ارتباط برقرار خواهد کرد به گونه‌ای که علی‌رغم بعد مسافت همدیگر را دیده و سخنان یکدیگر را می‌شنوند، نتیجه این که پسرقتی در کار نیست.^۲

وظیفه منتظران

اصحاب و یاران امام زمان علیه السلام کسانی هستند که عقل کامل و علم وافر و دانش گسترده‌ای دارند و با توجه به این که برنامه آن حضرت تکامل عقول است، منتظران نیز باید در همین مسیر گام بردارند. کسی که دانش اداره خانه خود را نداشته باشد چگونه می‌تواند مبلغ حکومت جهانی باشد؟ لذا شیعیان آن حضرت در تمام نقاط جهان باید بکوشند که سطح معلومات خود و فرزندان و اطرافیانشان را بالا ببرند و تنها به دعا و توسل و نمازهای مستحبی قناعت نکنند که این امور هرچند لازم است اما کافی نیست.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸، ح ۴۶.

۲. شرح بیشتر را در کتاب ما «حکومت جهانی مهدی علیه السلام» ص ۲۴۱ به بعد، مطالعه فرمایید.

عقل و پیامبر، دو حجت خدا

امام صادق علیه السلام فرمود: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ، وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ؛ پیامبر، حجت خدا بر مردم است (فرمان‌های خدا را به مردم می‌رساند) اما حجت میان مردم و خداوند عقل است».^۱

عقل وسیله اثبات توحید و نبوت

اولین بحث در اصول دین توحید است. شناخت خداوند و صفات او و اثبات یگانگی اش، جز با دلیل عقل امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم برای اثبات خدا و یگانگی وجودش به آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام متوسل شویم؛ زیرا طرف مقابل در ابتدای راه است و این‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد. پس از آن‌که عقل، خداوند یگانه را اثبات کرد، به سراغ فرستاده‌اش یعنی پیامبر می‌رویم. برای اثبات نبوت نیز راهی جز دلیل عقل نیست. عقل باید تشخیص دهد که در میان مدعیان پیامبری چه کسی صادق است

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵، کتاب العقل والجهل، ح ۲۲.

و چه افرادی کاذب‌اند؟ پس از اثبات توحید و نبوت به وسیله عقل، بقیه معارف دینی، حتی معاد را می‌توان با قرآن و سنت ثابت کرد؛ هرچند معاد هم با دلیل عقل قابل اثبات است، بنابراین، عقل در مسیر اثبات دورکن اساسی از ارکان معرفتی دینی، نقش اساسی دارد.

هماهنگی معارف دینی با عقل

برخی تصور می‌کنند که بعضی از معارف دینی با عقل و فکر بشر هماهنگ نیست، بلکه درمقابل آن است. از جمله حادثه دحوالارض که در روز ۲۵ ذی‌القعدة رخ داده^۱ و این روز به دلیل این حادثه اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. می‌گویند: دحوالارض به معنای کشیده شدن زمین از زیر خانه کعبه و سپس تشکیل تدریجی آن است، در حالی که علم می‌گوید: «زمین و سایر کرات منظومه شمسی همه با هم یک کره را تشکیل می‌دادند، سپس از کره خورشید جدا شده و هرکدام کره مستقلی شدند».

جواب این اشکال روشن است. متأسفانه اشکال کنندگان در این مورد و بسیاری از موارد دیگر، در مفاهیم ادله و آیات و روایات دقت کافی ندارند. دحوالارض تفسیر روشنی دارد که هماهنگ با علم امروز و عقل و خرد است و آن این‌که: هنگامی که کره زمین از خورشید جدا شد یکپارچه آتش بود و به تدریج خاموش گردید.

۱. المفاتیح الجديدة، ص ۵۵۶.

بدین شکل که اکسیژن‌ها و هیدروژن‌هایی که در جو زمین بود با هم ترکیب شده و باران‌های سیل‌آسایی تشکیل می‌داد و می‌بارید، اما نرسیده به سطح زمین بر اثر شدت گرمای زمین تبدیل به بخار می‌شد، ولی آن قدر بارش باران ادامه یافت که به تدریج کره زمین سرد شد و آب باران سراسر آن را پوشاند، سپس اولین نقطه‌ای که سر از آب بیرون آورد محلّ کنونی کعبه بود و به تدریج با جذب آب‌ها به داخل پستی و گودی‌های زمین، آن نقطه خشک و سعت پیدا کرد تا جایی که $\frac{1}{3}$ کره زمین از آب خارج و تبدیل به خشکی شد. دحو الارض به معنای آغاز پیدایش و سپس گسترش خشکی‌های کره زمین است که از سرزمین مکه آغاز شد. بنابراین، معارف دینی هیچ تناقضی با عقل و خرد ندارد، همان‌گونه که تضادی با مسایل علمی ندارد، بلکه هماهنگ با آن است. ولی توجه به این مسئله لازم است که مسایل علمی دو دسته است:

۱. مسایلی که جنبه قطعیت نیافته و تنها یک فرضیه محسوب می‌شود. مثلاً در مورد چگونگی پیدایش انسان، یک نظریه، فرضیه داروین است، پس از آن، فرضیه نئوداروین مطرح شد و در پی آن فرضیه موتاسیون عرضه گردید^۱؛ قرآن ممکن است با چنین فرضیه‌های سازگار نباشد، همان‌گونه که این‌گونه نظریات مورد قبول همه انسان‌ها نیست، و این عیب و نقص محسوب نمی‌شود.

۱. شرح این نظریات را می‌توانید در کتاب ما «آخرین فرضیه‌های تکامل» مطالعه فرمایید.

۲. مسایلی که تنها یک فرضیه علمی نیست، بلکه به مرحله اثبات و قطعیت رسیده است، مانند جاذبه زمین، کروی بودن زمین، گردش زمین به دور خورشید، و مانند آن.

معارف دینی هیچ تضادّ و تناقضی با چنین مسایلی ندارد. آنها که شعار ناسازگاری معارف دین را با علم و عقل، سر می دهند؛ یا ناآگاهانند و اطلاع دقیقی از دین ندارند، یا از معارف دینی برداشت غلطی می کنند، یا آگاهانه درصدد مبارزه با دین هستند.

* * *

ستون وجود انسان

امام صادق علیه السلام می فرماید: «دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ؛ ستون وجود انسان عقل است».

بدیهی است که هر عمارت و ساختمانی با ستون‌هایش برپا و سرپاست و هر زمان ستون‌ها بشکند عمارت فرو می‌ریزد. ستون عمارت وجود انسان عقل اوست. اگر ستون عقل بشکند ساختمان وجودی انسان فرو ریخته، تبدیل به حیوان می‌گردد. سپس امام علیه السلام به شاخه‌های عقل اشاره می‌کند، می‌فرماید:

«وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ؛ یکی از شاخه‌های عقل، فطنه، دیگری فهم، دیگری حفظ و دیگری علم است».

«فطنه» هوشیاری و زیرکی، و درک صریح و صحیح مسایل است. و «فهم» شعوری است که انسان را قادر به تجزیه و تحلیل مسایل می‌کند.

و «حفظ» این است که نتیجه آنچه را که فهمیده به خاطر بسپارد و فراموش نکند.

و «علم» آگاهی و اطلاع از امور مختلف، و در اختیار داشتن دانش است.

«فطنه» و «فهم» و «حفظ» و «علم» چهار شاخهٔ عقل هستند. همچنین این مطلب روشن می‌شود که «روح» و «عقل» و «نفس» و «حافظه» چهار چیز متفاوت نیستند؛ بلکه همه از شئون روح محسوب می‌شوند.

امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: عقل باید از نور خدا کمک بگیرد. اگر نور الهی بر عقل انسان بتابد موانع شناخت کنار رفته و انسان، عالم و حافظ و ذاکر و فطن و فهیم می‌شود و نتیجهٔ آن، این امور شش‌گانه است:

میوه‌های عقل الهی

۱. «مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ» وقتی به این مرحله رسید سعی می‌کند گذشته‌اش را جبران کند. یکی از مسایل مهمی که کمتر به آن فکر می‌شود جبران گذشته است. برخی خیال می‌کنند وقتی توبه کردند و گناهان را کنار گذاشتند، همین کافی است. هرچند توبه و استغفار باعث آمرزش گناهان می‌شود، ولی علاوه بر آن باید آثار گناهان گذشته را از وجود خود برچید. کسی که چندین سال معتاد به مواد مخدر بوده، با توبه از گذشته و ترک اعتیاد مشکلش حل نمی‌شود، بلکه باید بدن بیمارش را به تدریج معالجه کرده، آثار و عوارض ناشی از اعتیاد را از وجودش بزدايد. بیماری که روزهای زیادی با بیماری دست و پنجه نرم کرده و قوای خود را از دست داده، پس از

غلبه بر بیماری و کنترل آن، باید به بازسازی قوای ازدست رفته بپردازد. انسان گنهکار هم باید علاوه بر توبه، عوارض و آثار باقی مانده از گناه را از وجود خود بزدايد، زیرا آثار آن پس از توبه هم ماندگار خواهد بود و نیاز به جبران دارد. به دو شاهد در این زمینه توجه فرمایید:

الف) روزی حضرت یعقوب علیه السلام گوسفندی کشت و کبابی تهیه کرد، اما از همسایه فقیری که داشت غفلت کرد و چیزی از گوشت آن گوسفند را به وی نداد. خداوند به علت ترک این کار مستحب، او را مبتلا به فراق یوسف کرد.^۱ هر چند حضرت یعقوب علیه السلام از این ترک اولی توبه کرد، اما آثار آن تا سالها باقی ماند.

ب) حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که خبر آزادی ساقی مخصوص پادشاه مصر را شنید از او خواست که داستان وی را، که بدون هیچ گناهی گرفتار زندان شده بود، برای پادشاه بگوید تا شاید او را آزاد کند. سپس متوجه شد که توجه به دیگران و فراموشی یاد خدا، شایسته شخصیت بزرگی چون او نیست، و از این غفلت توبه کرد، ولی آثار آن سالها باقی بود، به این صورت که چندین سال دیگر در زندان ماند.^۲

نتیجه این که تدارک و جبران گذشته، بسیار مهم و ضروری است.
۲. «وَوَارِدًا عَلَيَّ مَا هُوَ آتٍ» انسان عاقل علاوه بر جبران گذشته،

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۶۴، ح ۲۸.

۲. همان، ح ۱۲.

باید مراقب زمان حال نیز باشد. باید متوجه باشد که به کجا سفر می‌کند؟ و برای آن سفر خود را مهیا و آماده کند؛ زمان‌شناس و آینده‌نگر باشد.

۳. «يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ» موقعیت فعلی خود را شناسایی کند. جایی که در آن زندگی می‌کند کجاست؟ آیا دنیا پلی است که باید از آن بگذرد و تنها به مقدار یک گذرگاه برای آن هزینه کند؟ یا سرمنزل مقصود است و باید برای همیشه در آن بماند و به عنوان یک اقامتگاه دائمی در آن سرمایه‌گذاری کند؟

۴. «وَلَا يَشِيءُ هُوَ هَاهُنَا» انسان عاقل باید همواره از خود بپرسد: «برای چه به این دنیا آمده‌ام؟» بسیارند انسان‌هایی که خود را عاقل می‌پندارند ولی در طول عمر خویش هرگز این سؤال را از خود نمی‌پرسند، بلکه این سؤال برایشان مطرح نمی‌شود!

۵. «وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ» این سؤال نیز برای انسان عاقل مطرح است که «از کجا به سراغش می‌آیند؟» منظور، مشکلات و ناملايمات زندگی است. بیماری‌ها، پیری، مرگ، ناتوانی‌ها، مصیبت‌ها، ناخوشی‌ها و دیگر حوادث از کجا متوجه او می‌شود؟

۶. «وَأِلَىٰ مَا هُوَ صَائِرٌ»^۱ و بالاخره از خود بپرسد: «به کجا می‌رود؟ مقصدش کجاست؟ سرنوشت او چه خواهد شد؟».

آری! تمام این امور در سایه تأیید عقل به نور الهی اتفاق می‌افتد. و خوشا به حال کسانی که عقلشان مؤید به نور الهی است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵، کتاب العقل والجهل، ح ۲۳.

راهنمای مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛ عقل راهنمای مؤمن است».^۱

«دلیل» در زمان ما مفهوم ندارد، ولی در زمان‌های گذشته معنای روشنی داشت، زیرا جاده‌ها مشخص نبود و مردم برای این‌که راه را گم نکنند، با خود دلیل و راهنمای راه می‌بردند تا از کوه‌ها و زمین‌ها و درختان، راه را تشخیص بدهد. کسانی که بدون دلیل راه می‌رفتند خطرهای زیادی در کمین آنها بود. عقل نیز دلیل و راهنمای مؤمن است و اجازه انحراف نمی‌دهد.

در حدیث دیگری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «یا عَلِيُّ! لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ؛ ای علی! هیچ فقری شدیدتر از جهل و نادانی نیست (بدترین نوع فقر، نادانی است چون با تدبیر عقل، سایر انواع فقر زایل می‌شود؛ اما فقر جهل با چیزی

۱. اصول کافی، ص ۲۵، کتاب العقل والجهل، ح ۲۴.

زایل نمی‌شود) و هیچ ثروتی پردرآمدتر از عقل و خرد نیست».^۱
 برای روشن شدن معنای روایت به چند مثال ساده توجه فرمایید:
 سه گناه در ابتدای خلقت بشر انجام شد که از سه چیز نشأت
 گرفت. مهم‌ترین گناه حضرت آدم علیه السلام که درحقیقت ترک اولی بود
 از حرص سرچشمه گرفت. حرص سبب شد که حضرت آدم علیه السلام از
 شجره ممنوعه استفاده کرد و حتی پس از توبه آثار آن دامنش را گرفت
 و از بهشت رانده شد. گناه دیگر، گناه ابلیس بود که به فرمان خداوند
 اعتنا نکرد و برای آدم علیه السلام سجده ننمود. سرچشمه این گناه، تکبر
 و خودبرتربینی بود (فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبْرَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَسْجُدَ لِآدَمَ).^۲
 گناه سوم، «قتل هابیل» توسط برادرش قابیل بود که سرچشمه
 و منشأ آن حسادت بود.^۳ اگر انسان اهل تعقل و تفکر باشد، آلوده
 این گناهان بزر نمی‌شود.

به انسان حسود می‌گوییم: چرا حسادت می‌ورزی؟ می‌گوید:
 چرا فلان‌کس این همه نعمت دارد و من ندارم؟ من تلاش می‌کنم
 که آن نعمت‌ها از او سلب شود!

آیا این منطق، عاقلانه است؟ عقل می‌گوید: به‌جای این تلاش
 منفی، تلاش کن که خداوند همانند آن نعمت‌ها یا بهتر از آن را به

۱. اصول کافی، ص ۲۵، کتاب العقل و الجهل، ح ۲۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۱۵، باب ۳۳۷۶، ح ۱۷۳۲۳.

۳. امام صادق علیه السلام در روایت زیبایی به این سه مطلب اشاره کرده است. به کتاب
 بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۹، ح ۲۳ مراجعه فرمایید.

تو هم بدهد. حسادت باعث می‌شود قلب و روح انسان تاریک شده، مبتلا به بیماری‌های جسمی و روحی گردد.^۱

اگر انسان عقلش را به کار گیرد و بداند که چیزی جز بدبختی نصیب انسان حسود نمی‌شود هرگز حسادت نمی‌ورزد. عجیب این‌که از طبقات بالا تا پایین اجتماع گرفتار این صفت زشت هستند. ما باید همچون حضرت سلیمان علیه السلام فکر کنیم، آنجا که می‌گوید: «پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ‌کس نباشد». ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾.^۲ و تقاضای سلب نعمت از دیگران نمی‌کند.

آری، حسادت کار عاقلانه‌ای نیست و به انسان اجازه تفکر نمی‌دهد، و منشأ گناهان زیادی می‌شود (رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَدُ)^۳ که از جمله آنها قتل و خون‌ریزی است.

اگر انسان اهل عقل و اندیشه باشد می‌داند که تکبر نیز عاقلانه نیست. نیرومندترین بشر روی زمین بر اثر عطسه فرد مبتلا به سرماخوردگی بیمار می‌شود. آری، چند میکروب سرماخوردگی که با چشم دیده نمی‌شود قوی‌ترین مرد دنیا را راهی بستر بیماری می‌کند. تکبر برای چیست؟ ثروتمندترین کارخانه‌ها و شرکت‌های دنیا بر اثر مختصر تغییراتی در اقتصاد دنیا ورشکست شده

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۷۸، باب ۸۵۴، ح ۴۱۰۲ تا ۴۱۰۹.

۲. ص، آیه ۳۵.

۳. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۷۵، باب ۸۴۷، ح ۴۰۶۵.

و همه چیز خود را از دست می دهند، آنها به چه می نازند؟ اگر عاقلانه فکر کنیم هرگز دچار تکبر نمی شویم. ر های بسیار باریک و ظریفی اطراف قلب یا مغز انسان وجود دارد که اگر به اندازه نوک سوزن خون در آن لخته شود منتهی به سکتۀ قلبی یا مغزی می گردد. چنین انسانی با این همه نقاط آسیب پذیر چگونه دچار کبر و غرور می شود؟

در مورد حرص نیز همین طور است. حرص یعنی انسان بیش از مقدار نیازش چیزی را طلب کند. خوب، بیش از نیازت برای چه می خواهی؟ آیا کسانی را که به کوه می روند دیده‌ای؟ هرکس به اندازه نیاز، کوله پستی اش را پر می کند و طبعاً موفق به صعود هم می شود. اما اگر کسی بیش از نیازش بردارد قطعاً در همان اول راه می ماند و قادر به ادامه مسیر نخواهد بود. انسان عاقل برای آن که به منزل مقصود برسد حرص نمی زند و به مقدار لازم قناعت می کند. افراد ثروتمندی هستند که سرمایه آنها برای خود و هفت نسل آینده شان کفایت می کند، اما در پیری و آخر عمر با رباخواری و تقلب و رشوه خواری و قاچاق و خلاصه از هر طریقی در فکر بیشتر کردن ثروتشان هستند. آخر برای چه؟ نتیجه این که اگر عقل حاکم و راهنمای انسان باشد، گناهان برچیده می شوند.



جایگاه رفیع عقل

امام باقر علیه السلام فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذِيرُ فَأَذِيرَ فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِلَّاكَ أَمْرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أُثِيبُ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ؛ هنگامی که خداوند عقل را آفرید به آن فرمود: «بیا، آمد» سپس گفت: «برو، عقل بازگشت» سپس فرمود: «به عزّت و جلالم سوگند می خورم! که هیچ مخلوقی بهتر از تو نیافریدم (زیرا) مخاطب اوامر و نواهی من تو هستی، و براساس عملکرد تو ثواب یا عقاب می دهم».^۱

در این روایت پرمعنا، نکات فراوانی نهفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. حقیقت عقل

ما هرچیزی را با عقل درک می‌کنیم، اما در فهم حقیقت عقل

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶، کتاب العقل والجهل، ح ۲۶.

حیرانیم. راستی جایگاه عقل کجاست؟ داخل سلول‌های مغز؟ درست است که اگر سلول‌های مغز از کار بیفتند بخشی از ادراکات انسان از دست می‌رود، اما عقل در سلول‌های مغز نیست. دلایل متعددی برای این مدعا وجود دارد؛ از جمله این که «انسان می‌تواند چشمش را ببندد سپس خویشتن را در طبیعت وسیع و گسترده‌ای تصور کند که کوه‌های آن سر به فلک کشیده، درختان سبز و تنومند، تمام کوه‌ها را پوشانده است و نه‌های بزرگ آبشارمانند از قلّه کوه‌ها بر دامنه آن‌ها سرازیر است» راستی نقشه این تصویر بزرگ و وسیع در کجای سلول‌های مغز است؟

اگر سلول‌های مغز را در آزمایشگاه‌های مدرن و پیشرفته و مجهز آزمایش کنند، آیا اثری از آن تصویر خواهند یافت؟ اگر با دوربین‌های فوق مدرن از سلول‌های مغز عکس‌برداری کنند، آیا آن تصویر و تصاویر مشابه را خواهند یافت؟ علاوه بر این، تصویر آنچه در خارج است با حجم کوچک مغز انسان قابل مقایسه نیست.

نتیجه این که مغز ابزاری است برای عقل؛ اما جایگاه عقل نیست و ماوراء مغز همان روح مجرد است، که صحنه تمام این فعالیت‌های فکری است، لذا وقتی گفته می‌شود: «خداوند عقل را آفرید» منظور آفرینش روح است. البته عقل بخشی از روح است، بخش دیگر روح، حافظه و بخش دیگر آن، نفس است.

۲. عقل مختار است

از این که عقل مطابق اوامر و نواهی پروردگار عمل می‌کند، معلوم می‌شود که خداوند علاوه بر آفرینش عقل به آن اختیار هم داده است. بنابراین، عقل مجبور نیست بلکه مختار است، می‌تواند اطاعت کند، همان‌گونه که می‌تواند اطاعت نکند. ضمناً منظور از اطاعت در اینجا، اطاعت تکوینی نیست زیرا اطاعت تکوینی اختصاص به عقل ندارد، بلکه منظور اطاعت تشریحی است، لذا فرمود: «مخلوقی بالاتر از تو وجود ندارد، و معیار ثواب و عقاب تویی» لذا انسان عاقل باید قدر این گوهر گران‌بها و بی‌بدیل را بداند و از آن به بهترین وجه ممکن استفاده کند.

۳. دشمنان عقل

این عقل با این مقام رفیع و عظیم، دشمنان فراوانی دارد که اگر بر آن مسلط شوند، ارزش خود را از دست خواهد داد. به برخی از دشمنان عقل توجه کنید:

الف) هوی و هوس

اگر انسان پیرو هوی و هوس شود، هوی و هوس بسان پرده‌ای ضخیم عمل می‌کند و مانع نورافشانی نورافکن عقل می‌شود و هرچه پرده هوی و هوس ضخیم‌تر باشد قدرت نورافشانی کمتر می‌شود.

لذا امام علی علیه السلام پیروی از هوای نفس و شهوات را نابودگر عقل معرفی می‌فرماید: (ذَهَابُ الْعَقْلِ بَيْنَ الْهَوَى وَالشَّهْوَةِ).^۱

ب) تعصبات کورکورانه

این نوع تعصبات نیز عقل را از کار می‌اندازد، تعصباتی که بدون تفکر و تعقل و کورکورانه است. همان چیزی که دشمن عقل عده‌ای از وهابی‌ها و طرفداران القاعده شده و آنها را وادار می‌کند که با مقداری مواد منفجره در میان جمعیتی از مردان و زنان و کودکان بی‌گناه قرار گیرند و آنها را مظلومانه به قتل برسانند، تا به زعم خودشان با قتل و خون‌ریزی راهی بهشت گردند!

ج) تکبر و خودبرتربینی

شیطان هم عقل داشت، اما کبر و غرور و فخر فروشی، عقلش را از کار انداخت و متأسفانه همچنان گرفتار این دشمن عقل است و در وادی جهل گام بر می‌دارد.^۲

د) تقلیدهای کورکورانه

در هر جامعه‌ای آدم‌های جاهل و کم‌اطلاعی هستند که چشم

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳۳، باب ۲۷۷۲، ح ۱۶۳۸۳.

۲. امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنْ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ؛ هر مقدار که تکبر وارد جان انسانی شود همان مقدار از عقلش کاسته می‌شود». (میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳۳، باب ۲۷۷۲، ح ۱۳۶۹۰).

و گوش بسته عمل می‌کنند. مثلاً چون آبا و اجدادشان برای گاو احترام قائل بوده‌اند آنان نیز احترام فوق‌العاده‌ای به گاو می‌گذارند! اگر در وسط خیابان بخوابد او را بلند نمی‌کنند، حتی اگر ترافیک عظیمی ایجاد کند و مردم را ساعت‌ها معطل سازد.^۱

ه) خرافات

یکی دیگر از دشمنان عقل خرافات است. خرافات مسایل غیر منطقی و غیر عقلی برخاسته از خیالات و اوهام است که عوامل زیادی دارد از جمله:

- **جهل و نادانی:** هرچه در یک جامعه جهل و نادانی بیشتر باشد خرافات رواج بیشتری خواهد داشت و هرچه مردم جاهل‌تر باشند بازار خرافات داغ‌تر است.

- **فِعالیت دشمنان:** دشمن قصد دارد (مثلاً) عزاداری امام حسین علیه السلام را که باعث استحکام اسلام و مذهب تشیع شده بی‌ارزش کند، بدین منظور مستی از خرافات را با عزاداری‌ها مخلوط می‌کند تا ارزش عزاداری نزد عاقلان کاسته شود، لذا نباید اجازه داد کوچک‌ترین خرافه‌ای وارد عزاداری‌ها شود.

- **سوء استفاده‌های مالی:** عده‌ای از سوء استفاده‌چیان، نان خرافه‌پرستی مردم را می‌خورند. این‌گونه افراد برای این‌که همواره

۱. امام علی علیه السلام مصاحبت با انسان جاهل را باعث نقصان عقل می‌شمارد: «مَنْ صَحِبَ جَاهِلًا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ» (میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳۳، باب ۲۷۷۲، ح ۱۳۶۸۷).

جیبشان پر از پول باشد، خرافات را در جامعه ترویج می دهند. یکی از خرافه‌ها مراسم چهارشنبه‌سوری است که هیچ توجیه معقول و منطقی ندارد و ضایعات و خسارات فراوانی همچون کشته شدن، سقط جنین، قطع دست و پا، از دست دادن بینایی، ایجاد رعب و وحشت، اتلاف اموال و مانند آن به دنبال دارد.

* * *

معیار مباحات

قال الصادق عليه السلام: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ؛ هُنْكَامِي كَه ديدید کسی بسیار نماز می خواند و زیاد روزه می گیرد (تنها برای اینها) به او مباحات نکنید، تا نگاهی به میزان عقلش کنید (که عقلش در چه حدی است)».^۱

اهمیت نماز و روزه بر کسی پوشیده نیست. نماز ستون دین^۲، معراج مؤمن^۳، بازدارنده از فحشا و منکرات^۴ و ملاک پذیرش و عدم پذیرش سایر اعمال است.^۵ و روزه سپری در برابر آتش جهنم^۶، وسیله ای برای رسیدن به تقوا^۷ و عبادتی خاص خداوند

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶، کتاب العقل والجهل، ح ۲۸.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۰۹، باب ۲۲۳۷، ح ۱۰۷۰۰-۱۰۷۰۴.

۳. مستدرک سفینة البحار، ج ۶، ص ۳۳۳.

۴. عنکبوت، آیه ۴۵.

۵. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۶۷، ح ۳۳.

۶. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۸۷، باب ۲۳۱۹، ح ۱۱۰۷۸.

است که خود مستقیماً پاداشش را می‌دهد.^۸ آری، اهمیت این دو عبادت بسیار زیاد است و طبیعتاً مکلف هر مقدار بیشتر انجام دهد در درجه بالاتری قرار می‌گیرد، اما امام صادق علیه السلام نماز و روزه زیاد را (به تنهایی) مایه مباهات نمی‌داند، لذا می‌فرماید: «بینید عقلش چگونه است؟».

ظاهر و باطن اعمال

سؤال: منظور از جمله «حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقَلُهُ» در روایت چیست؟
 جواب: پاسخ این سؤال در تعبیر زیبای قرآن مجید در مورد جمعی از مشرکین و کفار و منافقین و مسلمانان و وظیفه‌شناس آمده است، آنجا که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل‌اند.^۹ عبادات هم ظاهری دارد و باطنی؛ جمعی فقط به ظاهر عبادات قناعت می‌کنند و از باطن آن غافل‌اند که نه تنها سودی به حالشان ندارد بلکه گاه نتیجه معکوس می‌دهد؛ چون نمازها و روزه‌های زیاد، اگر همراه با تعقل و تفکر نباشد سبب غرور عابد و صائم می‌گردد و غرور باعث می‌شود که او برای خود حساب ویژه‌ای باز کند و بین خود و دیگران فاصله بیندازد؛

۷. بقره، آیه ۱۸۳.

۸. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۸۵، باب ۲۳۱۷، ح ۱۱۰۶۶.

۹. روم، آیه ۷.

چراکه چنین افرادی به ظاهر و پوستهٔ عبادت چسبیده‌اند. اما عده‌ای که به باطن نماز هم توجه دارند و به کوچکی خود از یکسو و بزرگی پروردگار ازسوی دیگر می‌اندیشند، خضوع و تسلیم و ذلت در برابر پروردگار، محصول درخت نماز و روزه‌شان خواهد بود. خویشتن را ناقص و عباداتشان را ناچیز و آن را در کنار لطف و کرم خدا هیچ می‌انگارند و این سبب تواضع آنها می‌گردد. نمونهٔ روشن گروه اول که فقط به ظاهر عبادات چسبیده و از باطن آن غافل‌اند، خوارج نهروان در عصر حضرت علی علیه السلام و وهابی‌های تکفیری در عصر و زمان ما هستند. اینها نماز و روزه و تلاوت قرآن فراوانی دارند و از خود بسیار راضی‌اند، همانند خوارج که خود را از علی علیه السلام نیز برتر می‌دانستند، لذا آن حضرت را تکفیر می‌کردند! مرحوم محدث قمی داستان‌های عجیب و حیرت‌آوری از این ظاهرینان فاقد اندیشه و تفکر نقل کرده است. وی می‌نویسد: عده‌ای از خوارج از جایی عبور می‌کردند یکی از آنان دانهٔ خرمایی را روی زمین دید، آن را برداشت و خورد، بقیه به او اعتراض کردند که چرا مال مردم را بدون اجازهٔ صاحبش خوردی! ناگهان «عبدالله بن خباب» در حالی که قرآن در گردن داشت به‌همراه همسر حامله‌اش با آنها مواجه شد. خوارج می‌دانستند که او شیعهٔ علی علیه السلام است. به او گفتند: «قرآنی که همراه داری به ما دستور می‌دهد تو را بکشیم». سپس او را همچون

گوسفند در برابر زن و فرزندش سر بریدند!^۱ اینها کسانی هستند که عقل ندارند، لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «به نماز و روزه و تلاوت قرآن آنها توجّهی مکن». مرحوم علامه مجلسی رحمته الله نیز داستان عجیبی در مورد آنها نقل می‌کند: «در مسیر راه خود به دو نفر برخوردند که یکی مسیحی و دیگری مسلمان و شیعه علی علیه السلام بود. به مسیحی گفتند: تو جزء کفار اهل ذمه هستی و خونت همچون مال و آبرویت محترم است، می‌توانی بروی. اما آن فرد مسلمان را به جرم پیروی از حضرت علی علیه السلام گردن زدند!»^۲

خوارج عصر و زمان ما نیز که همان وهابی‌های تکفیری‌اند چنین هستند. آنها کمر بند انفجاری به خود می‌بندند و در میان جمعی از شیعیان علی علیه السلام آن را منفجر کرده، عده‌ای را شهید و زخمی می‌کنند! اینها عقل ندارند و به باطن عبادات و مضامین نماز نمی‌اندیشند. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» را در نماز تکرار می‌کنند و با این تعبیر، خداوند را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستایند، اما خود بسیار بی‌رحم و خشن و سنگدل هستند.

از آنچه گفته شد روشن گردید که کسانی که عقل کافی ندارند هرچه کمتر عبادت کنند برایشان بهتر است زیرا تکبّر و خودبرتربینی کمتری در آنها به وجود می‌آید.

اسلام برخلاف عملکرد خوارج آن روز و وهابی‌های تکفیری

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۴.

و طالبان و القاعده امروز، دین خشونت و سخت‌گیری نیست، لذا پیامبر اسلام ﷺ از اسلام به‌عنوان شریعت «سمحه سهله»^۱ نام می‌برد. عجیب است! اینها که قرآن می‌خوانند، چگونه در آن تفکر و اندیشه نمی‌کنند؟ در قرآن می‌خوانیم: «که وقتی فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط علیهم السلام شدند حضرت ابراهیم علیهم السلام رسیدند و حضرت از مأموریت آنها آگاه شد، با آنها شروع به چانه زدن در مورد عذاب قوم لوط علیهم السلام کرد تا شاید عذاب الهی را از آنها برطرف کند.^۲ آن هم جمعیتی که آلوده به بدترین گناهان بودند. اما فرشتگان گفتند: «این مأموریت قطعی است و ما نمی‌توانیم سربلندی کنیم».^۳

آن پیامبر الهی آن‌قدر مهربان، رحیم و پرعاطفه، و این ظاهرینان غافل از حقیقت دین، این‌قدر خشن، قسی‌القلب و بی‌رحم! چرا که اهل اندیشیدن نیستند. نتیجه این‌که هرچه عبادت و علم و دانایی بیشتر می‌شود باید تواضع انسان فزون‌تر گردد و عبادتی که باعث غرور و تکبر انسان شود، عبادت و خداپرستی نیست، بلکه خودپرستی است.

آفات عبادات بدون اندیشه

طبق روایت مورد بحث، عقل، به عبادات، ارزش و اعتبار

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۶.

۲. هود، آیه ۷۴.

۳. هود، آیه ۷۶.

می‌دهد و اگر عقل ناقص باشد عبادات گرفتار آفات زیادی خواهد شد که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. **ریاکاری**؛ ممکن است انسان تصوّر کند اهل ریا نیست، ولی طبق برخی روایات، ریا از جای پای مورچه سیاه در شب تاریک و ظلمانی بر روی سنگی سخت مخفی تر است (إِنَّ الشُّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءٍ).^۱ آری، اگر عقل ناقص باشد ریا به راحتی وارد عمل می‌شود. گاه خیال می‌کند حضورش در صف اول جماعت مخلصانه است، امّا یک روز که دیر می‌رسد و مجبور می‌شود در صف‌های بعد بایستد احساس کمبود می‌کند؛ این نشانه ریاکاری اوست.

۲. **غرور**؛ انسان ناقص العقل هنگامی که زیاد عبادت می‌کند، دچار غرور گشته و (مثلاً) با خود می‌گوید: «این منم که دارای چنین توفیقاتی شده‌ام، و عندالله مأجورم، و دیگران مثل من نیستند!» یا می‌گوید: «چه کسی به مقدار من و همچون من با خدای خویش رازونیا می‌کند؟» در حالی که اگر عاقل باشد همچون پیامبر اسلام ﷺ به خداوند عرضه می‌دارد: «مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛ (خدایا!) تو را آن‌طور که شایسته است عبادت نکردم، و آن‌گونه که بایسته است نشناختم».^۲

۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۴۰۶، باب ۱۹۷۷، ج ۹۴۸۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

پیامبر اکرم ﷺ با آن همه عبادت و رازونیز که طبق روایات باعث تورّم پای مبارک آن حضرت شده بود (حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ)^۱ و خداوند به او سفارش می‌کند: ﴿مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾؛ «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را سخت به زحمت بیفکنی»^۲ معتقد است که حقّ عبادت پروردگار را به‌جا نیاورده است، دیگران چگونه به عبادات ناقص و ناخالص خود مغرور می‌شوند؟ شبیه این تعبیر از حضرات ائمه علیهم‌السلام نیز نقل شده است.^۳ امام کاظم علیه‌السلام نیز فرمود: «حقّ عبادت خدا را نمی‌توان ادا کرد» (فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ).^۴

۳. طلبکاری؛ یکی دیگر از آفاتی که ممکن است در سایه نقص عقل دامنگیر انسان شود، آفت طلبکاری است. مانند این که بعضی از این افراد خطاب به خداوند می‌گویند: این قدر توسّل جستّم، به مسجد جمکران رفتم، نمازهای مستحبّی خواندم اما مشکلم حل نشد، چرا با من چنین کردی؟ چرا حاجتم را روا نکردی؟» در حالی که توجه ندارد که اگر بعضی از خواسته‌هایش روا می‌شد چه بلایی بر زندگی‌اش نازل می‌گشت! آری، انسان‌های ضعیف‌العقل از خداوند طلبکار می‌شوند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۰.

۲. طه، آیه ۲.

۳. مرحوم سید نعمت الله جزایری در کتاب نورالبراهین، جلد ۱، صفحه ۳۵ چنین آورده است: «قال سید البشر واولاده الأئمة الاثني عشر، تب علينا فاننا بشر، ما عرفناك حق معرفتك».

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۵، ج ۱۶.

۴. **حبط اعمال؛** گاه انسان عبادت را به نحو احسن به جا می آورد، اما بعد از آن، کارهایی انجام می دهد که همچون آتشی خرمن اعمالش را می سوزاند، که آن را حبط اعمال می گویند. مانند این که عبادات زیادی کرده، اما وظایفش را در برابر پدر و مادرش انجام نداده، و آنها نفرینش کرده اند؛ این کار باعث نابودی اعمالش می گردد. وقتی عقل در حد کمال نباشد چنین می شود.

۵. **پرداختن به پوسته عبادت؛** انسان های کم عقل به پوسته و ظاهر عبادات پرداخته و از روح و فلسفه آن غافل می گردند، لذا عباداتشان نه ناهی از فحشاست، نه منتهی به تقوا می شود و نه رشد آنها را در پی دارد.

۶. **بی توجهی به حق الناس؛** برخی عابدان عبادت کنندگان خوبی هستند، اما توجهی به حق الناس ندارند، روز قیامت وقتی نامه عمل خود را می گیرند با انبوهی از حق الناس مواجه می شوند. پروردگارا! روزه روز بر عقل و خرد و قدرت تفکر ما بیفزا و ما را جزء اولوالالباب قرار ده.

* * *

نشانه‌های عاقل و جاهل

امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی - که سه فرآز از آن را نقل می‌کنیم - فرمود: «الْعَاقِلُ غَفُورٌ وَالْجَاهِلُ خَتُّورٌ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرَمَ فَلِنْ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاحْشُنْ، وَمَنْ كَرَّمَ أَضْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ، وَمَنْ حَشَنَ عُنْصُرَهُ غَلُظَ كَيْدُهُ؛ انسان عاقل، عیب‌پوش، بخشنده و اهل گذشت است. اما جاهل، کینه‌توز، خیانت‌پیشه و نابکار است. اگر دوست داری مورد اکرام و احترام دیگران قرار گیری، ملایم و مهربان باش و اگر می‌خواهی به تو اهانت شود خشونت پیشه کن و کسی که خمیرمایه‌اش کرامت و بزرگواری است، قلبش نرم و پرعاطفه است و کسی که ذاتاً خشن است قلبش سخت و انعطاف‌ناپذیر است»^۱.

مراتب و مراحل عقل

اول: عقل معاد؛ همان چیزی که در حدیث معروف آمده است:

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷، کتاب العقل والجهل، ح ۲۹.

«عَاقِلٌ كَسَىٰ اسْتِ كِه بَه فِكْرٍ مَعَادِشْ بَاشِد» (مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ
وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ).^۱

دوم: عقلِ علم و دانش؛ منظور از این نوع عقل درک کلیات مسایل مختلف است که در آیات قرآن مجید به آن اشاره شده است. مثلاً در آیه شریفه ۱۹۰ سوره آل عمران می‌خوانیم: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه‌ها (ی روشنی) برای خردمندان است.»

سوم: عقلِ معاش؛ که همان تدبیر و مدیریت زندگی است. عاقل با خود می‌اندیشد که چه کند تا بهتر زندگی کند و از مواهب زندگی استفاده بیشتری ببرد و از ناملازمات بپرهیزد و گرفتاری نداشته باشد و زندگی آرامی را برای خود بسازد؟ این را عقلِ معاش می‌گویند. منظور از عقل در این روایت، قسم سوم یعنی عقلِ معاش است. در این روایت سه نشانه برای انسان عاقل و جاهل بیان شده که به توضیحی کوتاه درباره هر کدام می‌پردازیم:

نشانه اول: غفور بودن

برای غفور سه معنا ذکر شده است:

۱. عیب پوش، کسی که عیب دیگران را ببوشاند غفور است،
و این هنر است که در عین انجام وظیفه امر به معروف و نهی

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۳.

از منکر و ارشاد و راهنمایی دیگران، عیب‌پوش آنها باشیم.

۲. آمرزنده و بخشنده.

۳. عفو و گذشت کننده؛

همه این معانی در مورد خداوند غفور وجود دارد، اما در مورد انسان‌ها بیشتر معنای اول و سوم به کار می‌رود.

آری، انسان عاقل، غفور و شخص جاهل و نادان، ختور است. برای «ختور» نیز معانی متعددی گفته شده است، از جمله «خیانت‌پیشه»، «بدجنس»، «فریب‌کار»، «نابکار»، نتیجه این‌که عاقل عیب‌پوش و اهل گذشت، و جاهل خیانت‌پیشه و نابکار است.

سؤال: چرا عاقل غفور و جاهل ختور است؟

جواب: اگر اساس زندگی بر خشونت باشد انسان هرگز آرامش نخواهد داشت، طبیعت خشونت تصاعدی است و هرچه ادامه یابد شدیدتر می‌شود. اینکه گاه شنیده می‌شود فلان شخص برادرش یا همسرش یا فرزندش را کشته، نتیجه همین خشونت تصاعدی است. خشونت گاه از یک نقطه ساده شروع می‌شود^۱ اما اگر کنترل نشود آثارش به خانواده، فامیل، قبیله، شهر و کشور، و گاه دین و آیین شخص آسیب می‌زند و موجب اندوه و حسرت دائمی می‌گردد. بدین علت باید در یک نقطه پایان گیرد و این مطلب با کوتاه آمدن یکی از دو طرف درگیر، و عفو و گذشت حاصل می‌شود.

۱. لذا در روایتی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم: «وَإِنَّ يَدَ الْقِتَالِ اللَّطَامُ؛ سرچشمه جنگ‌ها (گاه) یک سیلی است» (بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۱).

نشانه دوم: نرمی و ملایمت

امام علیه السلام در جمله دوم رمز کرامت و بزرگواری و مورد احترام مردم قرار گرفتن را پرهیز از خشونت و داشتن برخوردی نرم و ملایم بیان می‌کند. خشونت و سنگدلی و قساوت قلب آن قدر اثر منفی دارد که اگر شخصیتی همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز گرفتار آن شود مردم از گرد او پراکنده می‌شوند، همان‌گونه که در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به آن اشاره شده است: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» لذا اگر اسلام را آیین رحمت بنامیم سخن گرافی نگفته‌ایم.^۱

نشانه سوم: اصالت خانوادگی و ژنتیکی

انسان‌های نرم و ملایم و بامحبت کسانی هستند که اوصاف ارزشمند ژنتیکی دارند. کسانی کریم‌الاصل هستند که از خانواده‌ای اصیل باشند، اما کسانی که عنصر و ذاتشان خبیث است، انسان‌های سنگدلی هستند.

«کبد» در اینجا به معنای آن عضو خاص بدن انسان نیست، بلکه به معنای روح و جان آدمی است، لذا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا»^۲ یعنی فرزندان ما روح و جان ما هستند.

۱. شرح این مطلب را در کتاب ما «آیین رحمت» مطالعه فرمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۴ و ج ۱۰۴، ص ۹۷، ح ۵۸.

دستورات سه‌گانه خداوند به پیامبرش ﷺ

خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره مائده سه دستور به پیامبر اسلام ﷺ می‌دهد، توجه کنید:

«وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و پیوسته از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان، ولی از آنها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

دستور اول: از زبردستان خطاکار درگذر و آنها را مورد عفو خود قرار ده.

دستور دوم: علاوه بر عفو و گذشت، خطای آنها را به فراموشی بسپار و آن را از بایگانی ذهنت حذف کن.

دستور سوم: علاوه بر آن دو کار، به شخص خطاکار احسان و نیکی کن، تا در پیشگاه خداوند محبوب شوی.

راستی چه دستوالعمل ارزشمند و زیبایی! چند نفر از ما و شما در مقابل خطاکاران این‌گونه رفتار می‌کنیم؟ اگر این دستوالعمل عملی گردد بسیاری از پرونده‌های دادگاه‌ها مختومه گشته و دنیا گلستان می‌شود.

* * *

انسان‌های بی‌عقل و بی‌دین

حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَاعْتَفَرْتُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا وَلَا أُعْتَفِرُ فَقَدْ عَقَلَ وَلَا دِينَ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ فَلَا يَتَهَيَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ وَقَدْ أُعْقِلَ فَقَدْ الْحَيَاةِ وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ؛ کسی که یک صفت برجسته خوبی داشته باشد او را تحمل کرده، از دیگر نقاط ضعفش چشم‌پوشی می‌کنم، اما دو گروه را تحمل نمی‌کنم: ۱. انسان‌های بی‌عقل و نادان، ۲. انسان‌های بی‌دین؛ زیرا اگر دین نباشد امنیت برجیده می‌شود، و زندگی توأم با ناامنی و ترس گوارا نیست، و اگر عقل نباشد زندگی امکان ندارد، و انسان بی‌عقل جز با اموات سنجیده نمی‌شود».^۱

رابطه دین و امنیت

در معارف دینی به‌ویژه در قرآن مجید، تأکید فراوانی در مورد امنیت به چشم می‌خورد که به سه نمونه مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷، کتاب العقل و الجهل، ح ۳۰.

۱. امنیّت جانی

خداوند متعال در آیه ۳۲ سوره مائده می فرماید:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است».

و در آیه ۹۳ سوره نساء فرموده است:

«وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعِدًّا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن خواهد بود، و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد، و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است».

امنیت جانی آن‌قدر مهم است که کشتن یک انسان بی‌گناه بسان کشتن همه انسان‌ها، و مجازات آن خلود در جهنم و دوری از رحمت خداست و چنین انسانی مشمول خشم و غضب الهی خواهد شد. علاوه بر همه اینها، عذابی بزرگ و دردناک در انتظار اوست.

سؤال: مگر خلود و جاودانگی در جهنم مخصوص کفار و افراد بی‌ایمان نیست؟

جواب: قاتلان اگر از گناه خود توبه نکنند و در دنیا مجازات آن را نبینند، بی‌ایمان می‌میرند و کسی که بی‌ایمان بمیرد خالد در جهنم خواهد بود. آری، کسانی که پایبند به دین و ایمان نیستند، جان انسان‌های مظلوم و بی‌گناه برایشان ارزش ندارد. وهابی‌های

متعصّب، که نه از نعمت عقل برخوردارند و نه دین را خوب شناخته‌اند، عامل مهمّ ناامنی هستند.

۲. امنیت مالی

حقّ الناس، به خصوص در بُعد مالی اش، آن قدر مهم است که از مشغله‌های فکری مهم مردم در جهان آخرت است؛ آنجا که کوچک‌ترین و کمترین اعمال و گفتار انسان مورد محاسبه قرار می‌گیرد. به آیه زیر توجه فرمایید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هرکس هم‌وزن ذره‌ای کار بد کند آن را (نیز) می‌بیند.^۱

اگر مردم به این آیه ایمان داشته و به لزوم پاسخ‌گویی درباره حق الناس در قیامت یقین داشته باشند ضریب امنیتی جامعه بسیار بالا می‌رود.

۳. امنیت آبرویی

امنیت از دیدگاه اسلام به قدری مهم است که از جان و مال فراتر رفته و بر درون جان انسان‌ها هم حکومت می‌کند. در آیه شریفه ۱۲ سوره حجرات می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنْ

۱. زلزله، آیات ۶ و ۷.

الظَّنَّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و (هرگز در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ‌یک از شما غیبت دیگری را نکند».

اگر سوء ظن و تجسس و غیبت برچیده نشود عرض و آبروی مردم در امان نخواهد بود، لذا این صفات رذیله اخلاقی تحریم شده است.

نتیجه این‌که اگر کسی دین نداشته باشد امنیتی از ناحیه او احساس نمی‌شود. عقل از دیدگاه اسلام آن‌قدر مهم است که مساوی با حیات و زندگی شمرده شده و معارف دینی، انسان بی‌عقل را هم‌ردیف مردگان می‌داند، چراکه همه‌چیز زندگی در سایه عقل و اندیشه معنا پیدا می‌کند. آداب معاشرت، پیشرفت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ورزشی، نظامی و مانند آن، همه مرهون عقل و اندیشه است. حقیقتاً اگر عقل نباشد زندگی نیست.

* * *

خودپسندی نشانه کم عقلی

امام صادق علیه السلام به نقل از امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ ذَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ؛ خودپسندی، نشانه کم عقلی انسان است».^۱

حُبِّ ذَات

یکی از غرایز انسان حُبِّ ذَات است. انسان به حکم غریزه و به صورت فطری به خود علاقه دارد و این غریزه همچون سایر غرایز در سرنوشت انسان مؤثر است. اگر حُبِّ ذَات نباشد انسان به دنبال تحصیل علم نمی رود و به عبادت و پرستش خداوند نمی پردازد و در یک جمله، به ترقی های مادی و معنوی دست نمی یابد. ولی این غریزه همانند سایر غرایز، اگر از حدّ اعتدال خارج شود آثار و پیامدهای منفی به دنبال خواهد داشت.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷، کتاب العقل والجهل، ج ۳۱.

بنابراین، نه افراط در غرایز صحیح است و نه تفریط، بلکه راه صحیح، اعتدال است، لذا حضرت علی علیه السلام افراط و تفریط را علامت انسان جاهل شمرده است (لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا)^۱.

خودپسندی

یکی از آثار منفی افراط در حبّ ذات، «خودپسندی» است. «خودبرتربینی»، «خودبزر بینی» و «خودخواهی» نیز از دیگر آثار منفی افراط در حبّ ذات است.

این چهار صفت زشت هرچند شبیه یکدیگرند، اما تفاوت‌هایی دارند.

«خودبرتربینی» خود را بالاتر دیدن از دیگران است، در حالی که پایین‌تر از آنهاست. چنین انسانی «کم» خود را زیاد و «زیاد» دیگران را کم می‌بیند.

«خودبزر بینی» یعنی بدون توجه به دیگران خود را بزر تر از آنچه هست می‌بیند.

دیگران را تحقیر نمی‌کند و زیاد آنها را کم نمی‌بیند، اما کم خود را زیاد می‌پندارد. چنین انسانی با مطالعه چند کتاب خود را علامه دهر تصوّر می‌کند و با خواندن چند نماز شب، خویشتن را عابدترین مردم روزگار می‌پندارد.

اما «خودخواهی» به معنای انحصارطلبی است، همه چیز را برای

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۴، حکمت ۷۰.

خود می‌خواهد، و بالاخره «خودپسندی» آن است که از خودش خوشش می‌آید، چنین انسانی عیوب خود را نمی‌بیند، کم را زیاد می‌بیند و تکاملش متوقف می‌شود؛ بلکه گاه عقب‌گرد می‌کند.

ارتباط خودپسندی و ضعف عقل

سؤال: طبق روایت مورد بحث، حضرت علی علیه السلام خودپسندی را نشانه ضعف عقل شمرده است؛ چه رابطه‌ای بین این دو وجود دارد؟
جواب: عالمی که بر اثر علم زیاد مبتلا به خودپسندی شده، درحقیقت از امانتی که خداوند به وی داده و ممکن است با کوچک‌ترین حادثه‌ای از بین برود غافل شده است.

او فکر نمی‌کند که با یک تصادف کوچک یا زمین خوردن ساده، ممکن است ضربه مغزی شود و تمام حافظه‌اش را از دست بدهد و حتی نام خود را از یاد ببرد! آیا انسان عاقل به چنین علم و دانشی که در معرض چنین خطرات مهمی است، مغرور می‌شود؟ آیا این غرور و خودپسندی نشانه ضعف عقل نیست؟

ثروتمندی که مست باده ثروت خویش است و توجهی به حقوق شرعی و نیازهای نیازمندان ندارد، از حوادث روزگار و دگرگونی‌های ناگهانی آن درس عبرت نگرفته است.

قارون، مست مال و ثروت

هنگامی که به قارون گفتند: «و در آنچه به تو داده سرای آخرت

را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن.»^۱ قارون مغرور خودپسند گفت: «این ثروت را به‌وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!»^۲ و در حقیقت منکر عنایات خداوند شد.

قارون آن‌قدر ثروت داشت که کلید گاو صندوق‌ها و گنج‌هایش را یک گروه زورمند نمی‌توانستند حمل و نقل کنند^۳، اما تمام ثروت و دارایی قارون با خودش در یک لحظه به فرمان خداوند در زمین فرورفت^۴ و هیچ اثری از آن باقی نماند.

آیا انسان عاقل به چنین مال و ثروتی که هیچ تضمینی برای بقا و دوام آن وجود ندارد دل خوش کرده، درمقابل خداوند صف‌آرایی می‌کند؟

بی‌وفایی دنیا

دنیا و تمام نعمت‌های دنیوی نه‌تنها به دنیاپرستان، بلکه به اولیای خدا و خوبان نیز وفا نمی‌کند. حضرت سلیمان علیه السلام که جنّ و انس و حتی باد به فرمان او بودند^۵ و زبان حیوانات را نیز می‌دانست^۶ و حکومتی به او داده شده بود که همانند آن نبوده

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. قصص، آیه ۷۸.

۳. قصص، آیه ۷۶.

۴. قصص، آیه ۸۱.

۵. سبأ، آیه ۱۲.

۶. نمل، آیه ۱۶.

و نخواهد آمد^۱، مرگش توسط تعدادی موربانه برملا شد! آن حضرت در بالای کاخ بر عصایش تکیه زده، نظاره‌گر عملکرد مأموران حکومتی بود، که عمرش به پایان رسید. خداوند حتی به وی اجازه نشستن نداد و در حال ایستاده جانش را ستاند.

موربانه‌ها مشغول خوردن عصای او شدند تا بالاخره عصایش شکست و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد^۲ و اطرافیان متوجه مر آن حضرت شدند.

علم و قدرت و ثروتی که این قدر بی‌اعتبار است چگونه مایه غرور و خودپسندی می‌شود؟ آیا کسانی که به دلیل بهره‌مندی از این نعمت‌های خدادادی زوال‌پذیر که هر لحظه در خطر نابودی و فناست، به خود مغرور می‌شوند ضعیف‌العقل نیستند؟ خودپسندی - هر عاملی که داشته باشد - نشانه کم‌عقلی است.^۳

۱. ص، آیه ۳۵.

۲. سبأ، آیه ۱۴.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس خودپسند باشد هلاک می‌شود و خودرأی نابود می‌گردد». سپس فرمود: عیسی بن مریم گفت: «من بیماران را مداوا کردم و به اذن خداوند شفایشان دادم. کور مادرزاد و بیمار مبتلا به پستی را به اجازه خدا بهبود بخشیدم. مردگان را به اذن پروردگار زنده کردم و در صدد معالجهٔ احمق برآمدم، اما نتوانستم او را اصلاح کنم!» عرض شد: ای روح الله! احمق کیست؟ فرمود: «خودرأی خودپسند؛ کسی که همهٔ فضایل را برای خودش قائل است و عیبی در خود نمی‌بیند و هر چه حق و حقوق است برای خودش می‌داند و برای دیگران در برابر خود، حقی قائل نیست. این همان احمق است که برای درمان او راه چاره‌ای وجود ندارد.» (میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۵۶، باب ۲۴۷۵، ج ۱۱۹۴۳).

برترین مخلوق خدا

حسن بن جهّم^۱ می‌گوید: جمعی از یاران ما خدمت امام رضا علیه السلام سخن از عقل به میان آوردند. حضرت فرمود:

«لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مِمَّنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ قَوْمًا لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا وَكَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ. فَقَالَ: لَيْسَ هُوَ لِأَنَّ مِمَّنْ خَاطَبَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، وَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْكَ أَوْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ، بِكَ آخِذٌ وَبِكَ أُعْطِي؛ به دین‌دارانی که عقل درستی ندارند توجهی نمی‌شود. عرض کردم: فدایت شوم! کسانی از شیعیان شما هستند که انسان‌های بدی نیستند اما عقل کافی ندارند. فرمود: چنین افرادی مخاطبان خدا نیستند، زیرا هنگامی که خداوند عقل را آفرید، به آن گفت: بیا، عقل بلافاصله آمد، و به آن گفت: برو، عقل

۱. حسن بن جهّم بن بکیر بن اعین از اصحاب و یاران امام کاظم و حضرت رضا علیه السلام بوده و به اتفاق علمای رجال، فرد موثقی است. (مستدرکات علم الرجال، ج ۲، ص ۳۶۳، شماره ۳۴۳۱).

بلافاصله رفت، سپس خداوند فرمود: به عزّت و جلالم سوگند که بهتر و محبوب‌تر از تو (عقل) نیافریدم، به وسیله تو می‌گیرم و عطا می‌کنم.^۱

«اخذ» و «عطا»

سؤال: منظور از «اخذ» و «عطا» در قسمت پایانی روایت چیست؟
جواب: دو احتمال وجود دارد: ۱. اخلاق و صفات ذمیمه را به وسیله تو از انسان‌ها می‌گیرم، و روح آنها را از آلودگی‌های اخلاقی پاک می‌کنم، و فضایل اخلاقی را نیز به وسیله تو به انسان‌ها عطا کرده، آنها را مزین به صفات خوب اخلاقی می‌کنم.
 ۲. «اخذ» به معنای مجازات و «اعطاء» به معنای پاداش است. طبق این احتمال، خداوند براساس عقل، انسان‌ها را مجازات می‌کند، همان‌گونه که براساس عقل به آنها پاداش می‌دهد. بنابراین، عقل ملاک گرفتن صفات رذیله و دادن فضایل اخلاقی، و معیار ثواب و عقاب در روز قیامت است.

تسلیم بودن

عقل کاملاً چشم به امر و گوش به فرمان الهی است. نه چیزی بر امر خدایی می‌افزاید و نه چیزی از آن می‌کاهد؛ بلکه تنها آنچه را که خدا می‌خواهد انجام می‌دهد. اما ما چقدر تسلیم هستیم؟ جمعی از

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸، کتاب العقل والجهل، ح ۳۲.

هیئت‌های عزاداری خدمت مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی رسیدند. آقا آنها را موعظه کرد و از آنها خواست بعضی از کارهای ناپسند را در مراسم عزاداری ترک کنند، یکی از آنها که - طبق آنچه امام رضا علیه السلام در این روایت فرموده است - عقل کافی نداشت، عرض کرد: ما در طول سال مقلد شما هستیم، اما در ایام عزاداری طبق میل خودمان عمل می‌کنیم! چنین انسان‌هایی مشمول روایت مورد بحث‌اند.

چندی پیش شخصی از مصر برخی از روزنامه‌های مصری را که بر علیه جمهوری اسلامی ایران و مذهب شیعه تبلیغ می‌کردند برای ما آورده بود. یکی از سوژه‌های تبلیغاتی آنان تصاویری از قمه‌زنی شیعیان بود! آیا ائمه هدی علیهم السلام چنین دستوراتی داده‌اند؟

اکنون که دنیا بر علیه اسلام به‌طور عام و شیعه به‌طور خاص، بسیج شده، ما باید بیشتر مراقب باشیم و با اعمال و رفتارهایی که از عقل و اندیشه کافی برخوردار نیست بهانه به دست دشمن ندهیم. مسلمان واقعی کسی است که کاملاً تسلیم اوامر الهی باشد^۱

۱. استاد از خاطرات اولین سفر حج خود می‌گوید:

«در اولین سفری که به حج مشرف شدم، استاد دانشگاه و رئیس بیمارستان شیراز در دوران طاغوت، از جمله همسفران ما بود. او که جوان بود و موهای بلند زیبایی داشت روزی نزد من آمد و گفت: «آیا می‌توانم موهای سرم را نتراشم؟» گفتم: به فتوای آیت‌الله بروجردی (اعلی‌الله مقامه الشریف) (که از مراجع تقلید آن زمان بود) احتیاط واجب است که بتراشید. گفت: «اگر موهای سرم را بتراشم سردرد می‌گیرم. آیا در این صورت هم باید

و گوش به فرمان نماینده خدا در زمین، یعنی امام زمان خویش باشد؛ نه از وی سبقت بگیرد و نه از او عقب بماند.

* * *

→ سرم را بتراشم؟» گفتیم: در این صورت واجب نیست. او را در سرزمین منی دیدم در حالی که سرش را کامل تراشیده بود! پرسیدم: چطور شد سرت را تراشیدی؟ گفت: «فکر کردم نکند سردرد بهانه‌ای برای فرار از تکلیف الهی باشد، لذا سرم را تراشیدم» سپس افزود: «یا نباید دین و آیینی را بپذیریم یا اگر بپذیریم باید کاملاً تسلیم آن باشیم. این که موی سر است، اگر اسلام دستور دهد سرم را تقدیم کنم، این کار را خواهم کرد!».

فاصله ایمان و کفر

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ، قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ؛ فَاصْلَهُ بَيْنَ إِيْمَانٍ وَكُفْرٍ كَمِ عَقْلِي اسْتِ (انسانِ عاقل، مؤمن، و فرد کم عقل، کافر است) شخصی پرسید: چگونه این طور می شود؟ فرمود: زیرا بنده نیازهای خود را (به جای آن که به خدا عرضه کند) از بندگان (فقیر و محتاجی همچون خودش) طلب می کند، در حالی که اگر نیتش را خالص گرداند در کوتاه ترین زمان ممکن به خواسته اش می رسد».^۱

چند نکته در شرح این روایت قابل توجه است:

۱. توحید افعالی

ما معتقد به توحید افعالی هستیم و همه چیز را از سوی خدا

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۸، کتاب العقل و الجهل، ح ۳۳.

می‌دانیم. هرکس هر قدر هم قوی و نیرومند و توانا باشد، هر چه دارد از خداست و مؤثر حقیقی در همه چیز و همه کس ذات پاک خداوند است. برخی خیال می‌کنند مخلوقات در آغاز آفرینش نیازمند خدا بودند، ولی پس از خلقت و در ادامه راه نیازی به خدا ندارند، در حالی که این تفکر غلط است. مخلوقات بسان چراغی هستند که هم برای روشن شدن و هم برای روشن ماندن لحظه به لحظه نیازمند و وابسته به کارخانه مولد برق است و اگر یک لحظه فیض الهی قطع شود آنها خاموش می‌شوند، و معنای ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ که مسلمانان در هر شبانه روز حداقل ده بار آن را تکرار می‌کنند همین است که در ادامه راه نیز نیازمند هدایت‌ها و فیوضات تو هستیم.^۲

۲. همه چیز از خداست

معنای روایت، قطع رابطه از عالم اسباب نیست، ولی باید توجه داشت که مشکل‌گشای اصلی خداست و همه چیز از ناحیه اوست. شخص مؤمن در عین حال که عالم اسباب را قبول دارد، باید همه چیز را از ناحیه خدا بداند. یک زارع مؤمن تمام امکانات زراعت و رشد و نمو محصول کشت شده را فراهم می‌کند، اما در عین حال طبق دستور معصومین علیهم‌السلام دست به دعا برمی‌دارد

۱. حمد، آیه ۶.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۶.

و می گوید: «اللَّهُمَّ ... اجْعَلْهُ حَبًّا مَّتْرَاكِبًا؛ بارخدایا! این (بذرها) را پربرکت قرار ده»^۱ زیرا اگر لطف و عنایت او نباشد، صاعقه‌ها، سیل‌ها، طوفان‌ها، رعدوبرق‌ها، آفت‌ها و دیگر حوادث، آن را نابود می‌کند. زارع مؤمن همه کارهای لازم را انجام می‌دهد، اما همه کاره را خدا می‌داند. بیمار مؤمن تمام تلاشش را برای شفا انجام می‌دهد، اما شفا دهنده اصلی را خدا می‌داند. به روایت زیر توجه کنید:

پیامبر اکرم ﷺ خطاب به گروهی که زراعت نمی‌کردند فرمود: «مَا أَنْتُمْ؟؛ چرا زراعت نمی‌کنید؟» «قَالُوا نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ گفتند: ما توکل بر خدا کرده‌ایم (و از او روزی می‌خواهیم)» «قَالَ: لَا بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَكَلِّفُونَ؛ حضرت فرمود: (اشتباه می‌کنید) شما متوکل واقعی نیستید، بلکه سربار جامعه هستید»^۲ زیرا متوکل واقعی آنچه در توان دارد انجام می‌دهد و آنچه را که نمی‌تواند و فوق قدرت و توانایی اش می‌باشد، از خدا طلب می‌کند.

لذا در روایات می‌خوانیم: «قَبِّدْهَا وَتَوَكَّلْ»^۳ یا «اغْلِبْهَا وَتَوَكَّلْ»^۴ یعنی «زانوی شتر را ببند، سپس بر خدا توکل کن».^۵

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۶۷، ح ۱۷.

۲. میزان الحکمه، باب ۴۱۲۵، ح ۲۲۵۵۶، ج ۹، ص ۵۵۰.

۳. همان، ح ۲۲۵۵۵.

۴. همان، ح ۲۲۵۵۴.

۵. مولوی، شاعر پراوازه، روایت فوق را به شعر درآورده است. توجه فرمایید:

گفت آری گر توکل رهبر است این سبب هم سنت پیغمبر است

۳. بدترین وابستگی‌ها!

نکته مهم دیگری که از روایت استفاده می‌شود این است که بدترین وابستگی‌ها وابستگی به اجانب و بیگانگان است. این فکر که اگر از قدرت‌های استکباری مثل آمریکا قطع رابطه کنیم قادر به ادامه زندگی و اداره جامعه نخواهیم بود فکر غلط و شرک‌آلودی است. باید روی پای خود بایستیم و عزت و سربلندی را از خود طلب کنیم، که عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۱.

قطع وابستگی آن قدر مهم است که به عنوان آخرین مرحله بحث خداشناسی (تکمیل‌کننده آن) قرار گرفته است. مگر «کمال الانقطاع»^۲ که در زیارت شعبانیه بر آن تأکید شده چیزی غیر از قطع هرگونه وابستگی از غیر خداست؟
خدایا! به ما توفیق قطع وابستگی و کمال الانقطاع را عنایت فرما.

* * *

→ گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اشتر ببند
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۵).

۱. منافقون، آیه ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۹۹.

رابطه عقل و حکمت

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْزُ الْحِكْمَةِ، وَبِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْزُ الْعَقْلِ، وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحَ؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره می فرمود: به وسیله عقل اعماق حکمت و علم استخراج می شود، و به وسیله حکمت و دانش، عمق عقل استخراج می گردد و نتیجه تدبیر صحیح و نیک، ادب شایسته است.»^۱

دو تشبیه زیبا

حضرت امیر علیه السلام در این روایت شریف، حکمت و دانش را به دریایی تشبیه کرده که در اعماق آن جواهرات گرانبهای وجود دارد و این جواهرات را می توان به دست عوایص توانایی همچون عقل استخراج کرد. از سوی دیگر، عقل و خرد آدمی را به دریای

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۸، کتاب العقل والجهل، ح ۳۴.

عمیقی تشبیه کرده که تنها با مرکبی چون علم و دانش می‌توان به اعماق آن سفر کرد.

علوم ذاتی و علوم اکتسابی

دو تشبیه مذکور، به یک نکته مهم علمی نیز اشاره می‌کند و آن این‌که علوم و دانش‌های بشری دو قسم است:

الف) علوم ذاتی و فطری؛ و آن دانش‌هایی است که در نهاد و درون همه انسان‌ها هست و نیازی به معلّم و استاد ندارد. بدیهیات از این قسم‌اند؛ همچنین محال بودن جمع بین ضدّین و نقیضین، قُبْح ظلم و حُسن احسان از این قبیل است. این امور را هر انسانی به‌طور فطری می‌فهمد، هرچند استادی ندیده باشد، اگرچه شرح و بسط آن نیازمند استاد و معلم است.

ب) علوم اکتسابی؛ که در سایه فکر و اندیشه و تعلیم و شاگردی و زانو زدن نزد استاد حاصل می‌شود، و طبیعتاً اختصاص به افراد خاصّی دارد. قسمت اوّل روایت، که علم تشبیه به دریا و عقل تشبیه به غوّاص آن دریا شده، اشاره به علوم اکتسابی است. عقل با غوّاصی در این دریای پهناور پرگوهر، جواهرات ارزشمندی صید می‌کند؛ و قسمت دوم روایت، که عقل تشبیه به دریا و علم تشبیه به غوّاص آن دریا شده، اشاره به علوم فطری و ذاتی است و معنای آن این است که هرکس در درون ذاتش فرو رود، علاوه بر ذاتیات و بدیهیات، می‌تواند ریشه علوم دیگر را نیز کشف کند.

حکمت چیست؟

معانی متفاوتی برای حکمت^۱ بیان شده است، از جمله خداشناسی، معرفت اسرار جهان هستی، آگاهی از حقایق قرآن، نور الهی. اگر خداشناسی حاصل شود انسان به اسرار جهان هستی پی خواهد برد، به دنبال آن به حقایق قرآن آگاه می‌شود و نتیجه آن دست یافتن به نور الهی است که با وجود آن شیاطین از انسان دور می‌شوند.

سیاست چیست؟

«سیاست» در لغت عرب به معنای مدیریت است، «سیاسة البلاد» به معنای اداره شهرها و کشورهاست، و این که در زیارت نامه‌ها، حضرات ائمه علیهم‌السلام «سیاسة العباد»^۲ شمرده شده‌اند، به این دلیل است که اداره امور معنوی خلق الله را بر عهده دارند. اما متأسفانه در عصر ما این کلمه معنای دیگری پیدا کرده است.



۱. «حکمت» به معنای علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنای «منع» آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال، مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلال حساب شده است. (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۹۱، ذیل آیه ۱۲۵ سورة نحل).

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۷، ح ۴.

تفکر، مایه حیات قلب

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: التَّفَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخْلِصِ وَقِلَّةِ التَّرْبُصِ؛ تفکر و اندیشه مایه حیات قلب بصیر و انسان عاقل است؛ همان‌گونه که انسان در پیمودن راه‌های ظلمانی و تاریک احتیاج به نور دارد، در ظلمات افکار مختلف نیز باید با چراغ تفکر حرکت کرد تا راحت به مقصد رسید».^۱

میوه درخت عقل

ثمره و میوه درخت عقل، فکر و اندیشه است. قرآن مجید همان‌گونه که در مورد عقل تأکید دارد، درباره تفکر و اندیشه نیز تأکید می‌کند. تعبیراتی همچون «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲، «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۳

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۸، کتاب العقل والجهل، ح ۳۴.

۲. اعراف، آیه ۱۷۶؛ نحل، آیه ۴۴ و حشر، آیه ۲۱.

۳. این تعبیر در هشت آیه قرآن از جمله آیه ۱۶۴ سوره بقره آمده است.

و مانند آن، شاهد این مدعاست. در آیه شریفه ۴۶ سوره سبأ می خوانیم:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ﴾؛

بگو: «شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم، دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید». معنای آیه شریفه این است که ریشه همه خوشبختی ها در تفکر و اندیشه، و منشأ همه بدبختی ها در بی فکری است.

تفکر و اندیشه چیست؟

فلاسفه اسلامی تفسیری برای تفکر و اندیشه ارائه کرده اند که با دقت معلوم می شود معنای عرضی آن هم همین است. فلاسفه می گویند: «الفکر حركة الى المبادئ ومن مبادئ الى المراد»^۱ اندیشیدن حاصل دو حرکت است: نخست حرکت به سوی ریشه ها، و پس از شناخت ریشه ها، در گام دوم، حرکت به سوی نتیجه ها. مجموع این دو حرکت تفکر است. مثلاً اگر بخواهیم با اعتیاد، که از معضلات مهم بشر در سراسر جهان به شمار می رود، مبارزه کنیم ابتدا باید به سراغ ریشه ها برویم تا معلوم شود چه عواملی جوانان را به سوی اعتیاد می کشاند؟ تبلیغات سوء، بی سوادی، مال پرستی، دوستان ناباب، برخوردهای ناشایست والدین، دورماندن از معارف دینی یا امور دیگر؟ هنگامی که ریشه ها را

۱. شرح منظومة السبزواری، ص ۱۸.

شناختیم به سوی نتیجه‌ها حرکت می‌کنیم و با شناخت ریشه‌ها بهتر می‌توانیم نتیجه بگیریم.

این نوع تفکر همان چیزی است که در روایت به آینه‌ای شفاف تفسیر شده است (الفِکْرَةُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ)^۱.

در چه چیز بیندیشیم؟

در آیات و روایات به بخشی از آنچه باید به آن اندیشید و آنچه نباید به آن فکر کرد اشاره شده، که به چهار مورد آن می‌پردازیم:

۱. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه‌ها (ی روشنی) برای خردمندان است. (همان) کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و در حالی که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب دوزخ نگاهدار»^۲.

تفکر در اسرار هستی، از جمله آسمان و زمین در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در همه شرایط، یکی از موارد شایسته تفکر است

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۶۵، باب ۳۱۹۹، ح ۱۶۳۷۵.

۲. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

و نتیجه این اندیشیدن این است که جهان آفرینش باطل و بیهوده نیست، و این راهی به سوی خداشناسی است.

۲. در آیات قرآن^۱ و روایات معصومان علیهم السلام نسبت به مطالعه تاریخ گذشتگان نیز زیاد سفارش شده است؛ اندیشه در مورد عوامل پیروزی و شکست و سرنوشت و عاقبت ظالمان و نیکوکاران و مانند آن، به بهتر زیستن ما کمک می‌کند.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و پرسید: آیا یک ساعت فکر کردن بهتر از یک شب عبادت کردن است؟ امام علیه السلام فرمود: بله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت کردن بهتر است» پرسید: چگونه فکر کند؟ امام علیه السلام فرمود: «يَمُرُّ بِالذُّوْرِ الْخَرِبَةِ فَيَقُولُ: أَيَنْ بَانُوكِ؟ أَيَنْ سَاكِنُوكِ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟»؛ به خانه‌ها (و قصرهای خراب شده) سرزنند و بگویند: سازندگان کجایند؟ ساکنات کجا رفته‌اند؟ چرا پاسخ نمی‌دهید؟»^۲

درحقیقت، تخت جمشید، طاق کسری و آثار به جای مانده از دیگر پادشاهان و سلاطین با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند، اما گوش شنوای؟!!

هر شکاف خرابه‌ای دهنی است که به معموری جهان خندد^۳

۱. روم، آیه ۹؛ آل عمران، آیه ۱۳۷.

۲. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۶۶، باب ۳۲۰۱، ح ۱۶۳۹۰.

۳. این شعر را میرزا محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی در کتابش به نام «تذکره الشعراء» معروف به «تذکره نصرآبادی» نقل کرده است. شرح بیشتر را در مورد کتاب مذکور در کتاب ارزشمند الذریعة، ج ۴، ص ۳۶ مطالعه فرمایید.

۳. حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْمَعَاصِي دَعَتْهُ إِلَيْهَا؛ هرکس دربارهٔ گناهان، زیاد فکر کند به سوی گناه کشیده می شود.»^۱ اندیشهٔ زیاد در مورد انجام گناه، انسان را به سوی گناه سوق می دهد، و تفکر در مورد ترک گناه نیز به انسان برای ترک گناه کمک می کند. انسان اگر به عاقبت گناهان بیندیشد که به کجا می انجامد به سراغ گناه نمی رود.

اگر قایل می اندیشید که عاقبت حسادت، قتل برادر است، اگر شیطان فکر می کرد که عاقبت تکبر، دوری از رحمت خداست، اگر حضرت آدم علیه السلام اندیشه می کرد که ثمرهٔ حرص و طمع، هبوط از بهشت است و خلاصه اگر هرکسی به عاقبت کار نادرستی که انجام می دهد بیندیشد، به سراغ آن نمی رود.

۴. در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام می خوانیم:

«چرا مردم به هنگام خوردن شام، خود را به زحمت می اندازند و چراغی روشن می کنند تا ببینند چه می خورند و چه چیز وارد شکم هایشان می شود، ولی به غذای روحشان اهمیتی نمی دهند؟ به این شکل که چراغ عقل و خردشان را با علم و دانش روشن کنند تا از تبعات و آثار جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمالشان در امان باشند»
(مَالِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قُرِبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامُ لَيْلًا... وَلَا يَهْتُمُّونَ بِغَدَاءِ النَّفْسِ...)^۲

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۶۷، باب ۳۲۰۳، ح ۱۶۳۹۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۲۶ (الحکم المنسوبه الی امیرالمؤمنین، شماره ۵۳).

همه چیز در پرتو عقل

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأَهَا وَقُوَّتَهَا وَعِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِيَ الْعَقْلُ؛ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَنُورًا لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَأَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ، وَأَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَأَنََّّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَأَنَّهُ الْبَاقِي وَهُمْ الْفَانُونَ؛ آغاز و مبدأ، و قدرت و قوت، و آبادی و عمران هر چیزی، که بدون آن هیچ چیز نفع و سودی نمی برد، عقل و خرد است. خردی که خداوند آن را زینت و نور برای خلقش قرار داده است، که در نتیجه، بندگان به وسیله عقل به خالق خود پی بردند و فهمیدند که خود مخلوق اند. همان گونه که متوجه شدند مدبری وجود دارد که آنها (و تمام عالم هستی) را تدبیر می کند. نیز فهمیدند که او باقی است و آنها رفتنی هستند.»^۱

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، کتاب العقل والجهل، ح ۳۵. احادیث این باب ۳۴ حدیث بیشتر نیست؛ اما در بعضی نسخه های کافی دو حدیث دیگر (حدیث ۳۵ و ۳۶) نیز اضافه شده است. در پاورقی کتاب مرآة العقول، ج ۱، ص ۹۶ آمده است: «این دو روایت در

اشعری‌ها معتقدند که عقل نقشی در دین اسلام ندارد، اما امامان ما به‌ویژه امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام در مقابل این گروه، بر عقل تکیه کردند.

به اشعری‌ها می‌گوییم: شما قبل از قرآن و حدیث، خداوند را از کجا شناختید؟ چگونه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معجزاتش پی بردید؟ اگر عقل نباشد چگونه می‌توان خدا و پیامبرش را ثابت کرد؟ بشر در مقایسه با حیوانات جزء ضعیف‌ترین موجودات است، به‌عنوان مثال، سگ از نظر بویایی، مورچه از نظر حمل و نقل اجسام (که تاده برابر وزنش را حمل می‌کند)، و نوزاد اکثر حیوانات از نظر رشد و حرکت و راه افتادن از انسان قوی‌ترند. اما خداوند به انسان چیزی به نام عقل داده که زینت او محسوب شده و انسان در پرتو آن تمام حیوانات را مسخر خود کرده است.

بندگان، خالق و مخلوق را از طریق عقل می‌شناسند. عقل می‌گوید: این جهان خالق و مدبری دارد و ادامه حیات انسان و جهان بدون خالق و مدبر امکان‌پذیر نیست.

عقل می‌گوید: خداوند باقی و همه‌چیز غیر از او فانی و نابودشدنی است، زیرا آنچه تاریخ تولد دارد روزی فوت می‌کند اما آنچه ازلی و ابدی است همواره باقی خواهد ماند.

→ بسیاری از نسخ کافی نیست، ولی در بعضی از نسخ آمده، و از آنجاکه شارح (علامه مجلسی رحمته‌الله) آنها را تفسیر نکرده معلوم می‌شود در نسخه کافی که نزد او بوده نیز وجود نداشته است. ولی به هر حال روایات ناب و پرمعنایی است.

عظمت عقل و خرد

امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث می فرماید: «وَاسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ، مِنْ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ، وَشَمْسِهِ وَقَمَرِهِ، وَكَيْلِهِ وَنَهَارِهِ، وَبَيَانَهُ لَهُمْ وَخَالِقاً وَمُدَبِّراً لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ، وَعَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ، وَأَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ، وَأَنَّ التُّورَ فِي الْعِلْمِ، فَهَذَا مَا دَلَّاهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ؛

بنندگان خدا با راهنمایی و هدایت عقل هایشان و با تفکر و اندیشه در مخلوقات پروردگار از جمله آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز، فهمیدند که خودشان و این مخلوقات، خالق و مدبری دارند که بوده است و خواهد بود و در پرتو روشنایی عقل، زیبا را از زشت تمیز دادند، و فهمیدند که ظلمت و تاریکی، در جهل و نادانی، و نور و روشنایی، در علم و دانایی است»^۱.

عقل، راهنمای ایمان

دو چیز، بسیار مهم است: ایمان و عمل؛ و راهنمای ما در هر دوی این‌ها عقل است. مهم‌ترین رکن ایمان، توحید است و توحید را از مطالعه آفریده‌های پروردگار نظیر آسمان و زمین و نظام خورشید و ماه و شب و روز درک می‌کنیم. عقل می‌گوید: برای تمام مخلوقات و آفریده‌های عالم هستی مدبر و خالق وجود دارد و آن خدای یکتاست.

بنابراین، اگر عقل را از حجیت بیندازیم، توحید نیز از حجیت

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

می‌افتد همان‌گونه که نبوت نیز قابل اثبات نخواهد بود. اما اگر عقل را حاکم کردیم نه تنها از مطالعه آسمان و زمین و خورشید و ماه، بلکه از مطالعه عجایب یک قطره اشک به خدای واحد می‌رسیم. خداوند متعال دو چشمه جوشان در درون چشمان انسان قرار داده که مرتب از آن اشک جوشیده و سطح چشم را مرطوب می‌کند. اگر این چشمه زلال جوشان نباشد. پلک‌ها بر روی سطح چشم می‌سایند و آن را به تدریج نابینا می‌کند. از سوی دیگر، اضافه اشک چشم توسط دو چاه فاضلاب بسیار ریز و ظریف جذب گشته و وارد بینی می‌شود. اگر خدای ناکرده این چاه‌ها نیز مسدود شود، صورت انسان دائماً مرطوب گشته و در مدت کوتاهی زخم خواهد شد. علاوه بر این، همواره باید دستمالی در دست داشته باشد تا اشک‌هایش را پاک کند. نکته جالب دیگر این‌که اشک چشم بسیار مقوی است. طیبی می‌گفت: «اگر یک استکان اشک چشم جمع شود مقوی‌ترین سوپ دنیا خواهد بود، زیرا از ۲۲ ماده مختلف بسیار مفید تشکیل شده است!». آری، با اندیشیدن در مورد یک قطره اشک چشم می‌توان به وجود خالق بی‌همتایی برد تا چه رسد به ساختمان عجیب و حیرت‌انگیز خود چشم، به خصوص چشم مرکب بعضی از حیوانات که از چند هزار چشم تشکیل شده است!

عقل، راهنمای اعمال نیک

همان‌گونه که عقل راهنمای ایمان و اعتقاد به خداوند است، ما

را به سوی اعمال نیک هم راهنمایی می‌کند. با نیروی عقل است که قادر به شناخت کارهای زشت و زیبا هستیم.

عقل است که زشتی تهمت و دروغ و غیبت و خوردن مال دیگران و سخن‌چینی و مانند آن را درک می‌کند و آنها را مصداق ظلم می‌شمارد. عقل است که زیبایی کمک به دیگران و صداقت و راستگویی و عدالت و مانند آن را درک کرده و آن را از شاخه‌های حُسن می‌داند. پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در سایه تعالیم آن حضرات کمک به نیازمندان، تعلیم بی‌خبران، رسیدگی به ایتام و مانند آن را از مستقلات عقلیه می‌دانند. اگر عقل از کار بیفتد خوب و بد معنا نخواهد داشت و کاخ عمل همانند کاخ عقیده فرو خواهد ریخت و نه توحید و خداشناسی و نبوت قابل اثبات خواهد بود، نه حُسن و قبح عقلی و مستقلات عقلیه.

هنگامی که سخن امام صادق علیه‌السلام به اینجا رسید و اهمیت عقل و جایگاه رفیع آن روشن شد، شخصی گفت:

«اگر چنین است، دیگر نیازی به پیامبران و وحی و نزول کتب آسمانی نیست. در سایه عقل به همه چیز پی می‌بریم.»

امام علیه‌السلام فرمود: عقل حکم می‌کند که خالق باید اطاعت شود و از نافرمانی‌اش پرهیز گردد، چیزهای مورد علاقه خالق تحقق یابد و امور مورد تنفرش ترک گردد. اما این که اطاعت او چگونه محقق می‌شود و نافرمانی‌اش در ضمن چه اموری رخ می‌دهد؟ امور مورد علاقه و نفرت او چیست؟ و چگونه باید او را پرستش کرد؟ توسط

عقل درک نمی‌شود. انبیا باید بیایند و کتب آسمانی را بیاورند و این امور را برای مردم روشن کنند. عقل همچون نورافکنی است که شعاع خاصی را روشن می‌کند، اما وحی همچون آفتاب است که همه جا را روشن می‌سازد. طبیعی است که با داشتن نورافکن، از نور خورشید بی‌نیاز نمی‌شویم. بنابراین، هم کسانی که عقل را از حجیت انداخته و تنها بر شرع تکیه می‌کنند در خطا هستند، و هم کسانی که تنها بر عقل تکیه کرده و خود را از وحی بی‌نیاز می‌دانند. بشر به هر دو نیاز دارد.

* * *

عقل و جهل و مشورت!

حمران بن اعین و صفوان بن مهران جمّال می‌گویند: «سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا غِنَىٰ أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا فَقْرٌ أَحَطُّ مِنَ الْحَقِّ، وَلَا اسْتَظْهَرَ فِي أَمْرٍ بِأَكْثَرَ مِنَ الْمَشُورَةِ فِيهِ؛ از امام صادق عليه السلام شنیدیم که می‌فرمود: هیچ ثروتی پربارتر از عقل و هیچ فقری پست‌تر از حماقت و هیچ پشتیبانی در کارهای مهم بهتر از مشورت نیست».^۱

حمران و صفوان که بودند؟

این دو از یاران بزرگ امامان شیعه، حضرات امام باقر و صادق و کاظم علیهم السلام بودند.^۲

امام باقر عليه السلام خطاب به حمران بن اعین جمله‌ای فرمود که اگر درباره‌ی هریک از ما می‌فرمود بسیار افتخارآمیز بود؛ فرمود: «لَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تو در دنیا و آخرت از شیعیان ما هستی».^۳

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، کتاب العقل والجهل، حدیث آخر.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۷۸ و ۴۱۲.

۳. همان، ص ۲۷۸.

امّا صفوان جمّال: امام کاظم علیه السلام خطاب به او فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً؛ همه کارهای تو خوب و زیباست، غیر از یکی!»^۱ صفوان پرسید: چه کاری؟ امام فرمود: این که شترانت را به هارون الرشید کرایه می دهی! صفوان گفت: شتران را برای سفر حج کرایه می دهم، نه کار دیگر، و خودم همراه آنها نمی روم. امام فرمود: آیا دوست داری آنها سالم به وطن بازگردند و کرایه شترانت را بدهند؟ رضایت به چند روز زنده ماندن ظالمان عیب زندگی توست. گفت: آقا! آن را برطرف می کنم؛ سپس تمام شترانش را فروخت. سال بعد هارون او را خواست تا شترانش را کرایه کند. صفوان گفت: شتران را فروختم؟ هارون پرسید: چرا؟ صفوان گفت: پیر و ناتوان شده ام، توان اداره کردن آنها را ندارم. هارون گفت: می دانم چه کسی تو را وادار به این کار کرده است! اگر سابقه خوب تو نزد ما نبود، تو را به قتل می رساندم!^۲

به هر حال «حمران» و «صفوان» هر دو از بزرگان بودند، و روایت مورد بحث را که دارای سه جمله کوتاه اما پرمعناست از وجود مقدس امام صادق علیه السلام نقل کرده اند.

پربرکت ترین ثروت

جمله اول: «لَا غِنَىٰ أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ». «خصب» به معنای فراوانی

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۰.

نعمت است لذا عرب به سال پرباران «عام‌الخصب» می‌گوید. امام علیه السلام می‌فرماید: «هیچ ثروت و غنایی، پربرکت‌تر از ثروت عقل نیست». آبرو، شخصیت، مقامات علمی و سیاسی و نظامی و اجتماعی در دنیا، و شفاعت و نجات در جهان آخرت، همه از محصولات درخت تناور و پربار عقل است. لذا باید به دنبال این ثروت رفت و از ثروت‌های مادی در مسیر آن بهره گرفت.

بدترین نوع فقر

جمله دوم: «لَا فَقْرَ أَحَطُّ مِنَ الْحُمِّيِّ». فقر و نداری گاه همراه با عزّت و آبروداری است، به گونه‌ای که مردم تصوّر می‌کنند این شخص فقیر، انسان دارایی است.

همان‌گونه که خداوند در آیه شریفه ۲۷۳ سوره بقره به این مطلب اشاره می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ». و گاه همراه با بی‌شخصیتی و پستی و خواری است. امام صادق علیه السلام بدترین و منحط‌ترین نوع فقر را حماقت و نادانی می‌داند. کسی که عقل و خرد ندارد هیچ چیز ندارد.

مهم‌ترین پشتیبان

جمله سوم: «وَلَا اسْتَظْهَارَ فِي أَمْرٍ بِأَكْثَرٍ مِنَ الْمَشُورَةِ فِيهِ». مشورت نیز در مسیر عقل است، چون درحقیقت ضمیمه کردن عقل خود به

عقل دیگران است (مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا)^۱ اگر با یک نفر مشورت کنیم یک عقل را به عقلمان ضمیمه کرده ایم و اگر با ده نفر، ده عقل را و... .

انسان دارای هر مقامی از مقامات اجتماعی باشد اگر مشورت نکند خطا می‌کند. چیزی که ضریب خطاها را کاهش می‌دهد مشورت است. چقدر خوب و شایسته است که به این دستور اسلامی که در دو جای قرآن آمده^۲ و روایات فراوانی^۳ بر آن تأکید کرده است، مقامات بلندمرتبه و افراد عادی، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، همه و همه عمل کنند.

شرایط مشاور

البته طرف مشورت باید شرایطی داشته باشد که حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر به سه مورد آن اشاره می‌کند:

«وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا... وَلَا جَبَانًا... وَلَا حَرِيصًا؛ بخیل و ترسو و حریص را در مشورت خود دخالت مده!»^۴

چون اگر مشاور بخیل باشد و تو قصد کمک به نیازمندان را داشته باشی، مانع احسانت می‌شود. آینده را برایت تیره و تاریک ترسیم کرده، فیض انفاق را از تو سلب می‌کند. و اگر ترسو باشد،

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴، ح ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹؛ شوری، آیه ۳۸.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۸ به بعد.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر)، ج ۳، ص ۱۴۸.

اجازه نمی‌دهد به کارهای بزرگ که نیاز به شجاعت و بی‌باکی دارد اقدام کنی. و اگر حریص باشد تو را به کسب درآمد بیشتر و منافع افزون‌تر از هر طریقی ترغیب می‌کند و این راه منتهی به ظلم به دیگران می‌گردد. سپس حضرت ریشه هر سه صفت (بخل و ترس و حرص) را سوء ظن به خداوند متعال بیان می‌کند. اگر انسان به خداوند بدبین نباشد و او را قادر مطلق بداند، نه جایی برای بخل می‌ماند، چون خداوند رازق، روزی همه را می‌دهد، نه جایی برای ترس، چراکه خداوند، قادر به حمایت از بندگان می‌باشد و نه جایی برای حرص، زیرا چنان شخصی بر خداوند توکل می‌کند و به فضل او امید می‌بندد.

خلاصه این‌که مشورت اهمیت فراوانی دارد و به‌راستی هیچ پشتیبانی بهتر از مشورت نیست.

این همه تأکید بر عقل برای چه؟

در پایان مباحث کتاب عقل و جهل اصول کافی دوباره این سؤال را تکرار می‌کنیم: چرا امامان معصوم علیهم‌السلام به‌ویژه امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام این قدر بر بیان اهمیت عقل و اندیشه و جایگاه خطیر و ارزشمند آن پافشاری می‌کردند؟

جواب: ظاهراً در آن زمان گروه قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان که پیوندی با اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند، منکر حجیت عقل شده و تنها بر وحی تکیه می‌کردند، رواج این تفکر، خطرات و آثار نامطلوب

فراوانی داشت که امامان معصوم علیهم السلام به منظور مقابله با این مسیر انحرافی، به طور مکرر بر حجیت و اهمیت عقل پافشاری می کردند. از جمله آثار نامطلوب انکار حجیت عقل، - همان گونه که گذشت - نپذیرفتن حُسن و قبح عقلی بود. هنگامی که از منکران حجیت عقل می پرسیدند: آیا عدل خوب و ظلم بد است؟ می گفتند: ما نمی دانیم! اگر خداوند عدل را خوب و ظلم را بد بداند ما هم چنین می گوئیم و اگر خداوند عدل را بد و ظلم را خوب بداند ما مخالفی نداریم!

فاصله گرفتن از عقل، چهره دین را آن قدر زشت می کند که ممکن است انسان منکر بدیهیات شود.

از دیگر آثار انکار حجیت عقل، پذیرش مکتب جبر است؛ در حالی که این مسئله لوازم غیر قابل قبولی دارد. اگر جبر را بپذیریم ثواب و عقاب بی معنا می شود؛ چون نه کسی که عبادت کرده اختیاری داشته و نه کسی که گناه کرده از روی میل و اراده آن را انجام داده است. بنابراین، نه این استحقاق ثواب دارد و نه آن مستحق مجازات است. منکران حجیت عقل تا آنجا پیش رفته اند که می گویند: اگر خداوند تمام بدکاران را به بهشت و تمام محسنین و خوبان را به جهنم ببرد هیچ اشکالی ندارد!

خلاصه این که راز اهمیت فراوان عقل و آثار و فواید آن در روایت های متعدد، جلوگیری از مسیر خطرناک انکار حجیت عقل بوده است.

اغنیای واقعی!

حضرت علی علیه السلام فرمود: «لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ هیچ سرمایه‌ای همچون عقل نیست و هیچ فقری همچون جهل و نادانی».^۱

غناى درونى و برونى

غنا و بی‌نیازی دو گونه است: ۱. برون‌ذاتی. ۲. درون‌ذاتی. منظور از بی‌نیازی برون‌ذاتی آن است که انسان به وسیلهٔ اشیاء خارج از ذاتش از دیگران بی‌نیاز شود؛ به وسیلهٔ مقام، قدرت، دوستان، پول و مانند آن. این غنا چندان اعتبار ندارد، به همین علت این نوع غنا، عطش روحی انسان را فرو نمی‌نشانند، و لذا ثروتمندان تشنه‌ترند! بر این اساس است که وقتی از بهلول پرسیدند: شخصی نذر کرده که به فقیرترین مردم کمک مالی کند، به چه کسی بدهد؟ گفت: «به هارون الرشید!».^۲

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۲، حکمت ۵۴.

۲. داستان مذکور را به شکلی که در بالا آمده در منابع معتبر نیافتیم. ولی داستانی شبیه به

نوع دوم، غنای درون ذاتی است؛ یعنی کسی که با استفاده از سرمایه درونی وجود خویش و بدون کمک گرفتن از ابزار بیرونی، غنی است. چنین اشخاصی در سایه ایمان، اعتماد به نفس، قناعت، توکل بر خدا و تقوا، که سرمایه‌های بزرگی محسوب می‌شوند، به غنای درون ذاتی دست می‌یابند و از همه غنی‌ترند.

ویژگی مهم غنای درون ذاتی

ویژگی مهم سرمایه‌های درون ذاتی این است که دزدان نمی‌توانند آن را به سرقت ببرند. حضرت علی علیه السلام خود از جمله کسانی بود که غنای درون ذاتی داشت. بدین علت در دوران بیست و پنج ساله سکوتش همانند کوه ایستادگی و مقاومت می‌کند و هنگامی که به قدرت می‌رسد اسیر قدرت نمی‌گردد، بلکه قدرت را اسیر خویش می‌سازد و به دنیا همچنان بی‌اعتنا می‌ماند. آری، آن حضرت در اوج قدرت، دنیا را از کفش پروصله‌اش بی‌ارزش‌تر!^۱

و از بر جویده شده در دهان ملخ کم‌بها تر!^۲

→ آن در کتاب «ماجرای بهلول عاقل»، صفحه ۳۳، شماره ۱۷، وجود دارد. به این داستان توجه کنید:

«روزی هارون الرشید مبلغی پول به بهلول داد تا آن را صرف نیازمندان کند، بهلول پول را گرفت و پس از لحظه‌ای به خلیفه بازگرداند! هارون از علت آن پرسید. جواب داد: هر چه فکر کردم محتاج‌تر از خلیفه کسی را نیافتم!»

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۰، خطبه ۳۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۲۸، خطبه ۲۲۴.

و از آب بینی بز کم قیمت تر!^۱
و از استخوان خوکی که در دست شخص جذامی باشد^۲،
پست تر معرفی می کند! این است سرمایه واقعی و جاودانی.^۳
اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد. مال و ثروت
را با عقل و تدبیر به دست می آورند، مقام و شخصیت زائیده عقل
است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می شود.
در نقطه مقابل، جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است؛
زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می دهد و هم آبرو
و حیثیتش را، و در یک کلمه، دین و دنیایش را تباه می کند.

عقل چیست؟

منظور از عقل، همان گونه که در روایات اسلامی آمده، همان
هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک
می کند و از زشتی ها دور می سازد.

در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهراً عاقلی بوده اند که سال ها بر
کشورهایی حکومت کرده اند؛ ولی بسیاری از آن ها عقل، به معنایی
که در بالا آمد، نداشته اند. هوش و ذکاوت آن ها نوعی شیطنت بوده
است، همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که یکی

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۸، خطبه ۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۰۶، حکمت ۲۳۶.

۳. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۶۵ و ۶۶، ۱۹.

از یاران آن حضرت درباره عقل از محضرش سؤال کرد. فرمود:
 «مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَالْكَتُوبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل چیزی است که انسان
 به وسیله آن خدا را پرستش می کند و بهشت را به دست می آورد».
 راوی عرض کرد: می گویند معاویه عاقل بود! فرمود: آن نوعی
 شیطنت شبیه عقل بود و عقل نبود.^۱
 بنابراین، هیچ سرمایه ای همچون عقل - به معنایی که گفته شد -
 نیست.^۲



۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، کتاب العقل و الجهل، ح ۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۳۴۳-۳۴۵.

شمشیر عقل و پوشش حلم

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ؛ حلم پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری بران، پس عیوب اخلاقیات را با (پرده) حلم بپوشان، و هوس‌های سرکشت را با (شمشیر) عقل بکش».^۱

نیروی محرکه و بازدارنده

در تمام عالم هستی دو نیرو با هم قرین شده است: نیروی محرکه و نیروی بازدارنده. تعادل این دو نیرو باعث نظم در عالم هستی می‌گردد.

در فضا نیروی محرکه‌ای وجود دارد که باعث دور شدن سیارات منظومه شمسی می‌شود (نیروی گریز از مرکز)، و در مقابل، نیروی بازدارنده‌ای نیز وجود دارد که آن‌ها را به سمت خورشید می‌کشد (نیروی جاذبه). وجود هم‌زمان این دو نیرو تعادل را ایجاد می‌کند.

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۸۴، حکمت ۴۲۴.

در بدن انسان نیز این دو نیرو وجود دارد: قسمتی از اعصاب، نیروی محرکه است و بخشی از آن نیروی بازدارنده، و این دو نیرو باعث تعادل در تمام اعضای بدن انسان می‌شود. اعصاب «سمپاتیک» و «پاراسمپاتیک» عوامل محرک و بازدارنده درون بدن آدمی هستند.

انذار و تبشیر

انبیا نیز در دعوت خود از این دو ابزار استفاده کرده‌اند و به تعبیر قرآن، هم بشارت‌دهنده بودند و هم انذارکننده، هم وعده بهشت می‌دادند و هم مردم را از آتش سوزان جهنم می‌ترساندند. قوانین شرع مقدّس نیز چنین است. تشویق‌های اسلامی، مانند آن بخشی از زکات که برای ﴿مُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ﴾^۱ در نظر گرفته شده، نیروی محرکه است، و قانون مجازات اسلامی، از قبیل قصاص و دیات و حدود، نیروی بازدارنده. به هر حال مجموعه عالم مجموعه تعادل این دو نیروست.

عقل و حلم

روایت مورد بحث نیز همین مطلب را گوشزد می‌کند، می‌گوید: انسان باید دارای دو نیرو باشد: عقل و حلم. نیروی محرکه عقل که

۱. منظور از «مؤلفه قلوبهم»، که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده، افراد ضعیف‌الایمانی هستند که با گرفتن زکات تقویت می‌شوند و به اسلام تمایل پیدا می‌کنند.

همچون شمشیر برّان، باعث حرکت سریع انسان است و نیروی بازدارندهٔ حلم که اعمال انسان را کنترل می‌کند. هوی و هوس را با شمشیر برّان عقل قلع و قمع کن و لنگی و نقص خلیات را با نیروی حلم و بردباری بیوشان. اگر انسان‌ها این دو نیرو را با هم ترکیب کنند جامعه‌ای سالم خواهند داشت.^۱

روایاتی در مورد حلم و عقل

در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام آمده است:

«لَا يَكُونُ الرَّجُلُ غَابِداً حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا؛ انسان بندهٔ واقعی خدا

نخواهد بود مگر زمانی که صاحب حلم و بردباری شود».^۲

در روایت پرمعنای دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِذَا وَقَّ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَارَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِّلسَّفِيهِ مِنْهُمَا قُلْتَ

وَقُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِّمَا قُلْتَ سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ وَ يَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبْرَتَ

وَ حَلْمَتَ سَيَعْفِرُ اللَّهُ تَكَ إِنْ أَتَمَّمْتَ ذَلِكَ. قَالَ: فَإِنَّ رَدَّ الْحَلِيمِ عَلَيْهِ إِزْتَفَعَ

الْمَلَكَانِ؛ هنگامی که میان دو نفر نزاعی رخ دهد دو فرشته الهی در

آن‌جا نازل می‌شوند. به سفیه می‌گویند: آنچه می‌خواستی گفتی

و همه آن سزاوار توست و به زودی کیفر سخنانت را خواهی دید.

و به حلیم می‌گویند: صبر کردی و بردباری نشان دادی، خداوند

به زودی تو را می‌آمرزد اگر به همین حال، نزاع را به پایان برسانی.

۱. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۱۸۳ و ۱۸۴، ح ۶۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱.

اما اگر شخص حلیم مقابله کرد هر دو ملک آنجا را ترک می‌کنند (نه وعده غفرانی به حلیم می‌دهند و نه سفیه را تهدید می‌کنند).^۱

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: «وَتَوَقَّ مُجَازَفَةَ الْهُوَى بِدِلَالَةِ الْعَقْلِ وَقِفْ عِنْدَ غَلَبَةِ الْهُوَى بِاسْتِرْشَاءِ الْعِلْمِ؛ از بیهوده کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن و اگر هوای نفس خواست بر تو غالب شود با راهنمایی علم و اندیشه در برابرش بایست». ^۲

خدایا به ما توفیق ده با شمشیر عقل و پوشش حلم، هوای سرکش را نابود کرده و رذایل اخلاقی را بیوشانیم.^۳

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۳، ح ۱.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۵، ص ۴۱۵-۴۱۷.

عقل‌های اسیر شهوت!

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٍ؛ چه بسیار هوی و هوس‌هایی که عقل‌ها را تحت سلطه خود درآورده و آن‌ها را اسیر کرده است».^۱

عقل و شهوت

از جهتی در وجود هر انسانی دو نیرو وجود دارد:

۱. نیروی عقل؛ که باید بر تمام اعضا و نیروها و احساسات انسان امیر باشد.
 ۲. تمایلات و شهوات نفسانی؛ که باید ابزار اجرایی عقل باشند و تحت فرمان او.
- اگر هریک از این دو نیرو در جای خود به کار گرفته شود، آنچه خداوند از انسان انتظار دارد انجام می‌شود، و انسان حقیقتاً خلیفه خداوند گردد.

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۸، حکمت ۲۱۱.

اما اگر برعکس شد، و هوی و هوس فرماندهی را در دست گرفت و عقل به عنوان ابزاری در خدمت آن درآمد و اسیر تمایلات شهوانی شد، چنین انسانی از مسیر حق منحرف می‌گردد و این انحراف ممکن است آن قدر زیاد شود و چنین انسانی به قدری از صراط مستقیم دور گردد، که مانند چهارپایان بلکه پست‌تر از آن‌ها شود!^۱ آری، اگر عقل، که به منزله پدر پر تجربه‌ای در یک خانواده است، اسیر تمایلات و بی‌بندوباری‌های جوان‌های خام و بی‌تجربه و مالا مال از شهوات گردد، چنین خانواده‌ای از هیچ خطری در امان نخواهد بود!

بنابراین اگر می‌خواهیم مورد نظر خداوند باشیم، باید عقل را در خانواده، جامعه، کل کشور، و بلکه سراسر دنیا حاکم کرده، آن را از اسارت هوی‌ها و هوس‌ها آزاد سازیم. در این صورت بدون شک، جهان، که در شرایط موجود همچون جهنمی سوزان است، تبدیل به گلستانی باصفا خواهد شد و همه انسان‌ها می‌توانند بدون تجاوز به حقوق یکدیگر، به صورت مسالمت‌آمیز زندگی راحت و بی‌دغدغه‌ای داشته باشند.^۲

۱. در آیه ۱۷۹ سوره اعراف و آیه ۴۴ سوره فرقان به این مطلب اشاره شده است.

۲. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، ح ۷۳.

عقل‌های نورانی و چشم‌های تیزبین!

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «أَيُّنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى، وَالْأَبْصَارُ اللَّامِيحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى! أَيُّنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ، وَعُوِّدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ! كَجَايِنْدِ عَقْلٍ هَائِبِي كَهَازِ جِرَاحِ هَادِيَتِ رُوشَنِي مِي گيرند؟! كَجَايِنْدِ چشم هَائِي كَهَ بَه نَشَانَه هَائِي تَقْوَا مِي نگرند؟! و كَجَايِنْدِ دَل هَائِي كَهَ بَه خِدا بَخْشِيده شِده وَ پِيْمَانِ اطَاعَتِ خِدا رَا بَسْتَه اند؟!»^۱

عقل و احساسات

در وجود انسان دو محور مهم وجود دارد: نخست محور عقل و علم است، که انسان به وسیله آن حقایق را درک می‌کند. دیگری محور عواطف و احساسات است. منظور از عواطف، انگیزه‌های غیر متکی به دلیل است که مایه حرکت و فعالیت می‌شود و اگر درست هدایت شود به نتایج بسیار مطلوبی می‌رسد.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۶، خطبه ۱۴۴.

این که انسان می داند دو به اضافه دو مساوی است با چهار، این علم است؛ اما این که به فرزندش علاقه دارد، علم نیست؛ بلکه عاطفه است. اگر این دو (علم و عاطفه) اصلاح شود، یعنی علم، متکی به مبدأ الهی و ارزشی گردد و عواطف نیز مطابق موازین تعدیل گردد، انسان کامل می شود.

حضرت علی علیه السلام در روایت مذکور برای تکامل در هر دو بخش ضابطه تعیین می کند. طبق فرمایش حضرت در جمله اول، اگر عقل هدایت شود و هادی او خداوند باشد و آدمی چشم به نور تقوا دوخته باشد و احساسات و غرایز خویش را به وسیله تقوا کنترل کند، شرط اول حاصل می شود. و در جمله دوم معیار عواطف و انگیزه ها را اخلاص و طاعت خداوند بیان می کند؛ یعنی دل را فقط در گرو او قرار دهیم، تنها با او پیمان ببندیم و تنها برای او عبادت کنیم. البته شرط دوم مشکل تر است، همان گونه که آن ضرب المثل عامیانه معروف می گوید: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!»^۱

خدایا! ما خود را به تو سپرده ایم، ما را در آنچه رضا و خشنودی توست موفق بدار.^۲

* * *

۱. امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۳۱.

۲. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۱۹۳ و ۱۹۴، ح ۷۴.

عقل بی مانند علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَيَّ جَمِيعَ حُمَقَاءِ الدُّنْيَا وَمَجَانِينِهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ، وَمِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَيَّ جَمِيعَ ضَعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَمِنَ الشُّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَيَّ جَمِيعَ جُبْنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا؛ خداوند به من آن قدر عقل داده که اگر آن را بین تمام بی عقل های دنیا تقسیم کنند، همه آن ها عاقل می شوند؛ و آن قدر به من نیرو و توان داده که اگر بین تمام ضعیفان دنیا تقسیم کنند، همه آن ها توانمند می گردند؛ و آن قدر به من شجاعت داده که اگر بین تمام ترسوهای دنیا تقسیم کنند، همه آن ها شجاع می شوند!»^۱.

لیلة المبيت

هنگامی که دشمنان اسلام در ماجرای «لیلة المبيت»^۲ به خانه

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸۳.

۲. مشروح داستان «لیلة المبيت» را در کتاب «آیات ولایت در قرآن»، ص ۲۷۱ به بعد، آورده ایم.

پیامبر ﷺ هجوم بردند و حضرت علی ؑ را در رختخواب پیامبر ﷺ یافتند، عده‌ای گفتند: «علی را بکشیم!» ابوجهل با لحن گستاخانه‌ای گفت: «این جوان را رها کنید، محمد او را فریب داده است!» علی ؑ در پاسخ ابوجهل جملات مهمّ مذکور را بیان فرمود، تا آن‌ها بدانند با چه کسی روبه‌رو هستند و آنچه می‌گویند سراسر اشتباه است.

با توجه به این‌که حضرت علی ؑ خودستایی نمی‌کند و اهل گزافه و مبالغه‌گویی هم نیست، می‌فهمیم که وجود او مجموعه‌ای از عقل و قدرت و شجاعت است، به اندازه یک جهان؛ یعنی خداوند یک دنیا را در یک انسان جمع کرده است.

دفاع جانانه علی ؑ از پیامبر اسلام ﷺ

علی ؑ در سخت‌ترین لحظات، پیامبر اسلام ﷺ را تنها نگذاشت. صحنه‌های خطرناک در طول عمر پربرکت پیامبر اسلام ﷺ کم نبوده است، ولی در سه مورد، خطر به اوج خود رسید و علی ؑ در هر سه آن‌ها نقش حیاتی داشت:

۱. لیلۃ المبیت. ۲. جنگ أحد. ۳. جنگ خندق.

پس از پایان یافتن جنگ أحد، وقتی علی ؑ با بدنی مجروح و خون‌آلود خدمت پیامبر ﷺ رسید، عرض کرد: «هنگامی که گرما گرم دفاع از شما بودم و همانند پروانه‌ای بر گرد شمع وجودتان می‌چرخیدم، ضربات فراوانی بر من وارد شد. که شانزده ضربه آن

سنگین بود، به گونه‌ای که چهار بار نقش بر زمین شدم، هر بار که زمین می‌خوردم شخص والایی می‌آمد و زیر بغلم را می‌گرفت و مرا بلند می‌کرد و می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کن! یا رسول الله این شخص که بود؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بشارت باد بر تو! آن شخص جبرئیل امین، امین وحی خداوند بود!»^۱.

در جنگ خندق، که داستان مبارزه علی علیه السلام و عمرو بن عبدود در آن بسیار مشهور است، پیامبر صلی الله علیه و آله ارزش مبارزه آن حضرت را در آن روز، از عبادت تمام جن و انس بالاتر و والاتر شمرد،^۲ چرا که هیچ کس آمادگی مقابله با «عمرو بن عبدود» را نداشت و او بود که با شکست «عمرو»، یعنی بزرگترین قهرمان دشمن، لرزه بر اندام آن‌ها انداخت.^۳ آری علی علیه السلام در سخت‌ترین لحظات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ترک نکرد و یار و یاور او بود.

ما به این علی علیه السلام، که امام اول ما شیعیان است، افتخار می‌کنیم. اما آیا فقط افتخار به فضایل آن حضرت کافی است، و هیچ وظیفه‌ای در قبال آن نداریم؟ حقیقت این است که فضایل

۱. مشروح وقایع مربوط به جنگ احد را در کتاب «فروع ابدیت»، ج ۲، ص ۲۷ به بعد، مطالعه فرمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲، ح ۱.

۳. جزئیات مربوط به جنگ خندق را که نام دیگر آن «جنگ احزاب» است، در ج ۲ «فروع ابدیت» ص ۱۲۱ به بعد، مطالعه فرمایید.

آن حضرت برای ما ایجاد مسئولیت^۱ می‌کند و ما باید از صفات
والای او بهره بگیریم و لااقل پرتوی از آن را در وجود خویش
پیاده کنیم.^۲

* * *

۱. بخشی از این مسئولیت‌ها و انتظارات، در بحارالانوار، ج ۶۸، باب ۱۹، ص ۱۴۹ به بعد،
آمده است.

۲. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۱۹۷-۱۹۹، ح ۷۶.

تفاوت عاقل و جاهل

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الْعَاقِلُ عَدُوٌّ لِدَتِّهِ وَالْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ؛ انسان عاقل دشمن هوس‌ها و شهوات خویش است، ولی شخص نادان اسیر و بنده شهوات خود می‌باشد»^۱.

امتیاز انسان

امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات زنده عقل اوست^۲، وگرنه از نظر جسمانی بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر و نیازمند است، به گونه‌ای که بخشی از علم طب را از حیوانات فراگرفته است! بعضی از حیوانات به هنگام بیماری از گیاهان خاصی استفاده می‌کنند و درمان می‌شوند. انسان از این حیوانات راه درمان برخی بیماری‌ها را فراگرفته است! تحمل انسان در برابر آفات طبیعی

۱. میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۲۵، باب ۲۷۵۹، ح ۱۳۵۹۴.

۲. احادیث مختلف را درباره عقل، در میزان الحکمة، فصل ۳۶۵ (ج ۶، ص ۱۰۷ به بعد) مطالعه فرمایید. بیش از سیصد حدیث در این کتاب درباره عقل ذکر شده است!

و مشکلات، بسیار کمتر از حیوانات است. به هر حال امتیاز انسان به عقل اوست، عقلی که او را حاکم مطلق جهان کرده است.

عقل چیست؟

ولی سؤالی که در این جا مطرح است این است که عقل چیست؟ از دیدگاه مادی‌ها عقل چیزی است که انسان را با کمترین زحمت به بیش‌ترین منافع برساند! اما از دیدگاه خداپرستان عقل چیزی است که موجب جلب رضای خداوند شود و انسان را به سعادت برساند!^۱

همان‌گونه که گذشت، حضرت علی علیه السلام در تفسیر عقل می‌فرماید: «عقل کسی است که مخالف و دشمن هوی پرستی باشد و نادان کسی است که اسیر خواسته‌های دل خویشتن باشد». منظور از «لذت» در این روایت «هوی پرستی» است و گرنه اسلام نه تنها با «لذت» مخالف نیست^۲، بلکه دستور داده که هر روز بخشی از وقت انسان صرف سرگرمی‌های سالم شود، تا برای

۱. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: عقل چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان؛ عقل چیزی است که انسان با آن به پرستش خداوند روی آورد و در نهایت به بهشت راه یابد». (بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۷۰، ح ۴۴۷).

۲. همان‌گونه که خداوند متعال در آیه ۳۲ سوره اعراف می‌فرماید: «﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾؛ بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که خدا برای بندگانش آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!».

باقی مانده روز توان انجام کارهای دیگر را داشته باشد.^۱ بنابراین مراد از لذت در این حدیث هوی و هوس های نامشروع است. جمله بعدی روایت که به کلمه «شهوت» تصریح می کند شاهد خوبی بر این مدعاست.

طبق این روایت شریف، دنیای امروز، که غرق در هوی و هوس، شهوات جنسی، مواد مخدر، فحشا، فساد، تبعیض و بی عدالتی و مانند آن است، دنیای عاقلی محسوب نمی گردد.^۲

پیامدهای شهوت پرستی و پیروی از هوای نفس

در این باره تعبیرات دقیق، حساب شده و تکان دهنده ای در احادیث اسلامی دیده می شود که در این بحث تنها به سه مورد از کلمات پیشوای متقیان، حضرت علی علیه السلام اشاره می کنیم:

۱. می فرمایند: «أَهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ؛ از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می کشاند».^۳

۱. طبق روایتی که علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷۱، ح ۱، نقل کرده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر غفاری رضی الله عنه فرمود: «انسان عاقل باید هر روز وقت خود را به چهار قسمت تقسیم کند: بخشی از آن را به عبادت و راز و نیاز با پروردگارش اختصاص دهد، و در بخش دیگر به محاسبه اعمال خویش بپردازد، و در قسمتی از آن به جهان آفرینش و مخلوقات خداوند بیندیشد، و در بخش چهارم مشغول تفریحات سالم شود».

۲. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۲۱۱ و ۲۱۲، ح ۸۱.

۳. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۲۵۰۵.

۲. این مسئله گاه به قدری شدید می شود که به کلی دین انسان را بر باد می دهد؛ چنان که در حدیث دیگری می فرمایند: «طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ؛ فرمانبرداری از شهوات نفسانی، دین انسان را فاسد می کند».^۱

۳. در بیان دیگر به این حقیقت اشاره می کند که راه بهشت، راه «شهوت پرستان» نیست: «مَنْ إِشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاعِنِ الشَّهْوَاتِ؛ کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت پرستی را فراموش کند».^۲

پروردگارا! ما را از اسارت شهوات و بندگی هوی و هوس ها برهان!^۳

۱. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۵۹۸۵.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۸۵۹۱.

۳. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

مواد امتحانی بزرگان!

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ثَلَاثٌ يُمْتَحَنُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ: هُنَّ الْمَالُ وَالْوَلَايَةُ وَالْمُصِيبَةُ؛ با سه چیز عقل انسان‌ها محک زده می‌شود: ثروت، پست و مقام، مصیبت‌ها و مشکلات».^۱

فلسفه خلقت انسان

خداوند متعال فلسفه و اساس خلقت انسان را آزمایش و امتحان او بیان می‌کند. بدین علت دنیا به منزله جلسه بزر امتحان، و قیامت به مثابه زمان دادن کارنامه امتحان‌شوندگان است! بنابراین نباید دعا کرد که خدا ما را به امتحان و آزمایش مبتلا نکند؛ زیرا این دعا با هدف خلقت منافات دارد و دور از اجابت است، بلکه باید از او خواست که ما را با آزمایش‌های سخت و سنگین نیازماید.^۲

۱. شرح غررالحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۴۶۶۴.

۲. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۲، حکمت ۹۳ به این مطلب اشاره کرده است.

مواد امتحانی خداوند

آزمون‌های خداوند، ابزار تکامل و پیشرفت است و مواد مختلفی دارد، ولی سه ماده‌ای که در این حدیث بدان اشاره شده، از همه مهم‌تر است:

ماده اول: مال و ثروت

تحصیل بیش از نیاز ثروت و مصرف نکردن آن، بسان حمل مقدار زیادی مواد غذایی توسط کوهنورد حریصی است که فقط قصد دارد یک روز بالای کوه بماند و بعد ناچار می‌شود بقیه را بالای کوه بگذارد و برگردد! کسانی در این ماده امتحانی قبول‌اند که با داشتن مال و ثروت، عقل خود را گم نکنند و هوش خود را از دست ندهند.

ماده دوم: مصائب و مشکلات زندگی

قبولی در این ماده امتحانی صبر و تحمل زیادی می‌طلبد، که در این صورت، انسان مأجور هم خواهد بود، و اگر صبر و تحمل نکند و جزع و فزع نماید نه تنها قبول نمی‌شود، بلکه بار گناهانش سنگین‌تر می‌گردد.^۱

۱. امام هادی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ، وَ لِلْجَارِعِ اثْنَتَانِ؛ مصیبت برای کسی که در برابر آن صبور باشد و شکیبایی پیشه کند، یکی است؛ ولی برای

ماده سوم: پست و مقام

بسیارند افرادی که با به دست آوردن مقام، تمام گذشته خود را به فراموشی سپرده و آلوده همه چیز می شوند. انسان عاقل و با شخصیت کسی است که هیچ امری سبب نشود حقیقت‌ها را نبیند یا آن‌ها را به فراموشی بسپارد. نمونه‌های فراوانی از این آزاد مردان در طول تاریخ و در میان علما و دانشمندان بزرگ دینی دیده می‌شود.^۱

چند نکته در مورد امتحانات الهی

۱. لازم نیست همه مردم با همه وسایل آزمایش شوند، بلکه ممکن است امتحان هر گروهی با چیزی باشد؛ چراکه تناسب داشتن با روحیه‌ها و وضع فردی و اجتماعی مردم در این مسئله شرط است.

۲. ممکن است یک انسان از عهده پاره‌ای از امتحانات به خوبی برآید، در حالی که در برابر امتحانات دیگر، سخت روزه شود.

۳. و نیز ممکن است امتحان یک فرد، وسیله امتحان فرد دیگری باشد؛ مثلاً خداوند کسی را با مصیبت فرزند دل‌بندش مورد آزمایش قرار می‌دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان

→ شخص ناشکیبا و بی‌تاب دو تا» (فرهنگ سخنان امام هادی علیه السلام، ص ۴۳۰، ح ۱۸). شرح

این روایت را در کتاب سخنان امام هادی علیه السلام نوشته‌ایم.

۱. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۲۵۹ و ۲۶۰، ح ۹۹.

می‌کشد که آیا آنها در مقام همدردی برمی‌آیند و در تخفیف آلام
شخص مصیبت‌زده می‌کوشند یا نه؟

۴. همان‌گونه که اشاره کردیم امتحانات الهی جنبه عمومی
و همگانی دارد و حتی پیامبران نیز از آن مستثنا نیستند، بلکه
آزمایش آنها با توجه به سنگینی مسئولیتشان به مراتب سخت‌تر از
آزمایش دیگران است.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۰۸ و ۶۰۷، ذیل آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷ سوره بقره.

سینه عاقل، گنجینه اسرار

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ؛ سینه عاقل گنجینه اسرار اوست».^۱

یعنی همان‌گونه که صاحبان ثروت، اشیاء قیمتی را در صندوق‌های محکم نگاهداری می‌کنند، انسان عاقل نیز باید اسرارش را در دل خود پنهان دارد، چراکه اگر اسرار او به دست دوست بیفتد گاه سبب ناراحتی او می‌گردد و اگر به دست دشمن بیفتد ممکن است سبب آبروریزی او شود.^۲

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۴، حکمت ۶.

۲. حفظ آبروی مردم از نظر اسلام به قدری مهم است که در ردیف حفظ مال و جان قرار گرفته است. بلکه طبق برخی روایات، احترام مؤمن از احترام کعبه مقدّس نیز که خانه آرزوهای همه مسلمانان دنیاست بیشتر است. به همین دلیل، استاد معظم درباره فاش شدن اسرار مردم و حفظ آبروی آنان سفارش زیادی می‌کردند. عصر روز پنج‌شنبه، هجدهم فروردین هزار و سیصد و نود بود که تلفن همراهم زنگ خورد. گوشی را برداشتم، گفتند: منتظر باش، حضرت آقا با شما کاری دارند. ارتباط برقرار شد و استاد پس از سلام و احوال‌پرسی فرمودند:

به علاوه بعضی از اسرار ممکن است با سرنوشت یک ملت ارتباط داشته باشد که اگر بی موقع فاش شود سبب خسارت عظیمی برای جامعه می‌گردد. به همین دلیل در حالات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: هنگامی که تصمیم به غزوه و پیکاری با دشمن می‌گرفت کاملاً آن را پنهان می‌داشت.^۱

به عنوان نمونه، در مسئله فتح مکه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حداکثر پنهان‌کاری را به خرج داد که اگر این کار را نمی‌کرد و خبر به اهل مکه می‌رسید آنها بسیج می‌شدند و خون‌های زیادی در حرم امن خدا ریخته می‌شد؛ ولی پرده‌پوشی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر این سر سبب شد که مکه بدون هیچ‌گونه مقاومت و خون‌ریزی تسخیر شود و فصل تازه‌ای در پیشرفت اسلام و بازگشت مخالفان به سوی حق گشوده گردد.^۲

کشف اسرار در عصر و زمان ما

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود در شرح کلام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نکوهش شدیدی از وضع دنیای امروز می‌کند که انواع اسباب و وسایل برای تجسس و کشف اسرار افراد اختراع

→ «نامه‌هایی که در آن هاگناه یا مشکل حیثیتی یا روابط نامشروع جنسی مطرح شده و نویسنده حکم شرعی آن را پرسیده، جوابش را زیر همان نامه ننویسید، بلکه در نامه‌ای جداگانه بنویسید و نویسنده را مخاطب قرار ندهید بلکه شخص غایبی مخاطب شما باشد تا اگر نامه به دست اطرافیان صاحب نامه افتاد، آبرویش نرود».

۱. فی ضلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲. فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۱۹ به بعد.

شده و به طرز وحشتناکی اسرار همگان فاش می‌گردد.^۱
 مرحوم مغنیه زمانی چنین سخنی را گفت که هنوز ابزار و وسایل
 امروزی اختراع نشده بود. شرایط امروز چنان است که از طریق
 شنودها، ماهواره‌ها، دوربین‌ها و وسایلی که مخفیانه در همه جا
 ممکن است کار گذاشته شود تقریباً همه اسرار مردم را می‌توان
 فاش کرد و این ناامنی عجیبی است برای دنیای امروز و برخلاف
 آنچه شعار داده می‌شود آزادی انسان‌ها را سخت تهدید می‌کند.

در حدیثی که در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده می‌خوانیم:
 «سِرُّكَ أَسِيرُكَ وَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرْتَ أَسِيرَهُ؛ سِرِّ تُو اسیر توست و هنگامی
 که آن را افشا کنی تو اسیر آن خواهی شد».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ
 قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ آشکار کردن چیزی پیش از استوار شدن
 آن سبب تباهی آن می‌گردد».^۳

بعضی افراد می‌گویند: «ما سِرِّ خود را فقط به دوستان صمیمی
 می‌گوییم»، غافل از این که آن دوستان صمیمی نیز دوستان صمیمی
 دیگری دارند و به گفته سعدی: رازی که نهان خواهی با کس در میان
 منه؛ گرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان
 مخلص باشند همچنین مسلسل:

۱. فی ظلال نهج البلاغة، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۵۶۳۰.

۳. بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۴.

خامشی به که ضمیر دل خویش
 با کسی گفتن و گفتن که مگوی
 ای سلیم! آب ز سرچشمه ببند
 که چو پر شد نتوان بستن جوی^۱
 نتیجه این که انسان عاقل باید اسرارش را در دل خود پنهان
 دارد.^۲

* * *

۱. کلیات سعدی، ص ۱۹۵ (باب هشتم گلستان، در آداب صحبت).

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۵۹ و ۶۰.

تفاوت جایگاه زبان عاقل و احمق

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست».^۱

سخنان سنجیده و نسنجیده

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده کنایه زیبایی است درباره کسانی که سنجیده یا نسنجیده سخن می گویند. روایت فوق اشاره به این است که انسان عاقل نخست اندیشه می کند سپس سخن می گوید در حالی که احمق نخست سخن می گوید و بعد در اندیشه فرو می رود، به همین دلیل سخنان عاقل، حساب شده، موزون، مفید و سنجیده است؛ ولی سخنان احمق، ناموزون و گاه خطرناک و به زیان خود او.^۲

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۸، حکمت ۴۰.

۲. همین عبارت با شرح جالبی در جلد اول، صفحه ۲۴۰، خطبه ۱۷۶ آمده است. فرمود:

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم:

«إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زَبَانَ انْسَانٍ بَا اِيْمَانٍ پِشْتِ قَلْبِ (و فکر) اوست، لذا هنگامی که می خواهد سخنی بگوید نخست در آن تدبّر می کند سپس بر زبانش جاری می سازد، ولی زبان منافق جلوی قلب اوست، لذا هنگامی که تصمیم به چیزی می گیرد بدون هیچ گونه تدبّر بر زبانش جاری می سازد».^۱

از آنجا که علی عليه السلام باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله است این سخن را از او آموخته است.

امام حسن عسکری عليه السلام این سخن را با عبارت لطیف دیگری بیان فرموده است: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَفَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب (و فکر) احمق در دهان او و دهان شخص حکیم در قلب اوست!».^۲

تفسیر سید رضی

مرحوم سید رضی (گردآورنده نهج البلاغه) پس از ذکر این

→ «زبان مؤمن پشت قلب او و قلب و عقل منافق پشت زبانش قرار دارد. یعنی مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می اندیشد؛ اگر شایسته بود اظهار می کند و چنانچه ناپسند و بد بود پنهانش می دارد. ولی شخص منافق آنچه به زبانش آمد می گوید و پیش از آن نمی اندیشد که کدام به سود و کدام به زیان اوست؟».

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۲، ح ۱۱.

کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: «این سخن از مطالب شگفت‌انگیز و پرازش است و منظور این است که عاقل زبانش را به کار نمی‌گیرد مگر بعد از مشورت با عقل خویش و فکر و دقت؛ ولی احمق سخنانی که از زبانش می‌پرد و حرف‌هایی که بدون دقت می‌گوید بر مراجعه به فکر و اندیشه و دقت رأیش پیشی می‌گیرد، بنابراین گویا زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يُطَلِّقُ لِسَانَهُ، إِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامِرَةِ الْفِكْرَةِ. وَالْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حَذَفَاتِ لِسَانِهِ وَقَلَنَاتِ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَمُخَاضَةَ رَأْيِهِ فَكَانَ لِسَانُ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ، وَكَانَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ تَابِعٌ لِّلِسَانِهِ).^۱

اهمیت فوق‌العاده زبان

روایات در مورد زبان و نقش مهم آن در سرنوشت انسان فراوان است. به روایتی از حضرت علی علیه السلام در این زمینه توجه فرماید:

«فِي الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَخَاجِمٌ يُفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَنَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَشَافِعٌ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ، وَوَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَآمِيرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَمُعِزٌّ تَسْكُنُ بِهِ الْأَحْزَانُ، وَخَاضِرٌ (حَامِدٌ) تُجَلَّى بِهِ الضَّغَائِنُ، وَمُؤْنِقٌ تَلْتَدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ؛ ده خصلت در انسان است که آن‌ها را با زبان ظاهر می‌کند:

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۱. شاهدهی است که از درون خبر می دهد.
 ۲. و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می سازد.
 ۳. و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید.
 ۴. و شفاعت کننده ای است که سبب رسیدن به نیازهاست.
 ۵. و توصیف کننده ای است که اشیا را معرفی می کند.
 ۶. و امیری است که به نیکی ها دعوت می نماید.
 ۷. و واعظی است که از زشتی ها باز می دارد.
 ۸. و تسلی دهنده ای است که غم ها را فرو می نشاند.
 ۹. و ستایشگری است که زنگار کینه ها را از دل ها می زداید.
 ۱۰. و هنرمندی است که گوش ها از هنر او لذت می برند.^۱
- بنابراین، باید قدر این نعمت بزرگ الهی را بدانیم و قبل از سخن گفتن ببندیشیم.^۲

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۰، ح ۴.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

باز هم تفاوت عاقل و احمق

امام علی علیه السلام فرمودند: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش قرار دارد».^۱

مرحوم سید رضی در آغاز این سخن حکیمانه می‌گوید: «همان جملهٔ پرمایهٔ قبل، از امام علیه السلام، به تعبیر دیگری به صورت فوق نقل شده است».

سپس می‌افزاید: «و هر دو، یک معنا را بازگو می‌کنند»؛ (وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ).

تفاوت این دو تعبیر این است که در تعبیر اول می‌فرماید: زبان عاقل پشت قلب (عقل) اوست. در اینجا می‌فرماید: در درون قلب اوست. و در آنجا فرمود: قلب احمق پشت زبان اوست و در اینجا می‌فرماید: در دهان اوست.

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۸، حکمت ۴۱.

انسان عاقل بدون مطالعه سخن نمی‌گوید

به یقین هر دو بیان، تعبیر کنایی، زیبا و صحیحی است و هر دو اشاره به یک حقیقت می‌کند و آن این‌که افراد عاقل، بی‌مطالعه، فکر و دقت سخن نمی‌گویند؛ حسن و قبح، سود و زیان، و مناسبت و عدم مناسبتِ گفتار خود را به دقت بررسی کرده و سپس آن را بر زبان جاری می‌کنند در حالی که افراد نادان عکس آن هستند؛ سخنی را بی‌مطالعه می‌گویند و بعد که آثار زیان‌بارش را دیدند در فکر فرو می‌روند که آیا صلاح بود چنین سخنی را بگوییم؟

در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِءٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ؛ سخنانی که بر زبان هر انسانی جاری می‌شود دلیل بر میزان عقل اوست».^۱

نیز در همان کتاب در عبارت کوتاه‌تری آمده است: «كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ؛ سخن انسان معیار عقل اوست».^۲

در ادامه همین کلمات قصار در حکمت ۳۹۲ می‌خوانیم: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا شخصیت انسان زیر زبان او پنهان شده است».

اگر در مورد عبادات و طاعات و گناهان و سیئات دقت کنیم می‌بینیم قسمت عمده طاعات با زبان و قسمت مهم گناهان نیز با زبان است.^۳ بنابراین، زبانی که در اختیار صاحبش نباشد بلای

۱. شرح غررالحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۱۰۹۵۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۸۷، ح ۴۵۰۰.

۳. بخشی از گناهان زبان را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۱۷ مطالعه فرمایید.

بزرگی است و به عکس، زبانی که در اختیار عقل انسان باشد منبع برکات و طاعات فراوانی است.

مفهوم واقعی عقل و حُـمق

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که عقل و حماقت در انسان‌ها ذاتی است؛ نه عاقل را می‌توان به خاطر عقلش ستایش کرد و نه احمق را به خاطر حماقتش نکوهش. پس چگونه در این روایت این کار صورت گرفته است؟

پاسخ این است که منظور در اینجا عقل و حماقت اکتسابی است. کسی که ذاتاً احمق است در واقع نوعی بیماری دارد که در صورت امکان باید معالجه شود؛ ولی گاه انسان حماقت را با اراده خود فراهم می‌سازد؛ با نیکان و پاکان و عاقلان و خردمندان معاشرت نمی‌کند، بلکه برعکس، به دنبال هوای نفس می‌رود و با افراد نادان و شرور طرح دوستی می‌ریزد، تحصیل علم را رها می‌کند و با اختیار خود در وادی جهل گام برمی‌دارد و هنگامی که مسئله سرنوشت‌سازی پیش آید با این‌که می‌تواند تأمل کند، به مشورت پردازد و از این‌وآن نظر بنخواهد همه اینها را ترک کرده و بی‌گدار به آب می‌زند و گرفتار غرقاب می‌شود. نکوهش حضرت از چنین حماقتی است.

همان‌گونه که امام علیه السلام در غررالحکم می‌فرماید: «الْعَقْلُ غَرِيْبَةٌ تَزِيْدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای است که با علم و تجربه افزون

می‌شود (و در نقطه مقابل، با ترک علم و عدم بهره‌گیری از تجارب ضایع می‌گردد).^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْحِكْمَةِ تَلْقَحُ الْعَقْلَ؛ تفکر بسیار در کلمات حکمت‌آمیز باعث باروری عقل انسان می‌شود».^۲

بنابراین، ستایش عاقل، برای عقل اکتسابی، و نکوهش جاهل، برای جهل اکتسابی است.^۳

۱. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۲، ح ۱۷۱۷.

۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۴۷، ح ۷۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۲۷۳-۲۷۵.

سودمندترین سرمایه

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةً أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ؛ هیچ مال و سرمایه‌ای پر درآمدتر از عقل نیست، و هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از عجب و خودبینی نمی‌باشد، و هیچ عقلی همچون عاقبت‌اندیشی نیست».^۱

مهم‌ترین امتیاز انسان بر حیوان

همان‌گونه که گذشت، امتیاز انسان بر حیوانات، عقل است که می‌تواند سرمایه‌های معنوی و مادی را به‌سوی او سوق دهد. چه بسیارند کسانی که ثروت هنگفتی از پدر به آنها رسیده و بر اثر ضعف عقل در مدّت کوتاهی آن را دست داده‌اند.

و در مقابل، کسانی که زندگی مادی خود را از صفر شروع کرده‌اند؛ اما با عقل و درایت پس از مدّت کوتاهی سرمایه فراوانی از

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۲، حکمت ۱۱۳.

آمده می خوانیم: «مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ؛ کسی که گرفتار خودبینی شود هلاک می شود».^۱

عاقبت اندیشی

در سومین نکته می فرماید: «هیچ عقلی همچون عاقبت اندیشی نیست».

منظور از عقل همان قوه ادراک است که انسان به وسیله آن کارهای دنیا و آخرت خویش را نظام می بخشد و به یقین، نتیجه هرکاری در پایان آن روشن می شود؛ آنها که در فکر عاقبت کارها و نتیجه نهایی آن هستند، به یقین از همه عاقل ترند.

در حدیثی می خوانیم که شخصی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای اندرزی کرد. حضرت فرمود: اگر بگویم، عمل خواهی کرد؟ عرض کرد: آری! این سخن میان او و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار تکرار شد، سپس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ رُشْدًا فَأَمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غَيًّا فَأَنْتَهُ عَنْهُ؛ من به تو توصیه می کنم هنگامی که تصمیم گرفتی کاری را انجام دهی در عاقبت آن بیندیش؛ اگر عاقبت نیکی دارد به دنبال آن برو و اگر عاقبتش گمراهی و ضلالت است از آن صرف نظر کن».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۲.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

بنابراین، برای رسیدن به سودمندترین سرمایه باید به دامن عقل
چنگ زنیم و برای فرار از تنهایی لازم است از عجب بپرهیزیم
و اگر طالب حسن عاقبت^۱ هستیم نیز باید در سایه عقل
حرکت کنیم.^۲

* * *

۱. شرح حال کسانی را که حُسن عاقبت داشته‌اند در کتاب «عاقبت به خیران عالم» مطالعه
فرمایید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۶۶۹-۶۷۱.

قربانگاه عقل!

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیشترین قربانگاه عقل‌ها زیر برق طمع‌هاست».^۱

تفسیر واژه‌های حدیث

«مَصَارِع» جمع «مصرع» به معنای محلی است که انسان به خاک می‌افتد. این واژه در مورد شهیدان و کشته‌شدگان و غیر آنها به کار می‌رود.

«بُرُوق» جمع «برق» به معنای همان برقی است که در آسمان بر اثر جرقه‌های الکتریکی در میان ابرهای حامل بار مثبت و منفی ظاهر می‌گردد و با صدای مهیبی همراه است که آن را رعد می‌نامند. «مَطَامِع» جمع «طمع» غالباً به معنای چشم داشتن به چیزهایی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد و یا اگر قرار گیرد شایسته و حق انسان نیست. این واژه گاه به معنای داشتن آرزوهای مثبت نیز

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۰، حکمت ۲۱۹.

به کار می‌رود که در بعضی از آیات قرآن و دعاهای معصومان علیهم‌السلام به چشم می‌خورد؛ ولی غالباً بار منفی دارد و به همین دلیل در منابع لغت، آن را به هر نوع آرزو داشتن تفسیر کرده‌اند.

تشبیه طمع به برق آسمان

امام علیه‌السلام در این کلام نورانی تشبیه جالبی برای طمع‌های منفی بیان کرده است؛ طمع را به برق آسمان تشبیه فرموده که لحظه‌ای همه‌جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص گم‌کرده‌راه به شوق می‌آید و به دنبال آن دوان‌دوان حرکت می‌کند. ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرومی‌افتد.

عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرار گیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود. در واقع طمع، یکی از موانع عمده شناخت است که در طول تاریخ، بسیاری از اندیشمندان را به خاک هلاکت افکنده، یا دنیایشان و یا دین و ایمانشان را بر باد داده است.

آثار زیان‌بار طمع

طمع آثار زیان‌بار فراوانی دارد؛ بسیاری از حوادث دردناک تاریخی بر اثر همین صفت رذیله رخ داده است. مهم‌ترین فاجعه تاریخ اسلام، شهادت شهیدان کربلا، از یک نظر به دلیل طمع «عمر

سعد» در حکومت ری واقع شد و حکومت مرگبار بنی امیه به طور کلی مولود طمع‌هایی بود که آنها در جانشینی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و گرفتن انتقام غزوات آن حضرت داشتند.

به سه حدیث کوتاه اما پرمعنا از حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ توجه بفرمایید:

۱. «الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بردگی و اسارت جاویدان است».^۱
۲. «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ؛ طمع‌کار در بند ذلت گرفتار می‌شود».^۲
۳. «ثَمَرَةُ الطَّمْعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ ثمره طمع، ذلت دنیا و آخرت است».^۳

طمع باعث ذلت و اسارت می‌شود، زیرا انسان در هنگام طمع غالباً به دنبال چیزی می‌رود که از دسترس او بیرون است و یا حق او نیست و پیوسته تلاش می‌کند و نیروهای خود را از دست می‌دهد و گاه با محرومیت از آنچه به دنبال آن بود چشم از دنیا برمی‌بندد. طمع باعث ذلت انسان می‌شود، چراکه برای رسیدن به آنچه در آن طمع کرده از آبرو و حیثیت خویش مایه می‌گذارد و در برابر هر شخصی سر تعظیم فرود می‌آورد.

از این رو در حدیثی از امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چقدر زشت است برای انسان باایمان که علایقی داشته باشد که سبب ذلت او شود».^۴

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۸، حکمت ۱۸۰.

۲. همان، ص ۳۰۲، حکمت ۲۲۶.

۳. غررالحکم، ج ۴۶۳۹.

۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴، ج ۳۵.

شاعر پرآوازه شیرازی، سعدی رحمته الله علیه می‌گوید:

قناعت سرافرازد ای مرد هوش

سر پرطمع برنیاید ز دوش

طمع آبروی تو آخر بریخت

برای دو جو، دامنی دُر بریخت^۱

نتیجه این‌که باید مراقب صفت رذیله طمع باشیم، تا مبادا بر اثر

برق آن، عقل به قربانگاه رود.^۲

۱. کلیات سعدی، ص ۳۴۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۳، ص ۶۷۵-۶۷۷.

آثار حلم و سفاقت

امام جواد علیه السلام فرمودند: «إِنَّ الظَّالِمَ الْحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يُعْفَى عَلَى ظُلْمِهِ بِحِلْمِهِ، وَإِنَّ الْمُحِقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفَاهِهِ؛ ظالمی که دارای حلم (عقل) باشد ممکن است به خاطر حلمش مورد عفو الهی قرار گیرد، اما سفیهی که ظالم نیست ممکن است سفاقتش حقایقش را از بین ببرد و مشمول لطف الهی نشود»^۱.

معنای «حلم» در این حدیث

«حلم» در این روایت ممکن است به معنای «عقل» باشد (چون در مقابل سفه به معنای نادانی به کار رفته است) و ممکن است به معنای «بردباری» باشد. و ما طبق احتمال اول در مورد حدیث بحث می‌کنیم.

امام هادی علیه السلام ظالم عاقل را اهل نجات می‌داند اما مُحِقَّ سَفِيه را نه، چرا؟

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۵، ح ۳.

به دو دلیل: نخست این که چنین ظالمی از حد تجاوز نمی کند و عقلش به او اجازه افراط در ظلم و ستم نمی دهد. دیگر این که به زودی پشیمان می شود و عذرخواهی و جبران خواهد کرد. اما سفیه و نادان چه بسا به قصد اصلاح افساد کند همان گونه که در روایت می خوانیم: «يَكُونُ مَا يُفْسِدُهُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ».^۱ اضافه بر این، چه بسا کار خوبش توأم با منت و تحقیر و آزار و اذیت باشد.

عقلانیت در اسلام و دیگر ادیان و مذاهب

بارها گفته ایم از جمله مسایلی که در هر عصر و زمان، به ویژه در زمان ما باید مورد تأکید واقع شود، عقلانیت در اسلام است؛ در حالی که بسیاری از ادیان و مذاهب از آن فاصله گرفته اند. مسیحیت امروز معتقد به تثلیث است و در عین حال خود را موحد می داند. آن ها معتقد به خدایان سه گانه (خدای پدر و پسر و روح القدس) هستند و در همان حال مدعی اند که خدا یکی است! هنگامی که به آن ها گفته می شود این عقیده با عقل سازگار نبوده و «یک» مساوی «سه» نیست، می گویند: «این امور کار عقل نیست، کار دل است!».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۴، ح ۱۰.

۲. استاد معظم خاطره ای در این زمینه نقل کرده، که می توانید آن را در کتاب «خاطراتی از استاد»، ص ۷۳، شماره ۳۷، مطالعه فرمایید.

یا هنگامی که به صوفیّه، که معتقد به وحدت وجود به معنای وحدت مصداقی وجودند، گفته می‌شود: «این عقیده هیچ سازگاری‌ای با عقل ندارد و لازمه آن اتحاد عابد و معبود، خالق و مخلوق، بی معنا بودن آفرینش بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و مانند آن است»^۱ می‌گویند: «درک این مسئله کار عشق است، کار عقل نیست!» و بدین وسیله عقل را از کار می‌اندازند.

برخی از مسلمانان به علت دوری از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معتقد به جبر شده‌اند. وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شود: «مگر می‌شود خداوند کسی را مجبور به کاری کند، سپس به خاطر همان کار غیر اختیاری به او پاداش دهد یا او را مجازات کند؟ می‌گویند: «ما عقل را حجّت نمی‌دانیم!».

ولی ما شیعیان به برکت مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و هدایت‌های آن بزرگواران طرفدار حجّیت عقل هستیم و همواره در پرتو آن حرکت کرده‌ایم.

اهمّیت عقل از دیدگاه قرآن و روایات

بیش از ۷۰ آیه در قرآن مجید درباره عقل بحث کرده است. آیا قرآنی که این قدر به عقل اهمّیت داده و در مورد آن سخن گفته، به پیروانش اجازه می‌دهد از عقلانیّت فاصله گرفته و آن را از کار بیندازند؟

۱. شرح این مطلب را در کتاب «مبانی تفسیر قرآن» نوشته‌ایم.

ابتکار مرحوم کلینی چقدر حساب شده و زیباست که کتاب ارزشمندش اصول کافی را با روایات مربوط به عقل آغاز کرده و «کتاب العقل و الجهل» را در طلیعه آن قرار داده است؛ یعنی پیروان مکتب تشیع پیروان عقل هستند.

در دنیای امروز آنچه به اسلام جاذبه داده، عقلانیت معارف دینی است. این همه روایت که در مورد فلسفه احکام از حضرات معصومین علیهم السلام وارد شده،^۱ همه نشانه عقلانیت دین ماست. اگر عقلانیت دین را تثبیت کنیم، جاذبه آن بیشتر خواهد شد.

امام هادی علیه السلام در روایت مورد بحث، اشاره به همین مطلب کرده است، لذا می‌فرماید: اگر عقل داشته باشید، هرچند مرتکب لغزش‌هایی هم شده باشید، سرانجام، عقل، شما را عاقبت به خیر می‌کند، اما اگر عقل در کار نباشد هرچند کارهای خوبی هم کرده باشید عاقبت به خیر نخواهید شد.

پروردگارا! هرگز این نعمت عظمی و بی‌بدیل را از ما مگیر و توفیق معرفتی این بُعد از اسلام را به جهانیان، به ما عنایت فرما.^۲

* * *

۱. کتاب‌های مختلفی در این زمینه نوشته شده که از جمله آن‌ها می‌توان به علل الشرایع نوشته شیخ صدوق رحمته الله علیه اشاره کرد.

۲. سخنان امام هادی علیه السلام، ص ۲۵-۲۸، ج ۳.

اسیران جهالت و نادانی

امام هادی علیه السلام فرمودند: «الرَّكِبُ الْخَرُونَ أَسِيرٌ نَفْسِهِ، وَالْجَاهِلُ أَسِيرٌ لِسَانِهِ؛ سواری که عجول و شتاب زده حرکت می کند اسیر هوای نفس است و انسان جاهل همواره اسیر زبانش می باشد».^۱

معنای «اسیر»

هنگامی که واژه «اسیر» به کار می رود شخصی به ذهن انسان می آید که به حق یا به ناحق گرفته شده و به زندان رفته است؛ چه زندان انفرادی و چه غیر انفرادی؛ چه بر دست و پایش غل و زنجیر بزنند و چه نزنند و به هر حال ارتباطش با دیگران قطع شده و نمی تواند هر جا که مایل باشد برود.

اما از نظر فرهنگ اسلامی اسیرانی داریم که ظاهراً آزادند؛ ولی درحقیقت از هر اسیری اسیرترند. در داستان حضرت یوسف علیه السلام، هنگامی که می خواستند روح و روان آن حضرت را اسیر غل و زنجیر

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۸، ح ۳.

شهوات و هوای نفس کنند، و او را تهدید به زندان تن کردند، خطاب به محبوب و معبودش عرضه داشت:

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه این‌ها مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من بازنگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!.^۱

آری، یوسف پیامبر علیه السلام اسارت تن را بر اسارت روح ترجیح داد و این درس بزرگی برای همگان است.

اسیران هوای نفس

متأسفانه اسیران هوای نفس و جهالت و نادانی، که امام هادی علیه السلام در این روایت به آن‌ها اشاره کرده، فراوان‌اند. گاه می‌گویند: «دوست داریم از دام اعتیاد آزاد شده و این بلای خانمان‌سوز را رها کنیم، اما نمی‌توانیم!» یا ادعا می‌کنند: «دوست داریم به کسب حلال پرداخته و از مال حرام صرف‌نظر کنیم؛ اما قادر به انجام این کار نیستیم!».

گویا ارادهٔ چنین افرادی را در غل‌وزنجیر کرده‌اند، لذا اسیر هوای نفس خویش‌اند و کار دیگری نمی‌توانند بکنند یا می‌گویند:

۱. یوسف، آیهٔ ۳۳.

«دوست دارم هر سخنی نگویم و زبانم را قفل و بند بزنم، اما موفق نمی شوم!» چراکه اراده اش اسیر هوای نفس اوست.

حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل چه زیبا به این نکته مهم پرداخته است، آنجا که می فرماید: «قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اَشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي؛ پروردگارا! برای توفیق یافتن در مسیر خدمت به تو (و بندگانت) قوّت و قدرتم را افزون کن و اراده ای قوی و پولادین عنایت کن تا اسیر هوای نفس نشوم و بتوانم تصمیم بگیرم».^۱

به راستی بدون اراده قوی و نیرومند و به دور از هوی و هوس و آزاد بودن از زندان روح و جان، نمی توان در خدمت خدا بود. بنابراین، برای رهایی از زندان نفس و زبان، باید دیوارهای جهالت و نادانی را درهم شکست و تحت فرماندهی عقل و خرد قرار گرفت.^۲

۱. المفاتیح الجديدة، ص ۷۲.

۲. سخنان امام هادی علیه السلام، ص ۱۰۹-۱۱۱، ح ۲۳.

اظهار محبت، همسنگِ نیمی از عقل

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «التَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ؛ اظهار محبت به دیگران نیمی از عقل است».^۱

«محبت» با «تودد» که موضوع بحث روایت مذکور است، تفاوت دارد؛ زیرا محبت دارای مفهوم عامی است که گاهی به معنای محبت قلبی و گاهی نیز به مفهوم اظهار محبت می آید؛ ولی تودد این است که محبت قلبی، با اظهار و ابراز همراه باشد.

نقش محبت در جامعه اسلامی

افراد جامعه اسلامی بسان آجرهای یک بنای عظیم هستند. اگر آجرها را بدون چسب و ملاط روی هم بچینند، طوفان یا زلزله ضعیفی همه بنا را ویران می کند؛ لذا وجود ملاط یا چسب، بین آجرها لازم و ضروری است تا ساختمان از استحکام بیشتری

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب احکام العشرة، باب ۲۹، ح ۵.

برخوردار شود. استحکام سدّ اسکندر که به صورت ضرب‌المثل درآمد،^۱ به این علت بوده که ملاط آن فلز مذاب بوده است. جامعه اسلامی باید دارای محبت و مودت باشد، محبتی که آن‌ها را همچون یک ساختمان، مجموعه‌ای واحد و یک‌دست سازد. به قول سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند^۲

عقل به چه معناست؟

منظور از عقل در این جا «عقل معاد» است یا «عقل معاش»؟ ظاهراً هر دو معنا مورد نظر است؛ چرا که اگر مودت داشته باشد، در قیامت هم به شفاعت برمی‌خیزد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: چنان در میان مردم زندگی کن که در حال حیات و زندگی به سراغت بیایند و پس از مرگ برایت اشک بریزند.^۳ آری، نیمی از عقل در تودد و محبت است.

روش محبت کردن

حضرت صادق علیه السلام در مورد روش محبت کردن می‌فرماید:
 «إِذَا أَحَبَبْتَ أَحَدًا مِنْ إِخْوَانِكَ فَأَعْلِمْهُ ذَلِكَ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ:

۱. شرح بیشتر را در لغت نامه دهخدا، ج ۶، ص ۲۳۵۶ واژه اسکندر مطالعه فرمایید.

۲. کلیات سعدی، ص ۸۸.

۳. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶، حکمت ۱۰.

﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُ﴾^۱؛ هنگامی که شخصی را دوست داری، محبتت را به وی ابراز کن؛ به دلیل این که حضرت ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می‌کنی! فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: «آری [ایمان آورده‌ام] ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد».^۲

معنای روایت این است که محبت درجاتی دارد؛ همان‌گونه که اعتقادات دارای درجاتی است بنابراین، هرچند دوست می‌داند که او را دوست داری؛ دوستی‌ات را به وی اعلام کن، تا قوی‌تر شود. از جمله روش‌های محبت کردن، عیادت بیماران، تسلی دادن مصیبت‌زدگان، شرکت در غم و شادی مردم، یاری رساندن به مردم در مشکلات، مشورت دادن به آن‌ها، واموری از این قبیل است.^۳

تبلیغ چهره‌به‌چهره

اخیراً مبلغان مسیحی و برخی از روحانیون اهل سنت، برای تبلیغ، از روش خانه‌به‌خانه و چهره‌به‌چهره استفاده می‌کنند؛ یعنی به جای این که در مجالس عمومی به سخنرانی و تبلیغ بپردازند، به صورت خصوصی با تک‌تک افراد چهره‌به‌چهره بحث می‌کنند.

۱. بقره، آیه ۲۶۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، ح ۱.

۳. آداب معاشرت در اسلام، ص ۶۳ و ۶۴، ح ۱۲.

تجربه نشان داده که نتیجه این گونه تبلیغ‌ها بهتر و اثر آن بیشتر است.

به تازگی این روش در میان مبلغان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیز مورد استفاده قرار گرفته، و برخی از مبلغان علاوه بر روش سنتی، به این نوع تبلیغ نیز روی آورده‌اند.

این کار، نوعی «تودّد الی الناس» به شمار می‌رود که نصف عقل شمرده شده است، و به‌ویژه در مورد جوانان که دوست دارند به آنها بها داده شود، تأثیرگذار است. البته آنچه گفته شد یکی از مصداق‌های «تودّد» است.^۱

۱. آداب معاشرت در اسلام، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

چشم‌پوشی از خطاها

حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه فرمودند:

«همان‌گونه که دوست داری مردم به تو نیکی کنند، به همه مردم نیکی کن و آنچه برای خود دوست می‌داری، برای آن‌ها دوست بدار، و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز می‌پسند و با مردم به‌گونه‌ای معاشرت کن که هر زمان از دیدگان آن‌ها غایب شوی، دل‌تنگت شوند و زمانی که مُردی برایت گریه کنند و بگویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و از کسانی مباش که به هنگام مرگشان مردم شکر و حمد خدای را به‌جا آورند». سپس فرمود:

«وَاعْلَمَنَّ أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُدَارَاةُ النَّاسِ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّىٰ يَجْعَلَ اللَّهُ إِلَى الْخَلَاصِ مِنْهُ سَبِيلًا فَإِنِّي وَجَدْتُ جَمِيعَ مَا يَتَعَاشِرُ بِهِ النَّاسُ وَبِهِ يَتَعَاشِرُونَ مِلَّةَ مِكَيَالٍ ثُلَاثًا اسْتِحْسَانٌ وَثُلَاثُهُ تَعَاوُلٌ؛ و بدان که مهم‌ترین برنامه عقلی بعد از ایمان به خداوند، مدارا کردن با مردم است و خیری نیست در کسی که با انسان بدی که ناچار از معاشرت با

اوست؛ معاشرت شایسته نمی‌کند چراکه تمام اصول مدارا با مردم را در پیمان‌های دیدم که دوسوم آن به دنبال نیکی‌ها رفتن و یک‌سوم آن چشم‌پوشی از عیوب مردم است.^۱

چند نکته در این روایت قابل توجه و دقت است:

۱. اسلام دین عقل

از این‌که امام علی^{علیه السلام} مهم‌ترین برنامه عقل را پس از ایمان به خدا، مدارا کردن با مردم می‌داند، روشن می‌شود که ایمان به خدا و پیامبر^{صلی الله علیه و آله} نیز محصول عقل است، و اگر عقل را حجت ندانیم، لزوم ایمان به خدا و رسولش قابل اثبات نیست. لذا علمای عقاید و دانشمندان علم کلام، هنگام اثبات خدا و نبوت پیامبر اسلام^{صلی الله علیه و آله} به سراغ دلایل عقلی می‌روند.^۲

۲. مدارا و چشم‌پوشی

«تغافل» و «چشم‌پوشی» از برخی خطاها و اشتباهات مردم، و به اصطلاح، مته به خشخاش نگذاشتن، در روایات متعدّد سفارش شده، که حدیث مذکور یک نمونه آن است. به دو نمونه عملی که حاصل عمل بزرگان دین به روایات پیش‌گفته است، توجه کنید:

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب احکام العشرة، باب ۱۲۱، ح ۸.

۲. شرح بیشتر را درباره این مطلب در کتاب «جایگاه عقلانیت در اسلام» نوشته‌ایم.

الف) استادِ استاد ما در شیراز صاحب رسالهٔ عملیه و مردی بسیار متدین و مقدس و محلّ مراجعهٔ مردم نیازمند بود. نیازمندی به وی مراجعه کرده بود و آن مقدار که انتظار داشت، به وی کمک نشده بود. نامه‌ای سراسر فحش و توهین نوشت و به ایشان داد. استاد پس از مطالعهٔ نامه، آن را پشت کتاب‌هایش انداخت و مقداری پول در پاکتی نهاد و هنگامی که صاحب نامه را دید، به وی گفت: «گویا نامه‌ای برای ما نوشته بودی، آن را انداختم! این هدیه را از ما بپذیر». صاحب نامه که تصوّر کرد حضرت آقا نامه‌اش را مطالعه نکرده است، بسیار خوشحال شد و هدیه را گرفت و رفت.

ب) شخصی نامهٔ تندی به یکی از مراجع بزرگ نجف نوشت و از وی خواست که نصف اجارهٔ خانه‌اش را تأمین کند. آن مرجع وقتی نامه را خواند بی‌توجه به تندی نامه، با خود گفت: «اگر ما نصف کرایه‌اش را بدهیم، نصف دیگرش را چه کند؟ باید فکری برای همهٔ آن کنیم!».

معنای سوء الحساب

یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمت آن حضرت رسید. حضرت به او فرمود: «شنیده‌ام با رفیقت بدرفتاری می‌کنی؟» عرض کرد: نه، فقط تا آخرین مبلغ طلبم را از او گرفتم. امام علیه السلام فرمود: «همین کارت بدرفتاری است. این که در قرآن آمده است: ﴿يَخَافُونَ سُوءَ

الْحِسَابِ^۱ خدا که بد حساب نیست، بلکه بر بعضی از بندگانی که در برابر مردم سخت‌گیر بوده‌اند، سخت‌گیری می‌کند و تا آخرین گناه آن‌ها را مجازات می‌کند.^۲

بنابراین، عقل حکم می‌کند که با مردم مدارا کنیم و حتی الامکان از خطاهایشان بگذریم تا در جهان آخرت خداوند نیز از ما بگذرد.^۳

۱. رعد، آیه ۲۱؛ ترجمه: «از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند».

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۵۵۲۸.

۳. آداب معاشرت در اسلام، ص ۲۵۴-۲۵۶، ح ۶.

رابطه سکوت و عقل

امام علی علیه السلام می فرمایند: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ؛ هنگامی که عقل انسان کامل شود، سخنش کم می شود».^۱

بین عقل و سکوت رابطه‌ای مستقیم است؛ به طوری که هرکس عقلش بیشتر باشد، سکوتش بیشتر، و هرکس سکوتش کمتر باشد، عقل وی کمتر است. بنابراین، سکوت، سبب پرورش عقل می شود.

سؤال: چرا هرچه عقل کامل تر باشد، سکوت بیش تر خواهد بود؟

جواب: این مطلب چند علت دارد، به دو علت آن توجه بفرمایید:

۱. هنگامی که عقل انسان کامل شود، به این نکته پی می برد که

حرف زیاد باعث خطای فراوان است.

۲. وقتی عقل انسان کامل شد، بیشتر به اندیشیدن علاقه پیدا

می کند و از این رهگذر، فکر و اندیشه او بارور می شود؛ چون

قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان، در زواید کلام و سخنان

بیهوده از میان می رود و طبعاً هنگامی که سکوت را پیشه کند، این

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۶، حکمت ۷۱.

نیروها متمرکز می‌گردد و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد، و بی‌تردید ابواب حکمت را به روی وی می‌گشاید. به همین دلیل است که حتی عموم مردم نیز سخن گفتن زیاد را دلیل کم‌عقلی می‌شمارند و افراد کم‌عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند.

اهمیت سکوت

امام کاظم علیه السلام فرمود: «دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل، فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت است».^۱

امام علی علیه السلام فرمود: «بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود و عقلت نورانی گردد و مردم از دست تو سالم بمانند».^۲

سکوت و بهشت

سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می‌شود، در نتیجه کلید ورود به بهشت است. چنان‌که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می‌سازد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت داد، و بعد فرمود: «فَاصْمُتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۰.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۶۲، باب ۲۲۹۲، ج ۱۰۹۷۱.

سکوت اختیار کن جز از نیکی‌ها» و در پایان افزود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می‌برد».^۱

سکوت پسندیده و ناپسند

به این نکته مهم باید توجه کرد که آنچه درباره اهمیت سکوت و آثار مثبت آن ذکر شد، به این معنا نیست که سخن گفتن همه جا مذموم و ناپسند است، بلکه مبنای ستایش سکوت در آیات و روایات، بازداشتن انسان از پرگویی و سخنان بیهوده است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن واجب و سکوت کردن حرام است. بسیاری از عبادات، مثل نماز، تلاوت قرآن و اذکار به وسیله زبان انجام می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم دینی، و ارشاد جاهل با زبان است. لذا سکوت و سخن گفتن هر کدام جایی و مقامی دارد و هریک دارای جنبه‌های مثبت و منفی است که باید جنبه‌های مثبت آن را گرفت و جنبه‌های منفی آن را رها کرد.^۲

سخنی از امام سجّاد علیه السلام

شخصی از آن حضرت پرسید: سخن گفتن افضل است یا سکوت؟

امام علیه السلام در جواب فرمود:

«لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمْنَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنْ

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۵.

۲. گفتار معصومین علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۶۷-۲۶۹، ح ۴۱.

السُّكُوتِ. قِيلَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ،
 وَلَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ وَلَا أُسْتَوْجِبَتْ وَلَايَةٌ بِالسُّكُوتِ
 وَلَا تَوْقِيَتْ النَّارُ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ، مَا كُنْتُ لِإِعْدِلِ الْقَمَرِ
 بِالشَّمْسِ إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ
 الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ»؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از
 آفت در امان باشند، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد:
 ای پسر رسول خدا! این مطلب چگونه است؟ فرمود: خداوند
 متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد،
 بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به
 دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و با
 سکوت رهایی از آتش دوزخ حاصل نمی گردد، همه اینها به وسیله
 کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان
 نمی کنم، حتی هنگامی که می خواهی فضیلت سکوت را بگویی
 آن را با کلام بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت
 شرح نمی دهی!^۱

بنابراین، «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام در جای خود

نیکوست.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۴، ح ۱.

۲. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۰۵.

برترین سرمایه

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند: «يَا بُنَيَّ... إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ، وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنَ الْخُلُقِ؛ فرزندم!... بالاترین سرمایه‌ها عقل، و بزرگ‌ترین فقر حماقت، و بدترین تنهایی و وحشت خودبینی، و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است»^۱.

نکته اول و دوم: برترین سرمایه و بدترین فقر

عقل، از هر سرمایه‌ای برتر است و بدترین فقر، فقر عقل است. انسان سرمایه‌هایی در اختیار دارد، از جمله سرمایه عمر، سلامتی، مال، آبرو و نفوذ اجتماعی، و علم؛ ولی اگر این سرمایه‌ها زیر چتر عقل قرار نگیرد، از بین می‌رود: عالم نمی‌تواند از علمش استفاده کند و ثروتمند از ثروتش بی‌بهره می‌ماند همچنین دارنده سایر

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۶، حکمت ۳۸.

نعمت‌ها. کسی که همه چیز دارد الا عقل، انسان فقیر و بی‌مایه‌ای است؛ زیرا مسئله مهم درباره سرمایه، تدبیر آن است، به این معنا که سرمایه را چگونه و در کجا خرج کند؟ و این تنها عقل است که می‌تواند نعمت‌ها را در جای مناسب به کار بگیرد و به‌جا مصرف کند.

نکته سوم: وحشتناک‌ترین وحشت‌ها

حضرت در سومین نکته می‌فرماید: بدترین تنهایی و وحشت عجب و خودبرتربینی است. زیرا هنگامی که کسی خود را از مردم برتر می‌بیند، مردم او را ترک می‌کنند و از او دور می‌شوند. نتیجه این کار تنهایی و وحشت است.

نکته چهارم: اخلاق نیک

برترین حسب و شرف و شخصیت، اخلاق نیک است. انسان گاهی اوقات این شرف و بزرگی را از پدران خود کسب می‌کند؛ به این معنا که چون فرزند فلان شخصیت است مردم او را احترام می‌کنند؛ اما گاهی اوقات، خودش آن را به دست می‌آورد؛ مثلاً علم و دانش اوست که باعث شرف وی می‌شود. امام علیه السلام می‌فرماید: بالاترین شرف، حسن خلق است که می‌تواند شخص را در دل‌ها جا بدهد؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جاذبه اخلاقی خود، در دل‌ها نفوذ کرد.

سرچشمهٔ عجب

«عجب» به معنای خود را برتر از دیگران دیدن است. سرچشمهٔ اصلی این صفت ناپسند، عدم شناخت خویشتن است؛ زیرا اگر انسان خود را به خوبی بشناسد و کوچکی خود را در برابر عظمت و بزرگی خداوند در نظر بگیرد، هرگز دچار عجب و خودستایی نمی‌شود. عجب، گویای اعتقاد انسان به کمال خویشتن است؛ لذا باعث عقب‌ماندگی شخص می‌گردد؛ چون رمز تکامل انسان، اعتراف به تقصیر و قبول ضعف‌هاست.

خداوند متعال در سورهٔ نجم، آیهٔ ۳۲ می‌فرماید: «فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»؛ خودستایی نکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد.

سرچشمهٔ خودستایی، همان عجب و غرور و خودبینی است که از تکبر و برتری‌جویی سر درمی‌آورد.

امام علی علیه السلام در خطبهٔ همام دربارهٔ صفات پرهیزکاران می‌فرماید: «لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا رُكِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّْي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ آن‌ها هرگز از اعمال کم خود راضی نیستند و هیچ‌گاه اعمال زیاد خود را بزر نمی‌شمرند. پرهیزکاران در همه حال، خود را در برابر انجام دادن وظایف متهم می‌دانند و از اعمال خویش

عاقل کیست؟

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: عاقل کیست؟ فرمود:

«هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ؛ عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار می دهد».^۱

درباره مفهوم و معنای عقل، سخن بسیار گفته اند؛ اما جمله کوتاه فوق، از بهترین تعبیرهایی است که در این زمینه گفته شده است.

عقل چیزی جز این نیست که هر چیزی را در جای خود نهند؛ هر شخصی را در محلّ شایسته و مناسب خود در اجتماع قرار دهند، غم و شادی، دوستی و دشمنی، نرمش و خشونت، محبت و شدت عمل، عبادت، کسب و کار و تفریح سالم، و خلاصه هر کار دیگر را در جای خود و در وقت خود انجام دهند.

انسانی که دارای چنین صفتی است، نه تنها «عاقل» محسوب

۱. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۶، حکمت ۲۳۵.

می‌شود، که «عادل» نیز هست، چراکه چنین تعریفی برای «عدل» نیز گفته شده است.^۱

اهمیت عقل

روایات اسلامی درباره اهمیت عقل، فوق حدّ احصا و شمارش است. مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی احادیث فراوان و پرمایه‌ای در این باره از پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام نقل کرده که شرح بسیاری از آنها در مباحث سابق گذشت.

ابن ابی‌الحدید بخشی از آنها را در شرح نهج البلاغه خود ذیل همین کلام حکمت‌آمیز نقل کرده است، از جمله این‌که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ، فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ، وَ فِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ، وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ، وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ حَتَّى يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛^۲ خداوند هیچ نعمتی را برتر از نعمت عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب‌زنده‌داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر، و روزه نگرفتنش از روزه (مستحبی) جاهل پرارزش‌تر، و توقفش از سفر جاهل

۱. یکصد و پنجاه درس زندگی، ص ۱۰۷، ح ۹۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۰۹.

(برای اطاعت پروردگار یا جهاد) مهم‌تر است. و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.^۱

* * *

۱. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

تفاوت خردمند و بی‌خرد!

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الْعَاقِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى عَمَلِهِ وَالْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى أَمَلِهِ؛ خردمند بر سعی و عملش تکیه می‌کند و بی‌خرد بر آرزوهای خویش!»^۱

خردمندان افرادی مثبت و حقیقت‌جو هستند، لذا همیشه هدف‌های بلند خویش را در وجود خارجی (عالم واقعی) جستجو می‌کنند، و چون رسیدن به آن‌ها بدون تلاش و سعی و کوشش ممکن نیست، همت خویش را روی عمل خویش متمرکز می‌سازند. ولی جاهلان بی‌خبر در دریایی از آرزوها و اوهام غوطه‌ورند و گمشده‌های خود را تنها در عالم خیال می‌جویند، و چون دست یافتن به تخیلات نیازی به کار و کوشش ندارد گرایش‌های منفی در همه شئون زندگی آن‌ها آشکار می‌گردد.

آنان همیشه به انتظار پیروزی‌های خیالی در فردایی که هنوز

۱. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱۲۴۰.

نیامده و شاید هیچ‌گاه نخواهد آمد دلخوش‌اند، لذا در زندگی تکیه‌گاهی جز آرزو ندارند. و این است تفاوت عاقل و جاهل!^۱

آثار و پیامدهای آرزوهای بلند

آرزوهای دراز و گاه بی‌پایان، که در آیات قرآن و روایات اسلامی به شدت مذمت شده،^۲ آثار مخرب فراوانی در زندگی معنوی و مادی انسان می‌گذارد که به هشت مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. سرچشمه بسیاری از گناهان؛

۲. یکی از اسباب مهم قساوت قلب؛

۳. عامل نسیان اجل؛

۴. زندگی پررنج؛

۵. زندگی ذلت‌بار؛

۶. محرومیت از نعمت‌ها؛

۷. محروم بودن از درک حقایق؛

۸. کفران نعمت‌ها.^۳

* * *

۱. یکصد و پنجاه درس زندگی، ص ۶۶، ح ۵۶.

۲. شرح آیات و روایات مذکور را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۷۵ به بعد مطالعه فرمایید.

۳. شرح این پیامدها را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۱۹۰ به بعد مطالعه فرمایید.

فهرست منابع

۱. القرآن الکریم؛ ترجمه: آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، مرحله نهم، سال ۱۳۸۹ هـ.ش.
۲. آئین رحمت؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۵ هـ.ش.
۳. آداب معاشرت در اسلام؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیه و تدوین: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات صفحه نگار، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۱ هـ.ش.
۴. آیات ولایت در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، مطبوعاتی هدف، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۵. اخلاق در قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۸۱ هـ.ش.
۶. از ابن آدم تا ابن یمین؛ غلامحسین تقی نژاد کاشانی، چاپخانه دقت، مشهد، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ.ش.
۷. الاصول من الکافی؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی،

- دارصعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۱ هـ ق.
۸. البرهان فی تفسیر القرآن؛ سیّد هاشم حسینی بحرانی، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسه البعثة، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۶ هـ ق.
۹. الذریعة الی تصانیف الشیعه؛ آقا بزرج تهرانی، دارالاضواء، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ هـ ق.
۱۰. الشهاب فی الحکم و الآداب؛ یحیی بن الحسین البحرانی، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، سال ۱۳۸۸ هـ ش.
۱۱. الفروع من الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی، دارصعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۱ هـ ق.
۱۲. المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء؛ فیض کاشانی، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۱ هـ ش.
۱۳. المفاتیح الجدیة؛ احمد قدسی و سعید داودی زیر نظر: آیت الله العظمی مکارم شیرازی، دارالنشر الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۴۳۱ هـ ق.
۱۴. امثال و حکم؛ علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۸۸ هـ ش.
۱۵. بازار یابی شبکه ای یا کلاهداری مرموز؛ ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۶ هـ ش.
۱۶. بحار الانوار؛ علامه محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ سوم، سال ۱۴۰۳ هـ ق.

۱۷. بحث و بررسی درباره داروینیسیم و آخرین فرضیه‌های تکامل؛
 آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری: حسن حقانی زنجانی،
 مطبوعاتی دارالعلم، قم، چاپ اول، سال ۱۳۴۵ هـ ش.
۱۸. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام؛ آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی
 و همکاران، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال
 ۱۳۹۰ هـ ش.
۱۹. تذکره نصرآبادی؛ میرزا محمد طاهر نصرآبادی، کتاب فروشی
 فروغی، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۱ هـ ش.
۲۰. تفسیر روح المعانی؛ اسماعیل حقی البرسوی، دار احیاء التراث
 العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۲۱. تفسیر نمونه؛ آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران،
 دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ بیست و هفتم، سال ۱۳۸۶ هـ ش.
۲۲. تفسیر نورالثقلین؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی،
 مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۳ هـ ش.
۲۳. تنقیح المقال فی علم الرجال؛ علامه مامقانی، المطبعة
 المرتضویة، النجف الاشرف، چاپ اول، سال ۱۳۵۲ هـ ق.
۲۴. جامع الرواة؛ محمد بن علی الاردبیلی، مکتبه آیت‌الله العظمی
 المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۰۳ هـ ق.
۲۵. جایگاه عقلانیت در اسلام؛ آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی،
 تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن
 ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۱ هـ ش.

۲۶. حکومت جهانی مهدی علیه السلام؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ نهم، سال ۱۳۹۲ هـ ش.
۲۷. خاطراتی از استاد؛ ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ ش.
۲۸. زندگی در پرتو اخلاق؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۶ هـ ش.
۲۹. سخنان امام هادی علیه السلام؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۳ هـ ش.
۳۰. سفینه البحار؛ شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة و النشر، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ هـ ق.
۳۱. شرح غررالحکم و دررالکلم؛ جمال الدین محمد خوانساری، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۰ هـ ش.
۳۲. شرح منظومه السبزواری؛ سید محمد شیرازی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۵ هـ ق.
۳۳. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید معتزلی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ هـ ق.
۳۴. صد و ده سرمشق؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۹ هـ ش.

۳۵. عاقبت بخیران عالم؛ علی محمد عبداللّهی، نشر روح، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۷۵ هـ ش.
۳۶. علل الشرایع؛ شیخ صدوق، ترجمه و تحقیق: سید محمدجواد ذهنی تهرانی، انتشارات مؤمنین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ هـ ش.
۳۷. فروغ ابدیّت؛ جعفر سبحانی، نشر دانش اسلامی، قم، چاپ اول، سال ۱۳۶۳ هـ ش.
۳۸. فرهنگ سخنان جامع امام هادی علیه السلام؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، نشر معروف، قم، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۹ هـ ش.
۳۹. فی ظلال نهج البلاغه؛ محمدجواد مغنیه، دارالکتب الاسلامی، بیروت، چاپ اول، سال ۱۹۷۳ م.
۴۰. کلیّات سعدی؛ مقدّمه و شرح: محمد علی فروغی، انتشارات ایران، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳ هـ ش.
۴۱. گفتار معصومین علیهم السلام؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، تدوین: سید محمد عبدالله زاده، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۰ هـ ش.
۴۲. لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا، شرکت چاپ افست گلشن، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۳۰ هـ ش.
۴۳. ماجراهای بهلول عاقل؛ محمود همّت، انتشارات شهاب، قم، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۲ هـ ش.
۴۴. مبانی تفسیر قرآن؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، سال ۱۳۹۳ هـ ش.

۴۵. مثنوی معنوی؛ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم، سال ۱۳۶۱ هـ. ش.
۴۶. مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن؛ فضل بن الحسن الطبرسی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ هـ. ق.
۴۷. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول؛ علامه محمدباقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴ هـ. ق.
۴۸. مستدرکات علم الرجال؛ علی نمازی شاهرودی، مطبعة حیدری، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ هـ. ق.
۴۹. مستدرک سفینه البحار؛ علی نمازی شاهرودی، مؤسسه البعثة، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۴ هـ. ق.
۵۰. میزان الحکمة؛ محمد ری شهری، دارالحديث للطباعة و النشر، بیروت، چاپ ششم، سال ۱۴۳۳ هـ. ق.
۵۱. نورالبراهین؛ سید نعمت‌الله جزایری، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۳۰ هـ. ق.
۵۲. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، زیر نظر آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ سیزدهم، سال ۱۳۸۱ ش.
۵۳. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة؛ شیخ حرّ عاملی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
۵۴. یکصد و پنجاه درس زندگی؛ آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول از ویرایش دوم، سال ۱۳۸۳ هـ. ش.